

# دینا

---

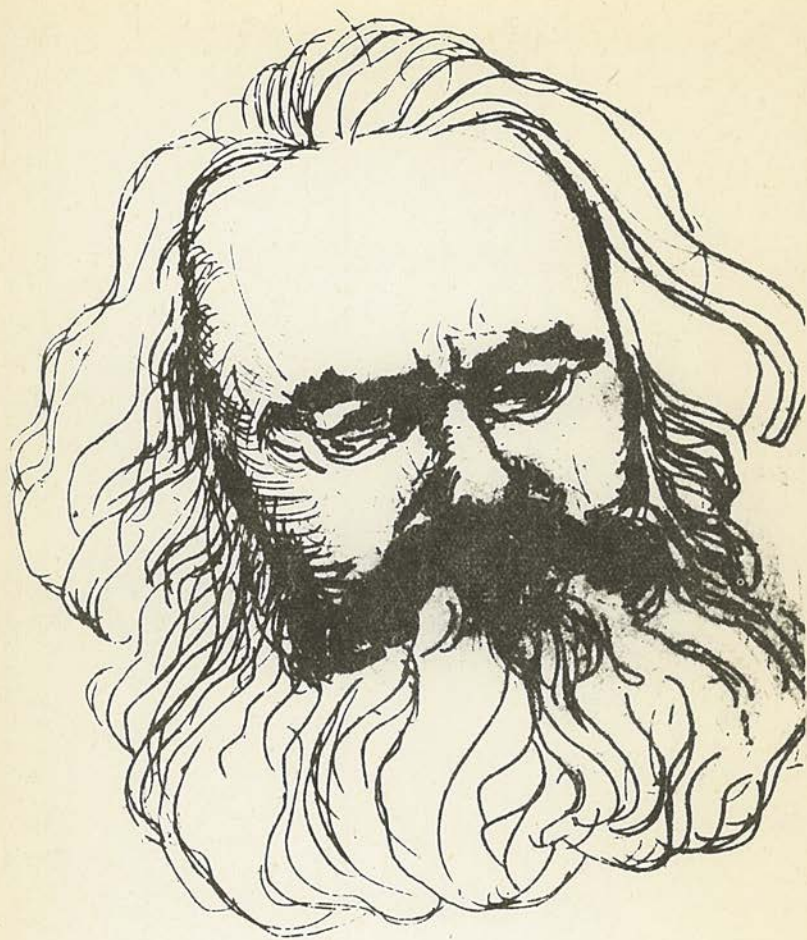
نشریه تحلیلی و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

---

سال هشتم ، شماره ۳





کارل مارکس



# دوب

## در این شماره

صفحه

۴	برخی جوانب رشد و تکامل اقتصاد ایران در پرتو تعالیم "کاپیتال" مارکس
۱۷	ارزهای يك كتاب
۳۸	شورش بنام انقلاب یا "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین"
۷۱	منشا "طبقاتی و معرفتی چپ روی" در اپوزیسیون ضد رژیم
۷۹	در باره "انتخاباتی" که انجام گرفت
۹۷	ستارخان سرد ارقهرمان ملی
۱۰۶	ابوالقاسم لاهوتی
	بضاعت پنجاهمین سالگذشت انقلاب کبیراکثر
۱۱۳	(جرمان سمنار علی سوم)
۱۲۹	ارنستوچ . کوآرا
۱۳۲	ایلیا ارنبروک

---

نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران  
هرسه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود  
دوره دوم  
سال هشتم  
شماره سوم، پانزدهم سال ۱۳۴۶

# رشد و تکامل اقتصاد ایران در پرتو تعالیم «کاپیتال» مارکس

بمناسبت صد مین سال انتشار جلد اول کاپیتال

مارکس دنبال کننده و تکمیل کننده سه جریان عمده فکری است که بشریت در قرن نوزدهم بصورت فلسفه آلمان و علم اقتصاد انگلستان و سوسیالیسم فرانسه بوجود آورده است.

"کاپیتال" مهمترین اثر مارکس است. نخستین جلد این اثر شکرگف، داهیانه و جاویدان مارکس در صد سال پیش در سپتامبر ۱۸۶۷ برای نخستین بار در شهر هامبورگ چاپ و منتشر گردید. اثر مزبور از نخستین روز انتشار خود در معرض د رمركز حاد ترین مبارزات ایدئولوژیک قرار گرفت، معضدا هیچ اثری تا این درجه صحت خود را در عمل به ثبوت نرسانیده است.

"کاپیتال" مارکس مهمترین اثر اقتصادی و سیاسی عصر ماست. مارکس آنرا محصول تمام زندگی خود دانسته و در نامه خود به یوهان بکر آنرا مهمترین گلوله ای میدانده که بر سر پوزروازی فسر و داده است.

انگلس ششماه پس از انتشار نخستین جلد کاپیتال در تقریظ خود بر این کتاب چنین مینویسد:

"از زمانیکه در روی زمین سرمایه دار و کارگر وجود دارد هیچ کتابی باندازه کتابی که در برابرم قرارداد تا این درجه برای کارگران حائز اهمیت نبوده است."

جلد های بعدی کتاب "کاپیتال" مارکس پس از مرگ وی بوسیله انگلس جمع آوری و طبع و منتشر گردید. جلد دوم آن در سال ۱۸۸۵ و جلد سومش در ۱۸۹۶ انتشار یافت.

مارکس در جلد اول کتاب خود پروسه تولید سرمایه را مورد تحلیل قرار میدهد. جلد دوم کتاب مزبور به پروسه گردش و جلد سوم آن به تحلیل تولید سرمایه داری در مجموع خود اختصاص داده شده است. مارکس در مقدمه چاپ اول "کاپیتال" میگوید: "هدف نهائی من در این اثر کشف قانون اقتصادی حرکت جامعه معاصر است."

این قانون را مارکس کشف نمود. این همان قانون ارزش اضافی است که لنین آنرا سنگ بنای تئوری اقتصادی مارکس نامیده است.

کارگرد رخد مت سرمایه دار ارزشی ایجاد میکند که بیش از ارزش نیروی کاری است که او بعنوان مزد دریافت میدارد. تفاوت حاصل را مارکس ارزش اضافی نامیده است که کارفرما تصاحب میکند. باین ترتیب فروش نیروی کار منبع استثمار سرمایه دار و در عین حال شرط وجودی طبقه کارگر است. خرید نیروی کار بوسیله سرمایه دار که وسائل تولید را در انحصار خود گرفته است شرط تولید ارزش اضافی است. در کتاب "کاپیتال" طرز تولید سرمایه داری همه جانبه مورد تحلیل قرار گرفته است. قوانین

پیدایش، رشد و تکامل و انهد ام آن داده شد است. مارکس نشان داده است که نظام اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری مانند نظام های بردگی و فئودالی نظامی گذرا و در عین حال آخرین نظام اجتماعی - اقتصادی انتاگونیستی در جوامع بشری است. نظام سرمایه داری در مرحله معین از رشد و تکامل نیروهای تولیدی در کلیه جوامع بشری پیدا میشود و در آتش انقلاب پرولتری که زائیده خود این نظام است جای خود را به نظام دیگر اجتماعی مرفقی تری تفویض میدارد.

شیوه تحلیل مارکس در "کاپیتال" شیوه دیالکتیک ماتریالیستی است. در اسلوب دیالکتیکی کلیه پدیده ها اعم از اجتماعی یا اقتصادی، طبیعی یا فکری در حرکت، در پیوند متقابل، در تکامل از ساده به مرکب، در وحدت و مبارزه جانبین تضاد، در گذار از کمیت به کیفیت، در آنالیز و سنتز مورد مطالعه قرار میگیرد. مارکس در مقدمه "کاپیتال" مینویسد:

" برای تحلیل اشکال اقتصادی نمیتوان از میکروسکپ و یا از یک رآکتیو شیمیایی استفاده نمود. در تحلیل اشکال اقتصادی بجای آنها از نیروی تجرید و انتزاع استفاده میگردند

کتاب "کاپیتال" مارکس تنها یک اثر اقتصادی نیست. این اثر در عین حال یک بررسی عمیق فلسفی و تاریخی است. محتوی اقتصادی "کاپیتال" از جوانب فلسفی و سیاسی آن انفکاک ناپذیر است. فلسفه مارکسیستی که عبارت از ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی است در کتاب کاپیتال بسط و تکامل بیشتری یافته است.

برای اولین بار در تاریخ، مارکس در کتاب خود را به طره پیوند متقابل پدیده های زندگی اجتماعی را آشکار کرد. مارکس اصل درک مادی تاریخ را به یک پروسه قانونی که طبق آن هستی اجتماعی مبین شعور و آگاهی اجتماعی است، کشف نمود، انرا عمیقاً و همه جانبه بسط داد و از حالت یک فرضیه ساده به یک تئوری کامل تبدیل ساخت و با اینکار تحول انقلابی عمیقی در علوم اجتماعی که حاوی نتایج علمی و نظری عظیمی است، انجام داد.

مارکس درباره پیشینیان خود میگوید: " فلسفه جهان را بطرق گوناگون توضیح داده اند و لسی وظیفه عبارت از تخمیر آنست."

\* \* \* \*

تحولات اجتماعی و اقتصادی کشور ما با وجود یک در شرایط کاملاً متفاوتی از جامعه قرن نوزدهم انگلستان که پایه و اساس مطالعه مارکس برای کشف قوانین حرکت جامعه سرمایه داری قرار گرفت، انجام میگیرد، مذهب اهدانند تحولات در کشورهای نظیر خود نمونه برجسته ای از تائید صحت نظرهای است که مارکس و انگلس بیش از صد سال پیش مطرح نموده اند، و لنین خلاقانه انرا به دور آن امپریالیسم بسط داده است.

عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی کتونی ایران دارای ریشه های عمیق تاریخی است که در اواخر قرن هفدهم شروع میگردد. در قرن های ۱۷ و ۱۶ میهن ما توانسته بود به خرابیها و پوئنیهای ناشی از سلطه طولانی اقوام مغول خاتمه بخشد و دوباره رشد و تکامل قابل ملاحظه ای کسب نماید. ولی بارونق مناسبات کالا - پولی فئودالها به منظور کسب درآمد بیشتر بشدت استثمار خود افزودند و در نتیجه استثمار فئودالی سریعتر از رشد نیروهای تولیدی بسط یافت و به فقر و ویرانی دهقانان منتهی گردید. فقر در روستاها، محدود شدن بازار داخلی تا "سیوسنگین خود را در وضع صنعتگران و بازرگانان گذاشت. این وضع همراه با افزایش مالیاتها، با فشار شدید حکومتهای استبدادی باعث شد که تعایلات مترقیانه اقتصادی که در آغاز قرن هفدهم ظاهر شده بود جای خود را به زوال و انحطاط دهد. درست در این

هنگام است که استعمارطلبان انگلیسی، فرانسوی و هلندی به هند وستان راه میبایند و از آن بشارت به تکیه گاهی برای اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی و تجاوز بکشورهای دیگر شرق و از آنجمله ایران استفاده می نمایند. از این زمان است که ایران بهره از لحاظ نزدیکی به هند موقعیت سوق الجیشی خاصی کسب میکند و مطلع نظر استعمارگران اروپائی و در درجه اول امپراطوری انگلستان قرار میگیرد.

این ترتیب از اواخر قرن هفدهم سیر تاریخ در کشورهای شرق و از آنجمله کشور ما تنها معلول عوامل داخلی نبود. استعمارگرهای اروپائی بویژه کشورهایمانند انگلستان و هلند که در آن زمان در آنهبنا انقلاب پررئوایی انجام یافته بود توانستند از عقب ماندگی رژیم اجتماعی در کشورهای شرقی و از آنجمله در کشور ما استفاده نمایند، رشد و تکامل اقتصادی و اجتماعی کشور ما را که بر اثر عمیق شدن تضاد های داخلی معلول عدم تطابق رشد نیروهای تولیدی با وسایط تولیدی (بایستی قاعد تا مانند کشورهای اروپائی به انقلاب پررئوایی منتهی میگردد و ترمز نموده و آنرا از سیر طبیعی خود منحرف سازند.

در قرن هجدهم انقلاب صنعتی در انگلستان و بسط تصرفات و تحکیم موقعیت این کشور در هند وستان همراه با افزایش قدرت شاهان تزاری در روسیه و توسعه قدرت استعماری فرانسه ایران را به یکی از صحنه های بزرگ مبارزه مابین کشورهای بزرگ برای احراز تفوق اقتصادی و سیاسی و سوق الجیشی مبدل نمود. رژیم اجتماعی عقب ماندگی فئودالی در ایران قادر نگردد از تجاوزات و مداخلات کشورهای استعماری جلوگیری کند. معذک نه در قرن هفدهم و نه در قرن هجدهم ایران به یک کشور وابسته و پانیمه مستعمره تبدیل نشد. ولی عقب ماندگی ایران از کشورهای اروپائی از نظر اقتصادی و اجتماعی بتدریج و بیش از پیش مشهود گردید.

بویژه از آغاز قرن نوزدهم نفوذ سرمایه های خارجی در کشور ما بسط و دامنه وسیعی می یابد. ورود سرمایه های خارجی بشکل کالادر بازارهای ایران، ایران را در شرایط عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی خود به بازار جهانی پیوند میدهد و در نتیجه آن علاوه بر عوامل قبلی عامل جدیدی برای استثمار زحمتکشان کشور ما بوجود میاید.

مارکس در باره تشدید استثمار در کشورهای که در حالت عقب ماندگی بازارهای جهانی کشید میشوند میفرماید:

"ولی خلق هائیکه هنوز به اشکال عقب ماندگی کار بردگی و بیگاری و غیره تولید میکنند، همینکه بازار جهانی که در آن شیوه تولید سرمایه داری تسلط دارد و فروش محصولات در خارج از کشور مورد توجه خاص این شیوه تولید است، جلب میگردد، بفجایع وحشیانه بردگی و ورعیتی و غیره درد اخل این خلقها فجایع ناشی از کار طاقت فرمائی جهان متدن نیز افزود و میگردد." ("کاپیتال" جلد اول، چاپ ۱۹۴۹، صفحه ۱۴)

پیوند بازارهای جهانی و بازرگانی با کشورهای رشد یافته صنعتی در شرایط عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی تنها به غارت بازارهای ما و تشدید استثمار زحمتکشان خاتمه نمی پذیرد. علاوه بر آن کشورهای مزبور موفق میشوند شالودگی اقتصادی کشور ما را در جهت تأمین نیازهای خود تغییر دهند. مارکس در جلد سوم کتاب کاپیتال در فصل مربوط به "تاریخ سرمایه تجاری" وضع مزبور را چنین شرح میکند:

"بازرگانی مناسبات کهنه را مختل میسازد، جریان پول را توسعه میدهد، نه فقط مازاد محصولات را در بر میگیرد، بلکه بتدریج در خود تولید رخنه میکند ورشته های کامل تولید را وابسته خود میسازد." ("کاپیتال" جلد سوم، چاپ ۱۹۴۹، صفحه ۳۴۲)

در کشور ما تا نیمه مزبور به شکل بارزی ظاهر میگردد. از یکسو صنایع دستی که نطفه های تولید



سرمایه داری بوده اند در رقابت با کالاهای خارجی که با کیفیت بهتر و بهائی ارزاتر بی بازارهای کشور ما عرضه میگردد بوضع بسیار نامساعدی دچار میشوند و از سوی دیگر تولید کشاورزی بجای آنکه در جهت توقعات صنایع دستی (نطفه های تولید سرمایه داری) رشد یابند در جهت توقعات و احتیاجات خریداران خارجی بسط می یابد.

تغییرات بالا کشور ما را به بازار فروش امته خارجی و تولید کنندۀ مواد خام کشاورزی باب بازارهای خارجی، بعبارت دیگر بزرگۀ اقتصادی کشورهای رشد یافته صنعتی تبدیل میسازد. با این عمل هماهنگی پیشین تولید داخلی با مبادلات داخلی بهم میخورد، اقتصاد کشور با بحران روبرو میگردد، دهها هزار از ناساجان ایرانی محکوم به بیکاری میگرددند. انحطاط صنایع دستی و مانیفاکتوری بحران را به تولید کشاورزی میکشاند.

در سالهای ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم مبارزه برای تسلط اقتصادی و سیاسی مابین کشورهای بزرگ بر سر ایران شدت میگردد. ایران علاوه بر بازار کالاهای خارجی به منطقه وسیعی برای سرمایه گذاری کشورهای بزرگ تبدیل میگردد. انگلستان و روسیه تزاری و کشورهای دیگر اروپائی و اتباع آنها به تحمیل قرضه های کمر شکن و به اخذ امتیازات و انحصارهایی در زمینه های مختلف ساختمانی، ارتباطی، استخراج معادن، تأسیس بانک و غیره ناائل میگرددند و در نتیجه بسیاری از شئون اقتصادی و سیاسی و نظامی کشور بدست خارجیان می افتد، پایه های حاکمیت و استقلال اقتصادی و سیاسی کشور متزلزل میشود و ایران بکشور نیمه مستعمره انگلستان و روسیه تزاری تبدیل میگردد.

نخستین انباشت سرمایه در اقتصاد ایران در ربع آخر قرن نوزدهم صورت میگردد. عدۀ زیادی از بازرگانان ایرانی سرمایه های خود را در صنایع نساجی، نخریسی، قند سازی، بلور سازی، کاغذ سازی، کبریت سازی، چینی سازی و تولید برق و غیره بکار می بندند. ولی اکثریت مطلق کارخانه های منور بر اثر رقابت و خرابکاری سرمایه ها و دلتهای خارجی در مدت کوتاهی مجبور به تعطیل میشوند. باین ترتیب اولین کوشش بورژوازی ایران در جهت ایجاد صنایع ماشینی باناکامی روبرو میگردد.

در چنین شرایطی است که سهمی از انباشت سرمایه وطنی متوجه کشاورزی میگردد. پروسۀ درآمیختن بازرگانان و مالکین بسط می یابد و در نتیجه مالکینی از قشرهای غیر فئودال پیدا میشوند. مالکین جدید با آنکه از قشرهای غیر فئودال هستند معهود استثمار فئودالی را که شکل مسلط استثمار است در تولید کشاورزی حفظ میکنند، حال آنکه تولید آنها تولید کالائی است و بمنظور عرضه بی بازار انجام میگردد. پیدايش قشر بازرگان - مالک و یا فئودال - بورژوا بیعزان زیادی تضاد بین سرمایه داران و مالکین را تضعیف می نماید. و این خود یکی از دلایل بطی تحول انقلابی و نایگیری بورژوازی ایران در مبارزه برای برانداختن رژیم فئودال است.

در ربع آخر قرن نوزدهم پروسۀ قشر بندی در روستاها انجام میگردد. بورژوازی ده و پرولتاریای ده پیدا میشوند. پیدا شدن پرولتاریای ده مقدمۀ پیدا شدن پرولتاریای شهر بوده است. عدۀ زیادی از دهقانان بی زمین که نه در ده و نه در شهر نمیتوانند کاری بدست آورند اجباراً برای جستجوی کار جلالی وطن میکنند.

تحولات اقتصادی - اجتماعی ایران در ربع آخر قرن نوزدهم میتوان در نکات زیرین خلاصه نمود:

(۱) بر اثر نفوذ ائمه المتزاید خارجیان در اقتصاد و سیاست کشور و بویژه تسلط روسیه تزاری در شمال و شمال غرب و انگلیس سواد جنوب ایران عملاً به نیمه مستعمره تبدیل گردید.

(۲) طبقات اساسی ایران در ربع آخر قرن نوزدهم همان طبقات فئودال دهقانند. ولی نه این و نه آن دیگر بشکل کامل طبقه ای سابق خود نیستند. اولی بیشتر به فئودال - مالک تبدیل میشوند و دومی در اثر قشر بندی در روستاها وضع همگون خود را از دست میدهد.

(۲) نخستین کوشش سرمایه های داخلی برای ایجاد صنایع ماشینی بر اثر رقابت خارجیان با ناکامی رهبرو میگردد و در نتیجه بهره‌روازی نوزاد ایران بیش از همه در جهت بهره‌روازی تجاری بسط می یابد و آن قسمت از بازرگانان که نقش دلال و واسطه را در فروش کالا های کشورهای خارجی بعهده میگیرند کم کم به نمونه تیبیک بازرگانان کمپرادور در کشورهای پهل میگردد و بتدریج با پشتیبانی و همدستی اربابان خارجی خود مهر و نشان خود را در تحولات سیاسی و اقتصادی بعدی کشور باقی میگذارند.



تسلط اقتصادی و سیاسی انگلستان و روسیه تزاری در ۱۹۰۷ به اوج خود رسید و بقرار داد تقسیم ایران بمناطق نفوذ کشورهای نامبرده منتهی میگردد. لنین در کتاب "امپریالیسم بهانه بالاترین مرحله سرمایه داری" ایران این زمان را کشور "تقریباً مستعمره" معرفی میکند و چنین مینویسد:

"برای اینکه منظره کامل از تقسیم جهان را داده باشیم مفید میدانیم مختصراً اطلاعات هم درباره کشورهای غیر مستعمراتی و نیم مستعمراتی که ایران، چین و ترکیه را از انجمله میدانیم به ان اضافه کنیم. کشور نامبرده نخست اکنون دیگر تقریباً یک مستعمر کامل شده است. کشورهای دومی و سومی هم در حال مستعمره گشتن میباشند."  
(چاپ فارسی، صفحه ۱۳۲)

انقلاب مشروطیت ایران در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۰۵ بر اثر دخالت قدرتهای امپریالیستی و استعماری و ضعف و ناپیگیری بهره‌روازی نتوانست به اجرای وظایف ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و ضد استبدادی خود نائل آید. معدک نخستین ضربه را به نظام اجتماعی - اقتصادی فئودال و رژیم استبدادی شاهان قاجار و مدافعین خارجی آن وارد ساخت.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر که در دست پنجاه سال پس از انتشار نخستین جلد کتاب کاپیتالیسم مارکس در یکی از بزرگترین پایگاه های امپریالیسم و ارتجاع جهانی و در همسایگی دیوار بدیوار کشور ما پیروز شد، میهن ما را از خطر اضمحلال و از دست دادن حاکمیت و استقلال نجات داد. حکومت شراها قرارداد ۱۹۰۷ را "فسخ شده" اعلام نمود، از کلیه امتیازات روسیه تزاری، اتباع آن، از کلیه مطالبات روسیه تزاری از دولت و از اتباع ایرانی که بمصلحتی معادل صد میلیون روبل طلا بالغ میگردد صرف نظر نمود. حق تعیین تعرفه گمرکی و حق کاپیتولاسیون ملغی گردید. باین ترتیب با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر پایه های مادی و معنوی یک تحول بنیادی در سیاست و اقتصاد ایران گذاشته شد.

امپریالیسم انگلستان از خروج رقیب نیرومندی مانند روسیه تزاری استفاده نمود و بادستاری محاکمه ارتجاعی ایران موانع متعددی در سر راه رشد و تکامل آزاد کشور فراهم کرد. ولی وجود نخستین کشور سوسیالیستی و تأسیس ایران در مقیاس جهانی و پیروزی در کشور ما، رشد جنبش رهایی بخش ملی، همراه با قوانین عینی رشد و تکامل اجتماعی و اقتصادی کشور مجموعاً باعث شدند که در سالهای تعادل نسبی موقت و سالهای ۳۰ برای دومین بار شرایط انباشت سرمایه در کشور ما بوجود آید و گام قابل توجهی در جهت ایجاد صنایع جدید برداشته شود.

در همین سالهاست که علاوه بر مؤسسات خارجی بزرگ یعنی مؤسسات نفت در جنوب و شیلات در شمال که از مدت های پیش فعالیت خود را آغاز نموده بودند کارخانجات نساجی، قند، سیمان، بسرق، بلور سازی، کبریت سازی، مس، شیمیایی و غیره از جانب سرمایه های دولتی و سرمایه های خصوصی در ایران تأسیس میگردد.

حق انحصار انتشار اسکناس از بانک انگلیس خرید اری میگردد و به بانک جدید التامیس ملی واگذازمیشود، راه آهن سراسری ایران ساخته میشود، قانون تعرفه گمرکی جدید بتصویب میرسد و حق کاپیتولاسیون خارجیان لغو میگردد. یک سلسله قوانین و مقرراتی از قبیل قانون ثبت اسناد، قانون اجاره قانون انحصار تجارت خارجی و غیره بمنظور تحکیم رژیم مالکی و بورژوازی ایران در پیوند و وابستگی بمسیستم اقتصادی و سیاسی امپریالیستی، که در تعقیب یک سلسله تحولات اجتماعی و سیاسی ربع اول قرن بیستم در مهبین مایه پدید آمدن بود بتصویب میرسد.

چنانکه می بینیم قانون رشد مناسبات سرمایه داری بشکلی که مارکس آنرا در کتاب کاپیتال بیان داشته است علیرغم موانع و عوامل ترمزکننده داخلی و خارجی در جامعه ماعلم نمیکند. لنین حکم مارکسیستی مزبور را در مورد کشورهای نظیر کشور ما چنین بیان میکند:

"مارکسیسم می آموزد جامعه ای که بر تولید کالائی مبتنی بوده و با ملل متعدد سرمایه - داری وارد مبادله گردیده است، در مرحله معینی از تکامل، ناگزیر خود در راه سرمایه - داری قرار خواهد گرفت."

پایه و اساس رشد سرمایه داری، تولید کالاست. قانون اساسی اقتصاد سرمایه داری تولید ارزش اضافی است. قوانین عام رشد سرمایه داری در تمام جوامع یکسان است، معذراحوه پیدایش و رشد مناسبات سرمایه داری و اهنگ رشد آن تا درجه زیادی به خصوصیات طبیعی، انسانی و تاریخی هر کشور بستگی دارد.

ایران دارای ذخائر طبیعی فراوان است، بنابراین از لحاظ شرایط طبیعی آماذگی آنرا در دکه با سرعت رشد یابد و بیک کشور صنعتی درجه اول تبدیل گردد. ولی رشد سرمایه داری در ایران در شرایط سلطه مناسبات فئودالی و نفوذ سیاسی و اقتصادی کشورهای امپریالیستی و بالاخره در شرایط قسد آن دموکراسی و استبداد پلیسی صورت گرفته است. عوامل مزبور و بویژه وابستگی ایران به اقتصاد کشورهای امپریالیستی موجب گردید که رشد مناسبات سرمایه داری بشکل ناهنجاری انجام گیرد. در دوران مورد نظر کشورهای امپریالیستی از هرگونه همکاری در زمینه ایجاد صنایع ماشینی احتراز جستند و بویژه عملا از ایجاد صنایع سنگین در ایران معانعت نمودند. بهمین سبب است که صنایع نوزاد ایران در این دوران به صنایع سبک محدود میگردد. بر اثر ققد ان صنایع سنگین و وابستگی با اقتصاد کشورهای امپریالیستی کلیه حوائج مؤسسات نوزاد صنعتی پیوسته باید از کشورهای امپریالیستی تأمین شود. باین ترتیب در کشور مانه تنها تولید کالا بلکه همچنین پروسه باز تولید صنعتی نیز در وابستگی به اقتصاد امپریالیستی و بنسبراین بشکل ناهنجار انجام میگردد.

در دوران مورد نظر بر اثر تمرکز قدرت و تصویب یک سلسله قوانین بنفع مالکین پایه های مالکیت استحکام یافت. مالکین بزرگ از قشرهای غیر فئودال بوجود می آیند. طبقه کارگر که قبل از پیدایش صنایع دولتی و خصوصی در مؤسسات بزرگ صنعتی خارجی مانند نفت و شیلات بوجود آمد، اکنون در کارخانه های دولتی و خصوصی کماو کیفا رشد و تضج می یابد و با تشکیل حزب خود به ثابته آگاهترین طبقات جامعه در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی و استبداد پلیسی ابراز وجود میکند.

بر اثر رشد مناسبات سرمایه داری در شهرود پروسه قشر بندی در روستاها بیش از پیش تشدید میگردد. سیل دهقانان برای جستجوی کار بشهرها سرازیر میگرددند. برای نخستین بار در ایران بورژوازی صنعتی بوجود می آید. بورژوازی تجاری و کمپرواری بسط و تضج می یابند و موقعیت خاصی در سیاست و اقتصاد کشور احراز می نمایند.

از این پس ایران تنها یک کشور کشاورزی نیست. تولیدات صنعتی در تولید کشور زنی پیدامیکنند و

ایران به کشوری کشاورزی و صنعتی تبدیل میگردد.



شکست فاشیسم آلمان و ملیتاریسم ژاپن، پیدایش سیستم جهانی سوسیالیستی تناسب نیروها را در صحنه جهانی برزبان امپریالیسم و بسود نیروهای صلح، استقلال، دموکراسی و سوسیالیسم تغییر داد. گرچه جنبش‌های بخش‌هایی در سال‌های جنگ و جنبش ملی کردن صنایع نفت در سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۳ با پیروزی همراه نبود ولی معذک منشأ تغییرات چندی در سیاست و اقتصاد کشور گردید. زمامداران ایران پس از مقاومت و تردید و تزلزل فراوان بالاخره در تحت تأثیر سلسله عوامل داخلی و خارجی مجبور شدند که بیک سلسله رفم دست زنند و در سیاست و اقتصاد یک جنبه خود تغییراتی دهند تا شاید بتوانند از عوارض پدید آمده‌های بحرانی سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۳۹ که نتیجه طبیعی سیاست غلط آنها بود، استرهایایی یابند.

جبهات عدل تغییرات مزبور را میتوان در موارد زیرین خلاصه نمود:

### ۱- اصلاح ارضی

اصلاح ارضی با وجود محدودیت و ناپذیری خود تا درجه زیادی پایه‌های رژیم ارباب و رعیتی را متزلزل ساخته و پروسه رشد مناسبات سرمایه داری و قشر بندی در روستاها را به میزان قابل توجهی تشدید نمود.

ازینجمله و چهار هزار روستای ایران ۱۴۸۷۴ روستا مشمول مرحله نخستین یعنی مرحله اساسی اصلاح ارضی گردید. مالکین بزرگ درازا، فروش املاک خود در قرضه مزبور باید نه میلیارد ریال دریافت کنند. مراحل دوم و سوم اصلاح ارضی در وضع مالکیت دهقانان تغییر چندانی ننمیدهد. بیشتر بگفته شاه وضع قانونی آنها را روشن میسازد، یعنی مناسبات زارعین و مالکین را در روستاهایی که مشمول مرحله نخست قانون اصلاح ارضی قرار نگرفته اند تنظیم میکند. در ۱۴۸۷۴ روستایی که مشمول مرحله اول اصلاح ارضی شده اند ۶۰۱۵۰۲ خانوار دهقانی که تقریباً سه میلیون از هیچده میلیون ساکنین روستاهای ایران را در بر میگیرد با اصطلاح "صاحب زمین" شده اند. زارعین مزبور باید تا پانزده سال هر ساله سهم مهمی از درآمد خود را بدولت درازا، قیمت زمین خریداری شده بپردازند.

تاکنون در ۲۳۸۳ روستا شرکتهای تعاون روستایی تشکیل گردیده است. مجموع سرمایه شرکتهای مزبور ۸۲۴ میلیون ریال است. در شرکتهای مزبور مجموعاً هشتاد هزار دهقان عضویت دارند. قلت شماره شرکتهای تعاونی روستایی و ناپدید شدن سرمایه آنها بهیچوجه پاسخگوی نیازهای متعدد ساکنین روستاهای ایران نیست. بعلاوه شرکتهای تعاونی مزبور فاقد تجربه لازم بوده و بنا بر این قادر بانجام وظایفی که در برابر آنها قرار ارد نیستند. در روستاهایی که شرکت تعاونی هنوز وجود نیامده است مناسبات کشاورزان با مالکین و سلف خران و نزول خواران بوضع سابق ادامه دارد. آقای شهبازی معاون نخست وزیر و سرپرست سازمان مرکزی شرکتهای تعاونی کشور در کنفرانس اخیر اطاقهای بازرگانی در تبریز اظهار داشت که هنوز "هفتاد درصد اعتمارات کشاورزی در کشور توسط گروهی کثیر سلف خرو نزول خوار تا مین میگردد".

نصب کارگران ایران از قانون با اصطلاح سهیم شدن در منافع کارگاهها که یکی دیگر از اصول مهم "انقلاب شاهانه" است بهتر از دهقانان نیست. طبق اقرار آقای وزیر کار که ما "مهر مستقیم اجرای قانون کذاهی سهیم کردن کارگران در سود کارگاههاست از ۱۲ هزار کارگاهها و کارخانه های ایران که بیش از ده نفر کارگر دارند" تاکنون قانون مزبور در ۱۱۶۰ کارگاه اجرا شد و جمعا ۱۰۳۷۲۴ نفر کارگر از آن

برخورد ارگردیده اند\*

برای بررسی سرنوشت مبارزه بایبیسوادى که یکی دیگر از اصول "انقلاب شاهانه" است کافی است به مصاحبه اشرف پهلوی در ۱۶ دیماه ۱۳۴۵ با مطبوعات تهران مراجعه کنیم. اشرف پهلوی در این مصاحبه اظهار میدارد: «اگر وزارت آموزش و پرورش نتواند تمام اطفالی را که در سن تحصیلی هستند بمدرسه بفرستد این مبارزه اصلا فایده ای نخواهد داشت». اشرف پهلوی اضافه میکند:

«هم اکنون بموجب آماری که در دست داریم يك ميليون و هفتصد هزار نفر طفل واجد شرایط تحصیلی بمدرسه نمیروند. از این عدد پانصد هزار نفرشان در شهرها زندگی میکنند و يك ميليون و دویست هزار نفر دیگر در روستاها بسر میبرند».

طبق آمار ناقص وزارت آموزش و پرورش کشور هم اکنون بیش از سه میلیون کودک ایرانی در سن تحصیلی ابتدائی هستند ولی فقط برای ۴۵٪ آنها امکان تحصیل وجود دارد. هشتاد درصد مردم ما هنوز بی سوادند.

درهای دانشگاههای ایران نیز بروی اکثریت مطلق جوانان کشور بسته است. روزنامه اطلاعات در شماره ۲۲ شهریور ۱۳۴۶ مقاله‌ای تحت عنوان "پنجاه هزار جوان سرگردان" منتشر کرده چنین مینویسد:

"خبر قابل تأسف است اینست که دانشگاهها و مدارس عالی موجود در کشور ظرفیت جذب بیش از ده هزار دانشجو را ندارد. نتیجه این میشود که پنجاه هزار جوان باحالتی سرشار از یأس و اندوه و باروحیه سرکوب شده در جامعه سرگردان وویلان میشوند".  
ارقام بالا در مورد "اصلاح ارضی"، "سهیم کردن کارگران در سود کارخانه"، "مبارزه بایبیسوادگی" و وضع دواطلبان ورود به دانشگاه محتوی عددی و رقمهای شاهانه را آشکار میسازد.

زمامداران ایران بارقرمهای محدود و ناپیکیر خود قادر به حل تضاد های جامعه مانیتند. در سالهای اخیر مقاومت دهقانان در پرداخت بهره مالکانه و یا قسط بهای زمین وسعت و دامنه بیشتری می یابند. در وضع مادی و معنوی کارگران نه تنها بهبود دیده نمیشود بعکس استعمار آنان پیوسته شدیدی تر و تجاوز به حقوق سندیکائی آنها افزونتر میگردد. وضع مزبور علی رغم رژیم پلیسی موجود در برخی موارد به اعتصابات در تهران و در شهرستانها منتهی گردیده است.

## ۲- سرمایه داری دولتی

سرمایه داری دولتی که پایه های اولیه آن در سالهای بین دو جنگ گذشته بود امنه و بسط و وسیعی یافته است. دخالت دولت در اقتصاد کشور بویژه تنظیم اقتصاد طبق نقشه، به نقش بخش دولتی در اقتصاد کشور بمیزان قابل توجهی ای افزوده است. سومین مرحله انباشت سرمایه و استفاده از آن برای ساختمان زیربنای اقتصادی و بسط صنایع ماشینی باحجمی بمراتب بیش از انباشت در مرحله دوم شروع گردیده است.

در دو سال اخیر بخش دولتی طرحهای بزرگ صنعتی از قبیل ذوب آهن، کود شیمیائی، فراورده های پتروشیمی و شیمیائی، ماشین آلات سنگین و ماشین های مختلف دیگر، تراکتور، آلومینیوم، لوله های توزیع گاز و نفت بعهده گرفته است. در طرح های مزبور که اکنون در مراحل مختلف اجراست قریب ۶۱ میلیارد دلار سرمایه گذاری خواهد شد.

بخش خصوصی نیز در دو سال اخیر شروع با اجرای طرحهای از قبیل نورد آهن، شیشه سازی، نایلو

کاغذ، ویسکوز، موترهای دیزل و غیره نمود است. طبق آمار وزارت اقتصاد بخش خصوصی در سال ۱۳۴۵ تعداد ۷۴۳ پروانه تأسیس کارگاههای صنعتی با سرمایه ۲۸٫۶ میلیارد ریال اخذ نمود، در همین سال ۳۲۹ کارگاه صنعتی با سرمایه چهار میلیارد ریال بخش خصوصی بهره برداری خود را آغاز نمود است.

باید دانست که سرمایه گذاری های بخش خصوصی بویژه در سالهای اخیر در موارد زیاد با شرکت سرمایه داران خارجی انجام میگردد. معضات دولت علاوه بر پرداخت انواع اعتبارات طولی الدء به بخش خصوصی در تنظیم سیاست بازرگانی خارجی مورد کالاهائی که به میزان کافی و از نوع مرغوب در داخل کشور تولید میشوند غیر مجاز اعلام کرده است. در عین حال دولت برای اینکه حداکثر کمک و مساعدت و تشویق به بخش خصوصی بنماید قسمت عمده ماشین آلات و وسائل تولیدی و مواد اولیه مورد نیاز صنایع خصوصی را از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی و سود بازرگانی معاف کرده و یا حقوق بسیاری را در یسافت میدارد.

بخش خصوصی به امتیازات مزبور قانع نیست، حقوق و امتیازات جدیدی را میطلبد. این امر از مدت های پیش مورد بحث مطبوعات اقتصادی گردید و اخیراً در بحثهای کنفرانس اطاق های بازرگانی تبریز نیز انعکاس وسیعی یافته است.

کنفرانس نامبرده در قطعنامه خود از جمله میطلبد که مقامات اقتصادی دولت در اتخاذ تصمیم در مسائل اقتصادی و بازرگانی بخش خصوصی راد خالت دهند. دولت در سرمایه گذاری های صنعتی و معدنی خود برای سرمایه گذاری بخش خصوصی حق تقدم قائل گردد و به نسبت سهمی که به بخش خصوصی در برنامه چهارم واگذار میشود، اعتبارات بلند مدت بانرخ بهره مناسب در اختیار این بخش بگذارد. بخش خصوصی میطلبد تربیتی اتخاذ گردد تا نمایندگان اطاقهای بازرگانی و صنایع و معادن بعنوان مطلع و کارشناس در کمیسیونهای اقتصادی و کار و دارائی به مجلسین دعوت شوند. باین ترتیب تضاد مابین بخش خصوصی و بخش دولتی همواره عمیقتر میگردد. عدده زیادی از صاحبان نفوذ در دستگاه حاکمه که در موسسات خصوصی شریک و یا پیوند مستقیم و یا غیر مستقیم دارند کام بگام صحنه را بضرر منافع ملی و میهنی برفع استثمارگران خودی تحت عنوان دروغین "واگذاری کار مردم بخود مردم" خالی میکنند.

طبق ارقام دولتی درآمد ملی در سال ۱۳۴۵ به شش میلیارد و نیم دلار بالغ گردیده است. اگر جمعیت ایران را تقریباً ۲۵ میلیون در نظر بگیریم درآمد سرانه در سال گذشته برابر ۲۶۰ دلار میشود که نسبت به ۱۳۰ دلار در سال ۱۳۳۵ یعنی در عرض ده سال دو برابر شده است. ارقام مزبور بهیچوجه با واقعیت زندگی اکثریت مطلق اهالی کشور وفق نمیدهد. تنها سهم بسیار کوچکی از درآمد ملی نصیب اکثریت مطلق ساکنین کشور میگردد. تمام مظاهر و آثار زندگی در جامعه نشان دهند است که طبق تحالیم مارکس رشد مناسبات سرمایه داری نه تنها از فاصله طبقاتی نکاسته است بعکس روز بروز آنرا وسیعتر و عمیقتر ساخته است.

قسمت اعظم درآمد ملی راهیثت حاکمه ایران و انحصارهای امریالیستی از طریق استثمار مستقیم و غیر مستقیم و غارت تصاحب می نمایند. سهم کوچکی نیز به اقشار متوسط جامعه از قبیل مستخدمین عالیة کشوری و لشکری، متخصصین فنی و اداری، اطباء، وکلای دادگستری که شماره آنها به نسبت بسط سرمایه داری افزایش می یابد می رسد.

جدول زیر که از گزارش آخرین بانک مرکزی ایران به مجمع عمومی استنساخ شده است بیلان ضایع و مصارف ملی ایران را در پنج سال اخیر نشان میدهد:

شرح	۱۳۴۰	۱۳۴۱	۱۳۴۲	۱۳۴۳	۱۳۴۴	۱۳۴۵
منابع ملی:						
گروه کشاورزی	۹۱	۹۲	۹۵	۹۱	۱۰۱	۱۰۶
گروه صنایع و معادن	۸۱	۸۸	۹۷	۱۰۷	۱۲۱	۱۳۶
گروه خدمات	۱۱۱	۱۱۵	۱۲۴	۱۳۴	۱۴۷	۱۶۱
اشتباهات آماری	۱۶	۱۱	۸	۷	۶	۱
مالیاتهای غیرمستقیم	۱۹	۱۹	۲۲	۲۲	۲۵	۳۱
واردات کالا و خدمات	۴۸	۴۳	۴۰	۵۷	۶۹	۷۳
جمع	۳۶۶	۳۶۸	۳۸۶	۴۱۸	۴۶۹	۵۰۸
مصارف ملی:						
هزینه های مصرفی خصوصی	۲۲۸	۲۳۸	۲۴۶	۲۵۲	۲۷۴	۲۶۰
هزینه های مصرفی دولتی	۳۲	۳۳	۳۶	۴۴	۵۳	۵۹
تشکیل سرمایه ناخالص داخلی	۵۶	۴۶	۵۳	۶۴	۸۱	۹۴
صادرات کالا و خدمات	۵۰	۵۱	۵۱	۵۸	۶۱	۶۵
جمع	۳۶۶	۳۶۸	۳۸۶	۴۱۸	۴۶۹	۵۰۸

جدول بالا نشان میدهد که درآمد سال ۱۳۴۵ از گروه کشاورزی که شامل درآمد از زراعت دامپروری، ماهیگیری، شکار و جنگلداری است یکصد و شش میلیارد ریال و درآمد سال ۱۳۴۵ از گروه صنایع و معادن که عایدات نفت رانیز در برمیگیرد یکصد و شش میلیارد ریال بوده است. این خود نشان دهنده آنست که از هم اکنون درآمد از منابع کشاورزی مقام اول خود را از دست داده است و کشور ما از کشور کشاورزی - صنعتی به کشوری صنعتی - کشاورزی تبدیل میگردد.

درآمد از گروه کشاورزی در سال ۱۳۴۵ نسبت به سال ۱۳۴۰ شانزده درصد ترقی کرده است و حال اینکه در همین مدت درآمد از منابع گروه صنایع و معادن تقریباً شصت و هشت درصد افزایش یافته است. افزایش اخیر بیشتر بحساب افزایش تولید نفت در سالهای اخیر و بحساب صنایع مونتاژی است که اجزاء اصلی آن از خارج وارد شده و در کارخانه های کشور سوار میشوند. بنابراین موفقیت ایران در مورد آهنگ رشد تولید صنعتی بنحوی نیست که زمامداران ایران مدعی آندند.

در بخش هزینه هاجدول بالا نشان میدهد که هزینه های مصرفی دولت در عرض پنج سال (۱۳۴۰-۱۳۴۵) تقریباً دو برابر شده است. این امر نتیجه تورمی سابقه و ناسالم دستگاه دولت و افزایش مخارج ارتش و نیروهای باصطلاح انتظامی است که قسمت مهمی از عواید کشوری را بلعند.

### ۳- بهبود روابط با کشورهای سوسیالیستی

بهبود روابط و آغاز همکاری های اقتصادی و فنی نسبتاً وسیع با کشورهای سوسیالیستی یکی از مهمترین اقداماتی است که در دو سال اخیر صورت گرفته است. اقدام مزبور به دوران سیاست واقتصاد یکجانبه کشور ما خاتمه می بخشد.

برای نخستین بار یک اتحاد جماهیر شوروی با ساختن کارخانه ذوب آهن یکی از آرمان های ملی ما جامه عمل می پوشد و بان پایه های اولیه ایجاد صنایع سنگین در میهن ما گذاشته میشود.

احداث مؤسسات صنعتی بوسیله کشورهای سوسیالیستی که با شرایط بسیار مناسب انجام میگردد  
 کمک بسیار ارزنده ای به اقتصاد کشور ماست.

توسعه مبادلات بازرگانی با کشورهای سوسیالیستی بر اساس پایاپای، کشور ما را از پرداخت ارز  
 خارجی بی نیاز میگرداند. در عین حال بازار مهمی برای صادرات و از انجمله برای صدور مواد ساخته شده  
 صنعتی در کشور ما تأمین میکند.

پرداخت بهای کارخانه ذوب آهن از طریق فروش گاز نفت که بیش از نیم قرن بهبود به هند  
 میرفت برای اقتصاد کشور ما حائز اهمیت فراوانی است. محاسن همکاری اقتصادی و فنی و توسعه  
 مبادلات بازرگانی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی بحدی بازرز است که حتی سرسخت ترین  
 دشمنان خلق و سوسیالیسم مجبور به تأیید آنند.

بسط هر چه بیشتر روابط و همکاریهای اقتصادی و فنی با کشورهای سوسیالیستی خواست همه  
 محافل واقعی و مبین پرست و دموکراتیک جامعه ماست.

با برقراری مناسبات حسنه با کشورهای سوسیالیستی و بویژه با همسایه نیرومند ما اتحاد جماهیر  
 شوروی، با آغاز همکاریهای اقتصادی و فنی با کشورهای منزه امکانات وسیعی برای رشد و تکامل سریع  
 اقتصادی و فنی در مبین ما فراهم میگردد. اقتصاد کشور ما با تکامل چنین پایگاه نیرومندی میتواند در  
 مناسبات نابرابر با کشورهای امپریالیستی تجدید نظر کند، قرارداد های ظالمانه ای که در زمینه های  
 مختلف از جانب کشورهای منزه به کشور ما تحمیل شده است لغو نماید و در یک کلمه به انقیاد اقتصادی و  
 غارت منابع زیرزمینی و تاراج بازارهای ما از طرف آنان خاتمه بخشد.

لجستی  
 ما همسایه زمامداران کشور ما که پیوند های مرئی و نامرئی فراوانی با کشورهای انحصارهای امپریالیستی  
 دارند مصلحت خود را این می بینند که بهبود مناسبات و استفاده از کمکهای اقتصادی و فنی کشورهای  
 سوسیالیستی در چهارچوب حفظ منافع و امتیازات اساسی کشورهای انحصارهای امپریالیستی انجام گیرد.  
 کشورهای امپریالیستی که بهبود مناسبات و آغاز همکاری اقتصادی و فنی با کشورهای سوسیالیستی  
 را مابین منافع اساسی خود در ایران، مابین استراتژی جهانی خود میدانند از یکسو میکوشند تا آنجا که  
 ممکن است از توسعه و رشد مناسبات با کشورهای سوسیالیستی جلوگیری نمایند و از سوی دیگر مناسبات  
 خود را در زمینه های مختلف با سرعت بسط میدهند تا باین ترتیب از تغییر در تناسب نیروها بر زبان خود  
 جلوگیری نمایند. کوشش های منزه با سیاست ما هیتا ضد ملی حکومت ایران وفق میدهد و از اینروست که  
 بموازات بهبود مناسبات با کشورهای سوسیالیستی با شتاب خاصی قرارداد های جدیدی در زمینه های  
 گوناگون اقتصادی و فنی با کشورهای انحصارهای امپریالیستی یکی پس از دیگری امضا میگردد و امها و  
 اعتمارات تازه ای به دولت ایران و به مؤسسات صنعتی و بانکی خصوصی عطا میگردد.  
 ارقام زیرین میزان امها و اعتمارات و سرمایه گذاری های کشورهای امپریالیستی را تهناد رسال  
 گذشته نشان میدهد:

۱- از بانک صادرات و واردات آمریکا:

۹۰ میلیون دلار	برای خرید ژنراتور برق کارخانه خرم آباد
" ۷۰۵	برای کارخانه لوله سازی اهواز
" ۱۳۰۱	برای کارخانه پتروشیمی آبادان
" ۶۰۰	برای کارخانه پتروشیمی بندر شاهپور
" ۹۷۶	برای شرکت هواپیمائی ملی
" ۹۹۳۶	

۲- از بانک بین المللی توسعه و ترمیم:



۶ میلیون دلار	برای تربیت متخصصین در صنایع الکتریکی
" ۲۵۰	۳- از بانک جهانی وام به بانک توسعه صنعتی و معدنی
" ۶۲٫۳	۴- اعتبار از انگلستان برای خرید نیروی دریایی
" ۲۵۰٫۰	۵- اعتبار از آمریکا برای خرید نیروی هوایی
" ۸۵٫۰	۶- اعتبار از انگلستان برای ساختن لوله گاز
" ۸۰٫۰	اعتبار از فرانسه
" ۵۵٫۰	اعتبار از آلمان غربی
" ۶	۷- از کسر سیوم نفت
<u>۱۶۹٫۱۶</u>	جمع کل

علاوه بر این در سال گذشته سرمایه گذاران خارجی از طریق مرکز جلب و حمایت سرمایه های خارجی ۹۵۸ میلیون ریال بصورت سرمایه نقدی و غیر نقدی و وام وارد کشور کرده اند. اما وارقام مبادلات بازرگانی از آغاز قرن حاضر نشان میدهد که باستثنا چند سال واردات کشور همیشه از صادرات آن بیشتر بوده است. این یکی دیگر از منابع غارت کشور ما از جانب انحصارهای امپریالیستی است. قیمت کالاهای وارداتی ساخته شده کشورهای صنعتی دائماً افزایش می یابد و نرخ مواد اولیه و کالاهای صادراتی از کشورهای ما و کشورهای نظیر پیوسته تنزل میکند.

زمامداران ایران برای ترمیم نابرابری صادرات و واردات کشور ما تاکنون هیچ اقدام مؤثری نکرده اند بلکه خود با تعقیب سیاست درهای باز یکی از عوامل افزایش دشم این نابرابری هستند. برای مثال ما تنها بزرگوار قوام مربوط بسال گذشته اکتفا میکنیم:

در سال گذشته طبق آمار گمرکی ۸۱۵۰۰ میلیون دلار کالا (بدون نفت) از کشور صادر شد که نسبت بسال ۱۳۴۴ چهارده درصد کاهش داشته است. اما واردات کالا در سال ۱۳۴۵ ۹۳۱٫۹ میلیون دلار بالغ گردیده است. رقم منفر نسبت بسال ۱۳۴۴ بحسب هفت درصد افزایش یافته است. در سال ۱۳۴۵ در بین کشورهای مناطق صادرات کنندة کالا به ایران بازار مشترک مقام اول (۳۷٪)، آمریکا مقام دوم (۲۱٪) و انگلستان مقام سوم (۱۴٪) را حائز بوده اند. سود خالص سالانه انحصارهای نفتی از منابع زیرزمینی کشور ما در سالهای اخیر بیک میلیون دلار بالغ میگردد.

مراتب بالاترها منظره محدودی از تاراج انحصارهای امپریالیستی در کشور ما است. غارت بی حساب و همه جانبه کشورهای امپریالیستی بحدی است که گاهی حتی زمامداران کنونی ایران را که با سماجت مصالح خود و شرط بقای خویش را در تحکیم پیوند هر چه بیشتر با کشورهای با اصطلاح "جهان آزاد غرب" می بینند بصدا درمی آورد. در سالهای اخیر اعتراض علیه کشورهای و انحصارهای امپریالیستی وسعت می یابد و تضاد با آنها عمیقتر میگردد.

\*\*\*

رشد و تکامل اقتصادی در کشورهای شرایط سلطه و نفوذ امپریالیسم با بقایای مناسبات فئودالی و نقض ابتدائی ترین اصول و حقوق دموکراتیک راه پررنج و دشواری را می پیماید. در سالهای اخیر در دنیا میس قابل ملاحظه ای در اقتصاد کشور مشاهده میگردد ولی علی رغم بخرنجی دنیا میس منفر محتوی ضد ملی و ضد دموکراتیک آن مشهود است. رژیم کنونی ایران نتوانسته است تضادهای سنتی جامعه را حل کند. اقدامات سالهای اخیر تضادهای جدیدی را برانگیخته است که هم در سطح و هم در عمق رشد می یابند.

حزب ما بین منافع اساسی اکثریت خلقهای ساکن کشور ما ست و علی رغم مشکلات موجود در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران نقش داشته و دارد.

حزب ما در پرتو تعالیم مارکس - انگلس - لنین بهارزه سرسخت خود همچنان ادامه میدهد. بهارزه در راه دموکراسی شعار عدهٔ تاکتیکی حزب ما در شرایط کنونی تناسب نیروها در داخل کشور و در صحنهٔ جهانی است. بهارزه در راه دموکراسی از بهارزه در راه سوسیالیسم جدا نیست. بهارزه در راه دموکراسی حزب ما از نظر ملی در جهت تحکیم استقلال سیاسی و کسب استقلال اقتصادی، بیطرفی، انجام اصلاحات اجتماعی، آزادی فعالیت احزاب و اجتماعات و اتحادیه‌ها و از بین بردن عقب ماندگی کشور متوجه است. بهارزه حزب ما در راه دموکراسی از نظر اقتصادی در جهت تأمین راه رشد غیر سرمایه داری که محتوی عدهٔ آن در شرایط کنونی کشور ملی کردن صنایع نفت، بانک‌ها، تجارت خارجی، صنایع کلیدی و انحصارهای بزرگ خارجی و داخلی و رفرف عمیق ارضی، از بین بردن عدم تساوی در درآمد ملی و بهبود وضع مادی و معنوی زحمتکشان است.

رشد و تکامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در کشور ما وظایف مبرم منبرراد در ستر روز قرار میدهد. همهٔ نیروی حزب ما و نیروهای دیگر ملی و دموکراتیک و جامعهٔ ما برای اجرای چنین وظیفه ای تجهیز میگردد.

# ارزیابی يك كتاب

/ درباره کتاب شاه : انقلاب سفید /

هدف ما در این مقاله بررسی و ارزیابی کتابی بنام "انقلاب سفید" بقلم محمد رضا شاه است که در ۲۰۶ صفحه بقطع ۲۲×۱۷ سانتیمتر در صد ها هزار نسخه منتشر و جز "برنامه درسی آموزشگاهها" بطوریکه روزنامه کیهان در شماره ۸ ابان ۱۳۴۶ اخذ اطلاع داد طبق بخشنامه وزارت آموزش و پرورش نه تنها در می این کتاب در مدارس اجباریست بلکه دانش آموزانی که در این رشته جدید نمراتی کمتر از ۱۰ در سال سوم و کمتر از ۱۲ در سال پنجم دبیرستان بگیرند، مردود شناخته شده و حق ارتقا بکلاس بالاتر را نخواهند داشت. این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و یازده فصل است. شاه هدف خود را از نوشتن این کتاب در مقدمه چنین توضیح میدهد: "چند سال پیش کتابی بنام "ما موریت برای وطنم" تألیف کردم. در فاصله انتشار آن کتاب تا امروز انقلاب اجتماعی عظیمی در ایران صورت گرفته که وضع جامعه ما را کلی دگرگون کرده است. کتاب حاضر باید بین منظور منویسم که اصول این انقلابی را که منشور اجتماع آینده ما خواهد بود روشن کرده باشم".

مقدمه این کتاب از لحاظ پیوند مطالب بسیار مشوش و درهم برهم است و ما سعی میکنیم مطالب آنرا آنجا که ممکن است بصورت منطقی طرح و در باره آنها اظهار نظر کنیم. فصول دیگر کتاب بالنسبه منظم و مطالب آنها ظاهرا پیوند منطقی دارد. از مقدمه شروع کنیم:

## درباره مقدمه کتاب

در مقدمه شاه سلسله حوادثی را که منجر به انجام "انقلاب سفید" شده ضمن تاریخچه ای توضیح میدهد. شاه میگوید که از همان آغاز سلطنت جانبدار "ضعفا و قهرا و طبقات محروم بود" و طی بیست و دو سال یعنی تا سال ۱۳۴۱ مکرخواست دست با قدامات اصلاحی بنفع آنها بزنند اما هر بار از طرف "د و قطب کاملاً متقابل یعنی ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ" این اقدامات قلع میشد. شاه برای اثبات این ادعای خود دلائلی ذکر میکند که اهم آنها را از قول خودش نقل میکنیم. او میگوید "در دومین سال سلطنت خود م. ۰۰۰ با توجه بر ریشه واقعی ابتلائات کشور و ملت خویش اعلام داشتم که میباید اصول پنجگانه ای برای یکایک افراد ملت بعنوان حداقل احتیاجات آنها تأمین شود که عبارتند از: بهداشت برای همه، خوراک برای همه، پوشاک برای همه، مسکن برای همه، فرهنگ برای همه" دیگر اینکه "تمام املاک مزروعی متعلق بخودم را بدولت واگذار کردم بدین منظور که دولت عوائد این املاک را در راه بهبود

وضع کشاورزان آنها مصرف کند" اما "پس از مدتی مطالعه مصمم شد م املاک را از دولت پس بگیریم و آنها را ۳۰۰۰ بکشاورزانی که در همان املاک بزراعت مشغول بودند بفروشیم" ۰۰۰ در سال ۱۳۲۹ فرمانی مشعر بر تقسیم و فروش املاک اختصاصی خود صادر کرد م اما "اندکی بعد نخست وزیر وقت که با تظاهر سه بره احساسات ضد انگلیسی روی کار آمده بود در حالیکه خود او قبلاً بتوصیه سفیر انگلیس در تهران بو لایت فارس منصوب شده بود و در زمان خود من نیز وقتی پیشنهاد کرد م که نخست وزیر بشود شرط قبول این سمت را مواقت انگلستان دانست" باتعام قوا از اجرای برنامه تقسیم املاک شخصی من جلوگیری کرد و آنرا متوقف گذاشت و این وضع در همه مدتی که وی بر سر کار بود ادامه یافت و فقط بعد از سقوط او بود که مجدداً کار تقسیم این اراضی آغاز گردید "شاه عوامل نفوذ خارجی را در ایران که مانع اقدامات اصلاحی" او بودند جمعاً "رجال سیاسی"، فنود الهیا "بخصوص در جنوب ایران"، بعضی از "باصلاح روحانیون" و "احزاب متعدد" میدانند که همه تحت نفوذ خارجی بودند و "همه این عوامل خارجی فقط در یک مورد باهم اشتراک نظر و هماهنگی داشتند و آنهم مخالفت با قدرت سلطنت در ایران بخصوص با سلطنت دودمان پهلوی بود".

اجازه بدهید کمی در اینجا توقف کنیم و صحت و سقم این قسمت از مقدمه تاریخی شاه را مورد بررسی قرار دهیم. شاه مدعی است که در دو مین سال سلطنت خود یعنی در سال ۱۳۲۲ در جریان جنگ و هنگامیکه قوای متفقین از جمله ارتش سرخ در ایران بود شعارهای پنجگانه ای را که در بالا ذکر شد داده است. اولاً صحت این مدعا روشن نیست زیرا با مراجعه ای که بکتاب "مجموعه نطقها، پیامها، نوشته ها و مصاحبه های" شاه از شهریور ۲۰ تا مهر ۱۳۴۰ "نشریه دفتر فرهنگی و مطبوعاتی وزارت دربار شاهنشاهی" کردیم و از آغاز تا پایان آنرا ورق زدیم بچنین شاه بیثقی که شاه در ۱۳۲۲ سرود و باشد برنخوردیم. برعکس ما این شعارها را با خط جلی در بالای صفحات روزنامه ارکان حزب توده ایران یافتیم. آری در آن روزگار که شاه بر سر آمد سوار نبود و توده های زحمتکش نمیتوانستند در سازمانهای صنفی و سیاسی خود متشکل شوند و بهبود زندگی خویش را بخواهند و برای آن مبارزه کنند، شاه برای جلب توجه توده ها و فریب آنها پس از اینکه این شعارها جنبه توده ای یافته و نهضت اوج گرفته بود ریاکارانه آنها را بکار میبرد. همه کمی میدانند که آزادی مردم پس از کشتار بیرحمانه در آذربایجان در سال ۱۳۲۵ در چهار اختناق شد و سپس در بهمن ماه ۲۷ بکلی رخت پرست. در آنوقت شاه فقط در فکر بهره برداری شخصی از "پیروزیهای" خود بود نه بقرمودم: مجلس سناراد مقابل مجلس شورای علم کرد، قانون اساسی را بنبغ خود تغییر داد و املاکی را که پدرش غاصبانه تصرف کرده و شاه با اجبار بدولت واگزار کرده بود، از دولت پس گرفت. شاه بخود میبالد که "در سال ۱۳۲۹ فرمانی مشعر بر تقسیم و فروش املاک اختصاصی خود" صادر کرده است، بدکتر مصدق میتازد و او را که از سرسخت ترین دشمنان استعمار انگلستان بود موزیانه بعنوان عامل انگلستان معرفی میکند و میگوید که او "باتعام قوا از اجرای برنامه تقسیم املاک جلوگیری کرد". حقیقت اینست که شاه بخوبی میدانست که از یکطرف مالکیت او بر این املاک که یکبار پدرش با زور از مردم و بار دیگر خودش با زور از دولت غصب کرده بود همواره متزلزل و ناپایدار است و از طرف دیگر جنبش دهقانی مخصوصاً در آذربایجان و غرب ایران و وضع عمومی جنبش در کشور تسلط او را بر این دو هزاره و استعمار او را از همه هزاره ها حقان بمخاطره خواهد انداخت. از اینرو راهی را برگزید که باتبدیل این املاک بیول نقد و فراهم آوردن سرمایه برای "بانک عمران" و عند الاقتضا انتقال این سرمایه بخارج از هرخطر و ضرری جلوگیری کند. بدکتر مصدق این املاک را متعلق بدولت یعنی به ملت میدانست و میخواست از اجرای سیاست "تبدیل به احسن" شاهانه یعنی فروش املاک جلوگیری کند.

شاه مدعی است که "رجال سیاسی"، فنود الهیا "بخصوص در جنوب ایران"، بعضی از "باصلاح روحانیون" و "احزاب متعدد" همه تحت نفوذ خارجی بودند و دشمن او بودند و مان پهلوی بودند. در مورد "رجال سیاسی" و فنود الهیا ما با شاه هم عقیده ایم که اکثر باخارجی در ارتباط بودند ولی برخلاف گفته

شاه ستون فقرات دربار و پشتیبانان و چاکران درگاه شاه هم همینها بودند که همه جا بمرکوب جنبشها توده ای دوش بدوش شاه میرید اختند. در مورد روحانیون تا آنجا که تاریخ معاصر نشان میدهد روحانیان اصیل یا از کارهای سیاسی بکلی برکنار بودند و یا از جنبش ملی ایران علیرغم شاه پشتیبانی میکردند. آری ما روحانیونی از قبیل امام جمعه تهران، بهبهانی و نظائر آنها را می شناسیم که از یکجانب با سفارتخانه های خارجی مربوط و از جانب دیگر پشتیبان قسم خوردند شاه بودند. هنوز هم امام جمعه تهران دعای سفر را زیر گوش شاه میخواند و ماجرای راه انداختن چاقو کشان چاله میدان از طرف بهبهانی در روز ۱۸ مرداد برای سقوط حکومت دکترو صدق و بازگشت شاه جز "افتخارات" بازماندگان اوست. در مورد احزاب متعدد باید گفت احزاب مارک داری چون حزب اراده ملی سید ضیا الدین، حزب دموکرات ایران قوام السلطنه، احزاب سومکاویان ایرانیست و امثال آنها حزابی بودند که باید ست ارتجاع داخلی و یا با الهام از بیگانگان ولی در هر حال با تکا و موافقت دربار برای مقابله با احزاب ملی و سازمانهای توده ای بوجود آمدند. این گروه ها هیچکدام دشمن شخص شاه و دودمان پهلوی نبودند بلکه حامیان او و همزمان او علیه احزاب دموکراتیک مانند حزب توده ایران، جبهه ملی، حزب ایران و غیره بودند.

### چرا شاه بقر "انقلاب" افتاد ؟

شاه در تمام طول ۲۲ سال سلطنت خود با تفاق فاسد ترین نیروهای ارتجاعی ایران سعی کرد که هرگونه جنبش دموکراتیکی را در ایران سرکوب کند، آب رفته را بجوی بازار و کشور را در حال عقب ماندگی نگه دارد. ولی تشدید تناقضات طبقاتی، بحران اقتصادی، رشد شعور و رک سیاسی توده های زحمتکش که موهون فعالیت فدائیکاران و پایان ناپذیر حزب توده ایران و سایر احزاب ملی و نیروهای مترقی است از نظر داخلی و تحول و تغییر اوضاع جهان بنفع سوسیالیسم و نیروهای ترقیخواه و ضد استعماری و بخصوص حوادث مصروع عراق و خاور میانه از نظر خارجی نه تنها بشاه بلکه بحامیان خارجی او و در درجه اول امپریالیسم امریکایی فاش کرد که دیگر نمیتوان کشوری مانند ایران را در همسایگی اتحاد شوروی بشکل قرون وسطایی نگه داشت و باید راه چاره ای جستجو نمود.

در سالهای ۱۳۲۹-۱۳۴۰ بحران اقتصادی و مالی سختی دامگیر رژیم گردید. دستگاه فاسد دولتی، دربار و خانواده سلطنتی و هیئت حاکمه و دستیاران او قسمت بزرگی از درآمد نفت و قرضه ها را بچیب زده و مخارج هنگفت نظامی و هزینه های ناشی از شرکت در پیمان نظامی سنتو بودجه کشور را بوضع فلاکت باری انداخته بود. سیاست اقتصادی و تجاری "درهای باز" موجب شکست صنایع ناتوان داخلی شده و انباشته شدن کالاهای خارجی در انبارهای کشور که بعلت قفوقاقت عمومی بازار داخلی قدرت جذب آنها را نداشت، بازار را بمرشکستگی کامل تهدید میکرد. مجموع این اوضاع و احوال بار دیگر حالتی انفجاری بسرعت پدید می آورد که رژیم را در مجموع خود بخاطر میانداخت. در چنین شرائطی علیرغم میل شاه، امریکاییان دولت امینی را بر سر کار آوردند تا با اجرای رفرمهای آزادانه و تشدید بحران اقتصادی و مالی و از بروز بحران سیاسی جلوگیری نمایند. امینی عاقد قرارداد کنسرسیون نفت و مورد اعتماد امپریالیسم امریکا بود که میبایست برنامه "اتحاد برای ترقی" را در ایران اجرانماید (برنامه ای که امریکا برای تثبیت وضع در کشورهای امریکای لاتین تنظیم کرد تا با اجرای آن از رشد جنبشهای انقلابی جلوگیری کند). تا این تاریخ یعنی تا سال ۱۳۴۰ شاه و اطرافیان که قدرت مطلقه داشتند دست به هیچ کار اساسی جز پند و اندرز و کوشش برای نیکو جلوه دادن وضع و "ثبات" در ایران، نزدند. شاه در مصاحبه مطبوعاتی در ۱۲ شهریور ۱۳۴۰ چنین میگفت: "ما اکنون کشوری هستیم که شاید بیش از هر کشوری از نعمت آزادی و وفور برخورداریم. مطالعه این موقعیت را بشما واگذار میکنم." در جلسه مطبوعاتی کاخ مرم در تاریخ ۱۳۳۷/۷ مدعی بود که "۰۰۰ الان ما در زمینه سوسیالیسم از خیلی از کشورهای سوسیالیستی جلوتر

هستیم" ولی این "سوسیالیسم" در سال ۱۳۴۰ در چارو شکستگی کردید. امینی با صراحت اوضاع خراب مالی و اقتصادی کشور را در پیرو ریخت و وزیر کشاورزی او در کتار منجانی برنامه "اصلاحات ارضی" را با تبلیغات شدیدی و سوسیالیسم علیه فئودالها اعلام داشت. امینی نسخه ای را که برای علاج دردهای اقتصادی و اجتماعی داشت بصراحت اعلام نمود و گفت باید برای حفظ یک تومان از سه ریال آن گذشت و گرنه تمام آن در خطر خواهد افتاد. شاه در صفحه ۱۹۶ کتاب خود به تذکری که امریکائیان برای تعدیل وضع و جلوگیری از انفجار داده اند اشاره میکند و میگوید: "کشورهای پیشرفته جهان غالباً از راه موعظه بکشورها دیگر تذکر میدهند که وجود اختلاف فاحش طبقاتی در داخل آنها وضع قابل انفجاری را بوجود می آورد". آمدن امینی و طرح "اصلاحات ارضی" و "انقلاب سفید" ارتباط مستقیم با "موعظه" و "تذکر" کشورهای "پیشرفته" امریکادارد که "وجود اختلاف فاحش طبقاتی را" در ایران موجب پیدایش "وضع انفجاری" تشخیص داده بود.

اینهاست عواملی که بالاخره شاه را در انزوا و ناخودآگاهی "برنامه اصلاحات" راتحت عنوان "انقلاب سفید" بمعهد گیرد و از بروز "حالت انفجاری" جلوگیری نماید.

### علل "انقلاب سفید" از نظر شاه

شاه در مقدمه کتاب خویش از روی تمام این حوادث میگذرد، آنها را در روتبه فراموشی میگذارد و سعی دارد چنین وانمود کند که شخصاً اوضاع اجتماعی ایران را مطالعه کرده، تناقضات آنرا تشخیص داده و در آنها مشغول پیدا کردن راه علاج بیسابقه و معجزه آسائی بوده که بایک جهش جامعه ایران را زبرور کند و بالاخره خداوند این "راه علاج معجزه آسا" را با او الهام کرده و به او مأموریت اجرای آنرا داده است. شاه این مطالب را در مقدمه کتاب خود بدین نحو توضیح میدهد: "با مطالعات کافی در اجتماع ایران و تشخیص و تعیین نقاط ضعف و احتیاجات و امکانات خود مان... و با تحلیل و تجزیه و امهائی گوناگونی که سایرین یاعرضه و یا اجرا کرده بودند و باغور و بررسی آنها... بالاخره بدین نتیجه رسیدم که مملکت ما احتیاج بیک انقلاب عمیق و اساسی دارد که در یک زمان و بایک جهش تمام تناقضات اجتماعی و همه عواملی که باعث بیهودگی و ظلم و استثمار میشود... خاتمه دهد" (ص ۱۹). جای دیگر (ص ۲۱) میگوید: "شاید رازی را فاش نکرده باشم اگر بگویم برای خودم مسلم بود که خداوند مایل بود کارهایی بدست من و برای خدمت بملت ایران انجام بگیرد که شاید از دست دیگری ساخته نبود". شاه میگوید "اصولاً وجود همین تناقضات و بیهودگیهای اجتماعی و لزوم همین تعدیل طبقاتی و تسویح عاد لانه ثروت ملی، در صد ساله اخیر باعث شده که تغییرات و انقلابات فراوانی در جهان روی دهد و رژیمهای گوناگونی زبرور شوند و جای خود را به رژیمهای دیگر بسپارند". سپس ادامه میدهد: "... آنچه در این کشورها بصورتهای گوناگون ولی بایک هدف و منظور نهائی واحد روی داده امی بود که بقضای الزام تاریخ و سیر تحول جامعه بشری صورت میگرفت... شاه میگوید "حتی کلیسائیز که بدلیل وابستگی خود با اصول آسمانی حق دارد سازمانهای خویش را بادی بشمارد، بطوریکه می بینیم در اوطالبنه به تحول عمیق و وسیعی در این سازمانها و اصول برای تطبیق خود با الزامات اجتماعی امروز جهان دست زده است... بنابراین برای کشور و ملت ما چاره ای جز این نبود که... شالوده اجتماعی کهن را زبرور کند و آینده خویش را بر اساس اجتماعی تازه ای که با مقتضیات و احتیاجات دنیای امروز هماهنگی داشته باشد بی ریزی نماید". شاه میگوید: "شاید هیچکس غیر از من و خدا می نداند که چه شبهه را تا صاحب به تا مل و تفکر گذرانیدم و با خضوع و خشوع تمام برای یافتن چاره از خدا ای خویش استعانت طلبیدم... از این اظهارات چند نکته اساسی روشن میشود:

(۱) در کشور ما تناقضات اجتماعی و عوامل ظلم و استثمار شدیداً وجود دارد.

- ۲) اینگونه تناقضات در کشورهای دیگر باعث بروز انقلابات و زبرووشدن رژیم های گوناگون شده .  
 ۳) این انقلابات بمقتضای الزام تاریخ و سیر تحول جامعه بشری صورت گرفته .  
 ۴) در کشور ما هیچ راه چاره دیگری جز " زبرووشدن جامعه کهن " و ساختن " اجتماعی تازه " که بسا مقتضیات و احتیاجات دنیای امروز هماهنگی داشته باشد " وجود نداشته .  
 ۵) شاه مدتها بدنبال راه چاره میگشته، شبها خواب و آرام نداشته تا آنکه خداوند با او الهام کرده که تنهارا چاره راه " انقلاب " است که مشیت الهی انجام آنرا " که شاید از دست دیگری ساخته نبود " بعهده او گذاشته !

مادر چهارنکته ازینج نکتة فوق با شاه موافقم زیرا ۲۲ سال زودتر از آنکه شاه آنها را بفرماید یا بفرماید و نگوید فهمیدیم و برای آن مبارزه کردیم . اما شاه در تمام این مدت راه چاره های دیگری اندیشید که در راه خلاصه میشود یکی اعمال قهروروز برای جلوگیری از تظاهر تناقضات که در شهرها بصورت مبارزات کارگری و دردهات بصورت جنبش دهقانی و در تمام قشرهای ضد امپریالیستی بصورت مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت تجلی میگردد ، دیگری ریاکاری و عوامفریبی برای فرونشاندن احساسات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی و ضد سرمایه داری و دریک کلام فرونشاندن جنبش .

اماد ر قسمت پنجم چون نه به پیغمبری و نه به امامت و نه به کشف و کرامت شاه معتقدیم نمیتوانیم قبول کنیم که بدعت " قسط الايمان " اوکه در سرتاسر عمرش بناحق هزاران فرمان قتل نفس صادر کرده و بدستور قتل عامهای گوناگون از قتل عام آذربایجان تا ۱۵ خرداد تهران انجام گرفته و تمام اعمالش برخلاف موازین دینی و اخلاقی است ، از عالم غیب ملهم شده باشد . ما همان حرف شاه را قبول داریم که اجبار ، اجبار تاریخی ، ترس از " زبرووشدن " رژیم ، بی نتیجه ماندن راه چاره های دیگر ، و " موعظه " و " تذکر " کشورهای " پیشرفته " او را باین نتیجه رسانده که همانند کلیسا " به تحول " برای " تطبیق خود با الزامات اجتماعی امروز جهان " دست بزنند .

### ماهیت و مشخصات انقلاب سفید

- حال ببینیم آن انقلابی که شاه از روی ناچاری بعنوان آخرالد اوبدان دست زده از روی مند رجاست مقدمه کتاب چگونه است ؟
- ۱) انقلابی است " عمیق و اساسی " که " بایک جهش بتمام تناقضات اجتماعی و همه عواملی که باعث ببعید التی و ظلم و استثمار میشود و همچنین بتمام جنبه های ارتجاعی که مایه جلوگیری از پیشرفت و مد عقب افتادگی است خاتمه " میدهد ( ص ۲۰ کتاب ) .
  - ۲) " این انقلاب در درجه اول یک انقلاب ایرانی و منطبق با روح و سنن ایرانی " است ! ( ص ۲ ) " ما این انقلاب را بصورت یک کالای وارداتی تحویل ملت ندادیم ، زیرا اصولاً ما ملت ۰۰۰ نیستیم که " جامعه عاریت " دیگران را برتن کند . ما راههایی بر اساس نبوغ ایرانی ۰۰۰ اتخاذ کردیم ! ( ص ۲۲ )
  - ۳) توجه به معنویات و مذهب و حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی " یکی از اصول این " انقلاب است " .
  - ۴) انقلابی است که " هر نوع آثار استثمار و هر وضعی که فقط بنفع یک اقلیت محدود و بزیان اکثریت باشد " از میان میرد ! ( ص ۲۳ )
  - ۵) مشوق هرگونه ابتکار فردی و شخصی و هرگونه انگیزه برای ترقی در رشته های گوناگون اجتماعی و صنعتی است ! ( ص ۲۵ )
  - ۶) بدخواه هیچکس " نیست و " در عوض خیرخواه همه کس " هست ( ص ۴ با استناد بقول آبراهام ) لینکلن

۷) "یکی از الزامات و مشخصات برجسته چنین انقلابی تحقق اصل اقتصاد دموکراتیک است. اصولاً یک دموکراسی سیاسی نمیتواند مفهومی واقعی داشته باشد مگر آنکه باد دموکراسی اقتصادی تکمیل شود. در این اقتصاد دموکراتیک هیچگونه عامل استثماری نباید دخالت داشته باشد، خواه این استثمار بوسیله شخص یا بوسیله دولت و خواه توسط دسته ای که مدافع یک اقلیت یا یکی از طبقات اجتماع باشند انجام پذیرد." (ص ۲۷)

۸) نقشه این انقلاب بدست شاه "معلم" و "مرشد" و رهبری کنندۀ "روح و اندیشه و قلب مرد" یعنی مقام مصلحت "سنت لایتغیر" ایرانی تنظیم گردیده است. بر مراتب فوق باید اظهارات شاه را هنگام تاجگذاری اضافه کرد که گفت در نتیجه "انقلاب سفید" از

ایران بهشتی خواهد ساخت!

اینهاست مشخصات "انقلاب سفید" شاه که ما آنهارا از روی کتاب استخراج کردیم. وقتیکه خوانندۀ کتاب اصول و مشخصات هشت گانه "انقلاب سفید" را بیرون می آورد و آنهارا پهلوی هم میگذارد، دهانش از تعجب باز میماند و بر "نبوغ ایرانی" که بر حسب "سنت" مظهران نبوغ شخص شاه است هزار بار آفرین میخواند زیرا یافتن چنین "انقلابی" که "عمیق و اساسی"، "سریع و جهنده"، "ابتکاری و ابداعی"، "موکندۀ هر نوع استثمار"، "مشوق هر نوع استعداد"، "ازلحاظ سیاسی و اقتصادی دموکراتیک" و با تمام این اوصاف "خیرخواه همه کس" و "بدخواه هیچکس"، هزاران بار مهم تر از کشف راه درمان سرطان برای عالم بشریت، و بر مراتب حیرت انگیز تر از نشستن کیهان پیمای شوری پروری ستاره زهره است! اما هنگامیکه برنامه عملی این انقلاب یعنی فصول نه گانه و کیفیت اجرای آنها را می بینند از تعجب و حیرت آزاد میشوند. می بینند که توصیف شاه از "انقلاب سفید" با آنچه که در برنامه و عمل وجود دارد نظیر اندام غزالی معروف در کشف قطعی داری سرطان و سروصدائی است که در اطراف او راه انداختند و بالاخره معلوم شد که داروهای این آقا، داروهای مسکنی است که درد های بیمار را تسکین میدهد ولی بعلمت ترکیبات سمی خود پایان زندگی او را نزد یک تریمنند. شاه برای علاج جامعه ماکه انواع تناقضات چون سرطان درون آنرا میخورد و فاسد میکند، نسخه مسکنی را که برخلاف نسخه "هراتی بهیچوجه ابتکاری نبوده و مدتهاست که اجزای اصلی آن به دست ایدئولوگهای کشورهای امپریالیستی تهیه و تنظیم شده، دردست گرفته و میخواهد آنرا بصورت "کشف" و "الهام" و محصول نبوغ ایرانی بخورد مرد میدهد. ببینیم اجزای اصلی این نسخه "انقلابی" چیست؟

#### نسخه آمریکائی - بمرزوائی یا "انقلاب سفید"

پیش از آنکه شاه براه علاج "انقلابی" برسد و برای حفظ رژیم و ثبات وضع و در درجه اول حفظ موقعیت خود و خانواده اش بچنین راهی تن در دهد، امپریالیسم و در درجه اول امپریالیسم آمریکا این "راه علاج" را یافت و کوشش نمود آنرا به رژیمهای در حال زوال بقبولاند. پیروزی اتحاد شوروی - فاشیسم، پیدا شدن سیستم جهانی سوسیالیسم، تلاشی سیستم کهنه استعماری، نفوذ افسار و ایدئوهای سوسیالیستی در کشورهای مستعمره و وابسته موجب رشد و اوج جنبشهای ملی و ضد استعماری گردید و راه تازه ای را برای کشورهای کم رشد گشود. این راه تازه که در درون خود گرایش به سیستم سوسیالیسم و خروج از کلاسیک رشد سرمایه داری را در بردارد و استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشورهای نواستقلال را هدف خود قرار میدهد، بهیچوجه برای سرمایه داری جهانی قابل قبول نبود، زیرا تناقض بین کشورهای کم رشد، مستعمره و وابسته را برفع این کشورها و بضرر امپریالیسم حل میکند. از طرف دیگر سرمایه داری جهانی دیگر قادر نیست و حتی مانعش هم مقتضی نیست که رژیم های پوسیده را در جهانی که بسرعت از لحاظ رشد صنعتی و اقتصادی پیش میرود با قدرت نظامی و سیاسی در حال



عقب ماندگی کامل نگهدارد. از اینرو برای مقابله با انقلابات اصیل و بازداشتن کشورهای نواستقلال و وابسته از هر دو براه رشد غیر سرمایه داری، راه پویج و خم "تحول" در چهارچوب حفظ منافع سرمایه - داری جهانی را پیش پای کشورهای کم رشد گذاشت. چنین راهی را شاه راه انقلابی میدانند که خود کشف کرده و اجزا "انرادرنه فصل کتاب تشریح نموده است."

### اجزا "اصلی" انقلاب سفید - (اصلاحات ارضی)

طبق نظر شاه این "انقلاب" نه جز "اصلی" دارد که اهم آنها را در فصل اول تحت عنوان "اصلاحات ارضی" ذکر کرده است. شاه با گذاشتن کلمه "اصلاح" بجای "انقلاب" واقعا "هنر" بخرج داده است، زیرا آنچه بقول شاه در سه مرحله انجام گرفته کار انقلابی نیست بلکه رفرم یا اصلاحی است که در طول زمان آنهم زمانی بالنسبه طولانی یکی از پایه های اصلی رژیم یعنی فتود ایسم را تغییر میدهد و بجای آن بهره‌روزی ده و مالکان خصوصی ارضی از نوع سرمایه داری و شرکتهای مستقل یا مختلطی را با سرمایه های داخلی یا خارجی میگذارد. اکنون در کشاورزی ایران گروههای متعددی در عرض هم وجود دارند که اهم آنها از اینفرارند: قسمتی از مالکین نوع قدیم (کسانیکه باشکال مختلف از جنگال رفرم ارضی فرار کرده اند)، مالکان بزرگ و متوسط که با تغییر کم و بیش طرز تولید کشاورزی و تبدیل آن بطرز تولید سرمایه داری مشمول قانون اصلاحات نشده اند، قشری از دهقانان مرفه و کم زمین سابق که در نتیجه اجرای قانون اصلاحات تبدیل به بهره‌روزی ده شده اند، واحد های سهامی زراعی که با شرکت مالک و زارع بسود مالکین بزرگ ایجاد شده است و شرکتهای زراعی که از طرف سرمایه داران داخلی و خارجی در حال پدید آمدنند، قسمتی از دهقانان کم یا بوی یکه مختصر زمینی بدست آورده اند ولی قادر به اداره آن نیستند و آیند ه ای ندارند (۱).

چنین است بطور مجمل منظره بخش کشاورزی ایران پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی و بطوریکه فوقاد کرد شد فاصلی آن تبدیل تولید کهنه کشاورزی و فتودالی بتولید سرمایه داری کشاورزی و از نظر اجتماعی تبدیل دهقانان که بطور عده یکی از پایه های اصلی انقلاب در کشورهای عقب ماندگه هستند، قسمتی سرمایه داران کوچک ده و قسمتی بزرگ بد دهقانان روز مزد یعنی کارگر کشاورزی و قسمتی هم به نیروی آزاد کار که باید در درهات و شهرها خود را بسرمایه های که باشکال مختلف در کار استثمار هستند عرضه نماید. از تمام این تغییرات بغرض اینکه بحد نهائی خود برسند اصل بهره کشی از نیروی کار اکثریت میلیونی دهقانان که بصورت اجیر یا کارگر کشاورزی درآمد و یا بکار در کارخانه ها و یا موسسات دیگر مشغول میشوند، محفوظ میماند و گروه بسیاری از آنها را به سپاه بیکاران میافزاید. حال بینیم شاه چیران را چگونه تغییر میکنند؟ او پس از آنکه مقدمه طولانی که شامل سه نکته: مقدم بودن کار کشاورزی، ظلم و جور و ستم فتودالها، مظلومیت و محرومیت دهقانان است، اصلاحات ارضی را بعنوان وسیله نجات دهقانان از جور فتودالها، رفاه و آمایش آنان و بهبود وضع کشاورزی مجسم مینماید و پس از بیان مراحل سه گانه اصلاحات ارضی باین نتیجه میرسد که "تا این تاریخ بر اثر اجرای قانون اصلاحات ارضی وضع قانونی بیش از ده و میلیون خانوار زارع با تعداد عائله ای متجاوز از یازده میلیون نفر روشن شده یافته است" (ص ۴۸ کتاب). بعقیده شاه چیزیکه باقی مانده عبارت از "مکانیزه کردن کشاورزی و بالا بردن سطح محصول از راه استفاده از اصول کشاورزی عصر جدید و در نتیجه بالا بردن سطح زندگی کشاورز ایرانی است" (ص ۴۸). شاه در کتاب خود میگوید که ۶۵ درصد از جمعیت ایران در درهات زندگی

(۱) برای اطلاع بیشتری از وضع کشاورزی ایران به مقاله مفصل امیر نیک امین در شماره ۳ سال هفتم مجله "دنیا" پائیز سال ۱۳۴۵ مراجعه شود.

میکند. اگر جمعیت ایران را طبق آمار رسمی در حدود ۲۵ میلیون نفر بدانیم از روی این نسبت تعداد ده نشینان به بیش از ۱۶ میلیون نفر میرسد و اگر وضع قانونی ۱۱ میلیون نفر معلوم شده و کار اصلاحات هم بپایان رسیده باشد تکلیف بیش از پنج میلیون نفر دیگر چیست؟ حال ببینیم وضع قانونی آن ۱۱ میلیون چگونه روشن شده است:

برای مثال "وضع قانونی" آذربایجان شرقی را از روی آمار رسمی روزنامه ها و مجلات و سخنرانیها و مطالعه قرار میدهم: استان آذربایجان شرقی شامل ۳۹۶۰ ده است که ۱۲۹۲ قریه آن مشمول مرحله اول اصلاحات ارضی شده و بقیه یعنی دوثلث آن یا بعنوان مکانیزه کردن (I) و یا طبق قانون مرحله دوم بصورت اجاره و یا شرکت سهامی زراعی از "تقسیم" مصون مانده است. (در صورت اجاره، میزان اجاره بها، و در شرکت سهامی زراعی، میزان سهام، بر اساس بهره مالکانه سابق و بر پایه نسق معمول محل یعنی عوامل پنجگانه تعیین میشود و در مورد فرم اجاره که بیشتر از مالکان آنرا برگزیده اند هر پنجسال یکبار در میزان اجاره بها تجدید نظر میشود). طبق آمار مذکور در "نشریه مؤسسه تحقیقاتی کشاورزی" دهقانان ۱۲۹۲ قریه مشمول تقسیم در آذربایجان شرقی بترتیب ذیل صاحب زمین شده اند:

۲۱ درصد از ۲ هکتار تا ۲۱ درصد از ۳ تا ۵ هکتار - ۵۲ درصد از ۵ تا ۲۰ هکتار -

۶ درصد بیش از آن.

اینست آن وضع قانونی که شاه برای پنجاه هزار ده ایرانی و هفتده هزار مزرعه روشن کرده است. بدیهی است که هیچ دهقانی نمیتواند از نیم یاد و هکتار زمین چیزی که کفاف لاقط نان خالی خود و خانواده اش را بدست آورد. شاه در کتاب خود میگوید: «چند سال پیش در مملکت هلند کثرت نسبی تشکیل شد تا بدین موضوع رسیدگی کند که یک خانواده کشاورز چقدر باید زمین داشته باشد تا درآمد آن کفاف مخارج خانواده را بکند. نتیجه ای که از مطالعات کثرت نسبی مذکور بدست آمد این بود که یک خانواده کشاورز ۰۰۰ حد اقل باید دوازده هکتار زمین داشته باشد تا درآمد او در سال کفاف احتیاجات آن خانواده را بدهد» (ص ۵۱). بر همینای این نظر که مورد قبول شاه است صرف نظر از اینکه در هلند آب و وسائل مدرن کشاورزی و طرق مواصلاتی خوب که بود زمین را جبران میکند، فقط در حدود ده درصد از دهقانان استان آذربایجان شرقی آنقدر زمین بدست آورده اند که بقرض وجود تمام کمکهای لازم بتوانند زندگی خود را تأمین کنند و ۹۰ درصد یا اصلاً مالک زمین نشده اند و یا آنقدر زمینشان کم است که درآمد آن کفاف معاششان را نمیدهد. منظره نتایج اصلاحات ارضی در مناطق دیگر ایران از این هم بدتر است. با وجود این ما معتقد نیستیم که اصلاحات ارضی اصلاحی تغییر دهنده ایران بوجود نیارده بلکه معتقدیم که این "اصلاحات" در عین حال که ضربت سختی بسیستم فئودالی تولید کشاورزی وارد کرده و اولافئودالیسم را بکلی از بین برده، ثانیاً مهمترین مزایای آن را در اختیار دهقانان راه چنگال استثمار و فقر و فلاکت باقی گذاشته است. اصلاحات ارضی سیستم مزارعه (ارباب - رعیتی) را بطرف احتضار میکشد، اما بجای آن مالکیت دهقانی و از بین بردن استثمار دهنده را نمیکند. اصلاحات ارضی عمل تجزیه و قشر بندی را در ده بخارج کرده ولی مالکیت ارضی و استثمار مالکان نوع جدید را تثبیت نموده است. قشری از دهقانان بصورت خرده مالک یا بزرگوازی ده در آمده اند اما در کنار آنها مالکان بزرگ، شرکتهای سهامی زراعی که کم و بیش طرز تولید تازه ای را بکار می بندند و بهترین زمینها را در اختیار دارند، خون دهقانان فقیر را بصورت کارگران کشاورزی میکند. شکی نیست که میزان تولید کشاورزی در مجموع راه صعودی می پیماید ولی از افزایش تولید که تا حال رقم کوچکی است سهم بسیار کمی نصیب کشاورزان میگردد و قسمت مهم آن بحیثیت استثمارگران که مالکان و یا شرکتهای مختلط خارجی و داخلی هستند سرازیر میشود.

از مطالعه فصل اول کتاب محمد رضا شاه قانون اصلاحات ارضی، آمار رسمی و مشاهدات عینی، معلوم

میگردد که هدف اصلی این اصلاحات نه بهبود و نجات دهقانان بلکه آنچیزی است که نیویورک تایمز با کمال وضوح آنرا بدین نحو بیان کرده است: «بدون رفم ارضی دیروز یا زود یاقیام دهقانی و یاقیامی نظیر آنچه که فرمانروایان مصر و عراق و یمن را واژگون کرد، پدید می آید» (نیویورک تایمز ۳۱ سپتامبر ۱۹۲۷). اما شاه این هدف اصلی را زیر عمارات پرزرق و برق چنین پنهان میکند: «من قلباً احساس می‌کنم که به عنوان رئیس مملکت مسئول سرنوشت این توده عظیم محرومین کشور هستم و میباید آنها را از وضع ناگوار قرض و سطا نشینان بیرون بیاورم» (ص ۴۳ کتاب ۱۰) در صفحه ۴۵ کتاب باین عبارت پرمطراق بر میخوریم که شاه میگوید: «۰۰۰ بحکم مسئولیت پادشاهی و وفاداری بسوگندی که در حفظ حقوق و اعتلای ملت ایران یاد کرده ام، نمیتوانم ناظر بیطرفی در مبارزه قوای یزدانی بانیروی اهریمنی باشم، زیرا پرچم این مبارزه را خود بردوش گرفته ام ۰۰۰» مقصود شاه از قوای اهریمنی فتود الها و از قوای یزدانی دهقانانند که شاه آنانرا چنین توصیف میکند: «۰۰۰ در نظر من آنهاست که در آن زمان رعیت نامیده میشدند از شریفترین و اصیلترین افراد کشور بودند. کسانی بودند که باد سترنج خود و با حاصل تلاش شبانروزی خویش مملکت را نان میدادند و متاسفانه نتها خود از حاصل این د سترنج جز سهم ناچیزی نمیدادند بلکه غالباً از حقوق حقه انسانی و بشری خویش نیز سهمی بهمین اندازه ناچیز داشتند» اینک ببینیم شاه که «پرچمدار مبارزه» علیه «نیروی اهریمنی» یعنی خانها و فتود الهاست با آنها چه کرد؟

#### فروش سهام کارخانه های دولتی

اصل دیگری از اصول نه گانه انقلاب شاه و ملت «فروش سهام کارخانه های دولتی است که شاه آنرا (مکمل اصل اول یعنی اصلاحات ارضی) میداند (ص ۸۰ کتاب ۱۰) اصطلاحاً این فصل معنی «مبارزه» شاه علیه قوای اهریمنی فتود الها بخوبی روشن میشود. شاه میگوید: «طبق قانون فروش سهام کارخانه های دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی، ۵۵ کارخانه دولتی که در اختیار وزارت اقتصاد بود و از کارخانه های صنایع قند، صنایع نساجی، صنایع مصالح ساختمانی، صنایع پنبه و نوغان، صنایع شیمیایی و مواد غذایی تشکیل میشد بصورت سهامی درآمد و سهام این کارخانه ها پشتوانه اصلاحات ارضی قرار گرفت با انتشار این سهام، به مالکانی که املاک آنها طبق قانون اصلاحات ارضی بفروش میرسید امکان داد شد که سرمایه های خود را بخرید سهام این کارخانه ها در کارهای تولیدی و صنعتی بکارند ۰۰۰»

سود این کارخانه ها از طرف بانک کشاورزی ایران بنمایندگی دولت حد اقل به میزان صدی شش در سال تضمین شده است. از روی قانون اصلاحات ارضی و قانون فروش سهام کارخانه های دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی بخوبی معلوم است که گرچه «اصلاحات ارضی» اکثریت عظیم دهقانان را از فقر و استثمار نجات نداد ولی منافع فتود الها و مالکان را تا حد تضمین دولتی تأمین کرده است. طبق آخرین برآورد بیش از ۱۳ میلیارد ریال از خزانه دولت و از سرمایه ملی یعنی کارخانه های دولتی بعنوان «جبران خسارت از کمیته مردم بانهاداد» میشود تا با طرز جدید یعنی سرمایه داری زحمتکشان شهرود را استثمار و غارت کنند. در واقع شاه همان راهی را که برای خود و خانواده اش برگزیده به پشتیبانان سالفش یعنی فتود الها قبولاند و آنها را از صورت فتود الها بصورت سرمایه دار، مالک از نوع سرمایه دارو کمرباد ورد آورد است. شاه در کتاب دیگر خود «ما موریت من برای وطنم» این مطلب را بدین نحو بیان میکند: «تا چند سال پیش اگر ما مالکین خصوصی سخن از تقسیم املاک و وسیع بمیان می آید بمیبارخشمگین میشدند، ولی اخیراً عده کثیری از آنها باین نکته توجه پیدا کرده اند که با اصول مسلم عدالت اجتماعی وضع آنها قابل تحمل بود و نیست ۰۰۰ باین نکته توجه پیدا کرده اند که با سرمایه گزاری در صنایع و امور بازرگانی که در ایران با سرعت در حال توسعه است منافع بیشتر خواهند داشت»

ملی کردن جنگلها

اصل دوم "انقلاب" ملی کردن جنگلهاست که بگفته شاه شرعاً و عرفاً متعلق به ملت است. شاه در صفحه ۷۱ کتاب خود بدینستی میگوید "جنگل ثروت است خدا داده که کسی در رشد و نمو آن زحمتی نکشید و آنرا فقط طبیعت بوجود آورد، است بنابراین کاملاً منطقی است که آن چیزیکه طبیعت برای یک کشور بوجود آورد، متعلق به عموم افراد آن کشور باشد." با این استدلال جنگلها خود بخود ملی هستند و کسانی که باین منبع طبیعی ملی تجاوز کرده و بعنوان مالکیت آنها را تصرف کرده اند غاصبین اموال ملی میباشند و باید تحت تعقیب قانونی قرار گیرند. اما شاه در اینجا هم حفظ منافع "مالکان جنگل" را با وضع قوانین باز خرید جنگلها به تعقیب آنها ترجیح داده است. اینک باید مردم ایران ملک طلق خود را از متجاوزان بحقوق خویش "بقیمت عاد لانه ای که در همان قانون" معین شده خریداری نمایند و شاه این باز خرید را بعنوان یکی از اصول "انقلاب سفید" اعلام میدارد. بدیهی است که محافظت جنگلها و توسعه و پرورش و استفاده صحیح از آنها را وظیفه دولتها میدانیم ولی آیا ایجاد "گارد مسلح جنگلها" مرکب از افسران و درجه داران ارتش و سربازان "قطب باین منظور است که جنگلها را از دستبرد احتمالی دزدان درخت محفوظ بدارد؟ آیا سازمانهای جنگلگانی و مأمورین اداره امور جنگلها نمیتوانستند چنین وظیفه ای را انجام دهند؟ بنظر ما هدف اساسی تری در پشت این توجیه نهفته است که باید آنرا جز "اقدامات احتیاطی حکومت مطلقه برای حفظ رژیم دانست. بهرحال اصل ملی کردن جنگلها و مراتع نقش مهمی در "انقلاب سفید" ندارد و فقط بتعداد "اصول" می افزاید.

صنعتی کردن کشور

بآنکه شاه مستقلاً فصلی از کتاب خود را باین موضوع اختصاص نداده و آنرا ذیل اصل سوم (فروش کارخانه های دولتی) ذکر کرده ولی ما بحالت اهمیت موضوع آنرا جد آگانه ذکر میکنیم.

برنامه صنعتی کردن کشور که هدف آن سوق رشد اقتصادی ایران در راه سرمایه داری و در چهار چوب حفظ منافع سرمایه های امریالیستی و هماهنگ با "اصلاحات ارضی" یعنی سرمایه داری کردن تولید کشاورزی است، طبق اظهارات شاه بر اصول زیر مبتنی است: "بمنظور تجهیز حد اکثر منابع کشور برای تسریع توسعه اقتصادی و صنعتی، نقش مهمی بمسئله سرمایه گزاریها و فعالیتهای خصوصی محول شده است" و "علاوه بر استفاده از منابع خصوصی داخلی، ماد آرای یک سیاست تشویقی نسبت به سرمایه گزاری خارجی هستیم. ۵۰۰ سرمایه گزاران خارجی اجازه میدهیم که در کشور ما با مشارکت با سرمایه خصوصی و یاد دولتی فعالیت صنعتی بپروازند، و در ضمن تضمین لازم برای بازگرداندن سرمایه و سود حاصله از آن بخارج از کشور بدین سرمایه گزاران میدهیم" (صفحات ۸۳-۸۴ کتاب ۱۰۰۰ سیاست ما این است که کارخانه های فعلی دولت را متد رجاها مشخص و شرکتهای خصوصی واگذار کنیم"، "در سال ۱۳۲۶ بحسب قراردادی که بین ایران و دولت امریکا منعقد گردیده است سرمایه های خصوصی امریکاییها در کشور ایران تضمین گردیده و برای سرمایه گزاران امریکائی موجبات مزید تشویق و ترغیب را فراهم کرده است" (صفحات ۳۰۴-۳۰۵ کتاب "مأموریت برای وطن"). از روی اظهارات فوق بخواهی روشن است که هدف برنامه صنعتی کردن کشور ایجاد صنایع ملی بمفهوم واقعی آن نیست بلکه رشد سرمایه داری بدون توجه بمناقض خاص ملی است. این سیاست منحصر بر رشد صنعتی نیست بلکه سیاست تجاری و مالی دولت را نیز در بر میگردد. نتیجه اجرای این سیاست تا سیس بانکهای مختلط با شرکت سرمایه های خارجی، و شرکتهای مختلط صنعتی با مشارکت سرمایه خارجی (صنایع مختلط)، صنایع شیمیائی، صنایع پتروشیمی، و غیره است.

تشویق ورود سرمایه خارجی که کشور ما در حال وابستگی سرمایه های انحصاری کشورهای امپریالیستی

نگه‌میدارد این نتیجه را داده که سرمایه‌های خارجی در تمام عرصه‌های اقتصادی کشور ماحی، اقتصاد کشاورزی راه نفوذ خود را باز کرده و سال به سال با سرعت بیشتری در حال پیشرفت است. (۱)

در چنین وضعی وقتی در نظر میگیریم که بزرگترین منبع درآمد و صنعت کشور یعنی صنایع نفت نیز در دست پادشاهان نفت جهان است و قریب هشتاد درصد از کالاهای وارداتی برای بلعیدن درآمد نفت از کشورهای امپریالیستی است، آنوقت منظره روشنتری از وابستگی اقتصادی و راه رشد سرمایه داری ایران در جلو چشم ما قرار میگیرد. تردیدی نیست که صنایع خصوصی خالص نیز در عرض صنایع مختلط رشد مییابد، همچنانکه صنایع خالص دولتی هم مانند صنعت ذوب آهن بوجود می‌آید. اما تا سیس صنایع خالص دولتی نه بعلت سیاست درست حکومت بلکه بعلت فقدان سرمایه کافی خصوصی است.

شاه در صفحه ۳۸ کتاب خود این مطلب را بدین شکل بیان میکند: « برای توسعه صنایع که بمنظور تسریع رشد اقتصادی کشور مفید و ضروری تشخیص داده میشوند، دولت کمال علاقه را دارد که سرمایه داران خصوصی اقدام با ایجاد این صنایع بنمایند، لیکن اگر بعلت عدم تکافوی منابع مالی یا عدم تحصیل میزان سود کافی ۰۰۰ سرمایه گزاران خصوصی پیشقدم برای ایجاد این صنایع نشوند دولت را مسا در تمام سیس صنایع مورد نظر اقدام میکند. این نکته قابل توجه است که شاه و خانواده اش امروز بزرگترین سرمایه گزار و سرمایه دار در رشته‌های مختلف صنعتی، بانکهای مختلط و موسسات انتفاعی هستند. پدر این شاه بزرگترین نفوذ آل ایران بود و پسرش بزرگترین سرمایه دار کمپرادور ایران است. شاه علاوه بر بانک عمران و تعاون روستایی در بانک اعتبارات، بانک مختلط انگلیس-فرانسه، کمپانی حمل و نقل نفت ایران، کارخانه قند کرمانشاه، شیراز و اهواز و بیست و دو هتل از جمله هتل هیلتون و در بسیاری دیگر از کارخانه ها و موسسات انتفاعی دارای سهام بزرگ است و بهترین زمینهای زراعتی، یعنی سرگل زمینهای مملکت پهلوی را در اختیار خود و خانواده اش دارد که بصورت مدرن بهره برداری میشود. هر کارخانه و موسسه ای که شاه و خانواده اش در آن سهم هستند از مالیات بردارند، عوارض و حقوق گمرکی معاف و از تمام مزایا بهره مند است.

از تصویری که در بالا از جریان صنعتی شدن کشور داده شد مفهوم "اقتصاد مومکراتیک" در فرهنگ لغات "اقتصادی و انقلابی" شاه روشن میشود. آنچه شاه بعنوان "سازندگی اقتصادی توأم با اقتصاد مومکراتیک" مینامد سازندگی با آزادی کامل در استثمار کارگران برای مطلق سرمایه چه خارجی و چه داخلی است!

### سهم شدن کارگران در سود کارگاهها

شاه پس از ذکر تراتریخچه ای که هدف آن اثبات توجه شاهان ایران در قرون و اعصار گذشته نسبت بکارگران است (۱)، مدعی است که با تصویب و اجرای قانون "سهم شدن کارگران در سود کارگاهها" بهبود رفاه طبقه کارگر ایران را تا مین و استثمار ریشه کن کرده است. شاه پارا از این حد فراتر نمیند و میگوید: « دولت در ایران امروز قبل از هر چیز به کشاورزان و به کارگران که عناصر اکثریت ملت ایران هستند تعلق دارد و بنا بر این نمیتواند تصمیمی بگیرد یا کاری را بمورد اجرا بگذارد مگر آنکه آن تصمیم آن کار در جهت منافع حقه و مشروع آنان باشد. شاه معتقد است که با اجرای اصل فوق در شرایط نوین اجتماعی ایران تاکنون سند یکاهای کارگری، بجای آنکه مانند گذشته با سازمانهای دولتی در معارضه باشند تبدیل بمکتبی برای بالابردن رشد قری و اجتماعی و اقتصادی کارگران از یکطرف و اشتراک مساعی روز افزون آنان در اجرای برنامه‌های مختلف کشور از طرف دیگر شده اند. شاه میگوید که " امروزه در کشور ما بر اثر حل

(۱) برای اطلاع بیشتر بمقاله حمید صفری تحت عنوان "نفوذ امریکاداران" شماره ۲ سال ۱۳۴۹ مراجعه شود.

تناقضات و تضاد های اجتماعی و اقتصادی ای این سازمانها نه در جهت مخالف برنامه های دولت بلکه —  
 دوشادوش آنها پیش میروند. اساسا باید از این نیز بالاتر رفت و در نظر داشت که اصولا در اجتماع مروری  
 ایران یعنی اجتماعی که بر اساس انقلاب سفید مایه بریزی شده است کارگروید دولت از هم جدا نیستند. واقعا  
 باید گفت مرجبا! احسنت! خدا را شکر که نمودیم و دولت کارگری را در ایران دیدیم!

ببینیم این دولت "کارگری" برای کارگران چه کرده است که "اگر تضادید کار نیست برای اینست  
 که دولت درین راه (تا"مین حقوق کارگران) حتی از خود کارگران تند تر میروید"؟ (صفحه ۱۰۱ کتاب).  
 طبق مندرجات کتاب شاه چنین معجزه ای با وضع قانون سهیم کردن کارگران در سود کارگاهها بوقوع  
 پیوسته. شاه در باره این قانون چنین میگوید: "بموجب این قانون، کارفرمایان کارگاههایی که مشمول  
 قانون کار هستند مکلف شدند تا خرداد ماه سال ۱۳۴۲ پیمانهای دسته جمعی بر اساس اعطای پاداش  
 متناسب با استحصال یا صرفه جوئی در هزینه هایاتقلیل ضایعات، با سهیم کردن کارگران در منافع  
 خالص کارگاهها یا روشهای مشابه دیگر یا طرقتی مرکب از دو یا چند روش مذکور که موجب افزایش درآمد  
 کارگران را فراهم سازد بانمایند که کارگران کارگاه یا سند یکای حائز اکثریت کارگاه منعقد سازند"، "بموجب  
 ماده ۴ دیگری از همین قانون مقرر گردید (چنانچه توصیه های وزارت کار و خد مات اجتماعی در مورد انعقاد  
 پیمانهای دسته جمعی مورد قبول کارفرما قرار نگیرد کارفرما مکلف است کارگران خود را در منافع خالص کارگاه  
 سهیم کند و میزان این سهم ۰۰۰ ممکن است تا بیست درصد از منافع خاص برسد). سپس شاه مینویسد  
 که "تا با مرور قریب نود هزار کارگرد رپیش از یک هزار کارگاه مختلف در کلیه استانهای کشور چنین پیمانهای  
 را منعقد ساخته اند" (صفحات ۹۸ و ۹۹ کتاب).

گرچه آمار دقیق از تعداد کارگران کشور در دست نیست ولی در رشته های ساختمانی، صنعتی و  
 خدمات (حمل و نقل، راه آهن و امثال آنها) قریب یک میلیون کارگر بکار مشغولند و اگر رقم نود هزار نفری  
 شاه را مورد قبول قرار دهیم کمترین یک دهم کارگران مشمول این "قانون" شده اند. کارگران صنایع نفت،  
 کارگران صنایع متعلق بدولت، و همچنین کارگاههای کمتر از ۲۰ کارگر که از لحاظ کمیت و کیفیت مهمترین  
 مراکز کارگری کشور هستند از این "قانون" مستثنی شده اند. طبق آمار ی که در سال ۱۳۴۴ از طرف سازمان  
 بررسیهای اجتماعی دانشگاه تهران منتشر شده ۶۷٪ کودکان ایرانی بین ۷ تا ۱۴ سال کار میکنند، از جمله  
 سیصد هزار نفر در کارگاههای قالی باقی که اصل چهارم "انقلابی" شاه آنها را نیز فراموش کرده است. و اما  
 در مورد قرارداد هایی که بین نمایندگان سند یکائی طبق "قانون" بسته میشود و نکته اساسی وجود دارد  
 که ماهیت واقعی اینگونه قرارداد ها را روشن میکند: اول آنکه عاقدین قرارداد سند یکاهائی هستند که  
 تحت نظر سازمان امنیت و صاحبان کارخانه ها بکارگران تحمیل میشوند و دوم آنکه در متن قانون "اعطای  
 پاداش متناسب با استحصال یا صرفه جوئی" در عرض "سهیم کردن کارگران در منافع خالص" عبارت  
 "یا روشهای مشابه دیگر" قید شده که راه فرار و یافتن فرمالیته "قانونی" را بروی کارفرما باز میگذارد. طبق  
 آمار منتشره در جرائد حد متوسط سودی که کارگران فوق در سال پس از انعقاد قرارداد اداها" برده اند ده  
 تومان بوده است (!) اما آنچه کارفرمایان در مقابل این ده تومان یا بیشتر از آن بدست آورده اند  
 صرفه جوئی در هزینه ها و تقلیل ضایعات و تشدید استثمار کارگران است. این اقدام شاهانه که بقول  
 خود ش بر پایه تئوری عالم اقتصاد انگلستان کینس مبنی بر جوش دادن منافع کارگرو سرمایه دار است، نه  
 تنها تناقض و تضاد بین سرمایه و کار را از بین نبرد بلکه بهره کشی کارفرما از کارگر زیوعبارت فریند "شکر  
 در سود تا حد ۷۰ درصد" تشدید کرده است. شاه در طول سلطنتش همیشه در موضع دشمنی با طبقه کارگر  
 قرار داشته و نیروی "انتظامی" زیر فرمان خود را بنفع کارفرمایان علیه سند یکاهای کارگری و تجمع و مظاهر  
 کارگران بکار انداخته که یکی از موارد آن اعزام تانک و زره پوش در تابستان ۱۳۳۸ برای سرکشی اعتصاب  
 کارگران کوره پنزخانه ها و قتل عده ای از زنان و مردان حتی عده ای از فرزندان آنهاست. شاه چون جن

از بسم اله از طبقه کارگر، از سند یکاهای کارگری واقعی و بطریق اولی از حزب طبقه کارگر بیم دارد و چون خواه ناخواه رشد صنعتی کشور موجب رشد طبقه کارگر میشود، تدابیر لازم از طرف مقامات "امنیتی" برای جلوگیری از هرگونه سازمان اصیل و هر نوع جنبش کارگری گرفته شده. آنچه بنام سند یکا وجود دارد شبکه ای از سازمان امنیت است که کارگران را در کارخانه ها تحت نظر گرفته از یکطرف آنها را می باید و از طرف دیگر به آنها درس "شاه پرستی" میدهد و مدین طریق تضاد بین آنها و کارفرما دولت را از بین میبرد! این آنچه چیزی است که شاه آنرا "حل تناقضات و تضادهای اجتماعی و اقتصادی" و جداانوی "کارگردان" از یکدیگر مینماید!

### اصلاح قانون انتخابات

اصل یاجز پنجم از نسخه "انقلاب سفید" فصل مربوط به اصلاح قانون انتخابات است. شاه در مقدمه این فصل مفهوم واقعی دموکراسی را چنین توصیف میکند: "مسئله قبل از هر چیز این است که در آن همه افراد کشور حق داشته باشند در مسائلی که مربوط به سرنوشت آنهاست اظهار نظر کنند و راجع به همه سبب شرح مبسوطی درباره خصلت ضد ملی مجلس ها تا سال ۱۳۴۱ ایراد میکند و معتقد است که چون همیشه گروهی از نفوذ الیها و عوامل وابسته به سیاستهای خارجی از راه تقلب و تزویر وسوسه استفاده از نیت سوادیک در حقانان به مجلس میآید، لذا قوانینی که وضع کرده اند بنفع اکثریت مردم نبوده است. شاه میگوید "نتیجه این وضع چه بود؟ طبعاً این بود که در چنین مجلسی هیچوقت قوانینی که بنفع اکثریت ولی بزبان منافع اقلیت متفق کشور بود تصویب نمیشد". شاه انتخابات در آن حکومت صدق را بدترین دوره انتخابات قلمداد میکند و میگوید: "بخصوص آخرین انتخاباتی که قبل از قیام ملی مرداد ۱۳۳۲ انجام یافت گذشته از انواع تهدید و تطمیع و تقلب، با چنان صحنه های فجیعی از قتل و کشتار و بی نظمی توانم بود که حتی تصور آن دشوار است" (۱). شاه درباره قانون انتخابات میگوید که "۰۰۰ تناقض از انقلاب ششم بهمن قانونی بود که بهیچوجه منافع طبقات زحمتکش یعنی اکثریت ملت ایران را تأمین نمیکرد. ۰۰۰ بنابراین در درجه اول انجام یک انتخابات واقعی ایجاب میکرد که قانون انتخابات اصلاح شود. ۰۰۰ از طرف دیگر لازم بود که در چنین انتخاباتی جامعه زنان ایرانی نیز در شش بدوش مردان و با حقوق مساوی آنان حق راجع داشته باشند. ۰۰۰ از این دو شرط، شرط اول با تصویب اصل لایحه قانون انتخابات در ششم بهمن ۱۳۴۱ و شرط دوم با تصویب نامه قانونی شانزدهم اسفند ماه همان سال عملی گردید. ۰۰۰ با اجرای این قانون قیافه پارلمان ایران بکلی تغییر کرد و مجلسی بوجود آمد که در آن لوایح مترقیانه و اصلاح طلبانه ای که بنفع اکثریت جامعه ایرانی تدوین میشود. ۰۰۰ باین نظری مورد رسیدگی قرار گیرد تا در صورتیکه واقعاً بنفع کشور باشد تصویب شود" (صفحات ۱۰۳-۱۰۷ کتاب).

قبل از آنکه به بحث درباره "اصلاح قانون انتخابات" بپردازیم ببینیم شاه در مورد قانون اساسی و دموکراسی ایران اصولاً چه نظری دارد؟ شاه در صفحه ۶۶۹ کتاب دیگر خود (ما موریت برای وطنم)، چنین میگوید: "باید ناگفته نگذاشت که تدوین کنندگان قانون اساسی ایران از روی کمال خرد مندی و دهراندیشی شاه را از هرگونه مسئولیتی براساخته اند و منظور آنها این بود که شاه مافوق انست که

(۱) ضما در باره "ملی بودن" قیام" ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علاوه بر اسناد متعدد دیگری که در صفحات مجله دنیا درگذشته آمده است، شایان ذکر است که اخیراً مجله امریکائی و مطلع نیوز و یک (News Week) در شماره ۶ نوامبر ۱۹۶۷ صفحه ۳۲ ضمن شرح تاجگذاری شاه تصریح کرده کرده است: "با کمک سازمان جاسوسی مرکزی امریکا (C.I.A.) صدق سرنگون گردید و شاه طرفدار غرب به تخت و تاج عودت داده شد".

بهمان مفهومی که وزیران او در برابر مجلس مسئولیت دارند مسئول باشد. اما وقتیکه قانون اساسی شاه را مسئول نیشناسد منظورش آن نیست که شاه شخص غیر مسئولی است بلکه برعکس وظیفه دارد که اختیار مهم مقام سلطنت را که در فصل هشتم بطور خلاصه بیان شده است خرد مندانه اعمال نماید. از این گذشته اگر شاه واقعا نسبت بمردم و رفاه آنها علاقه داشته باشد وظیفه او حکم میکند که در تعیین سیاست ملی و اجرای آن را بهر حقیقی ملت باشد. با این تعریف شاه آب پایی را بروی دموکراسی و مشروطیت ایران میریزد زیرا وقتی وظیفه شاه "تعیین سیاست ملی و اجرای آن" باشد دیگر مجلسی برای دخالت مردم در سرنوشت کشور خود باقی نمی ماند. اما همین شاه در باره دموکراسی در ۴ آبان ۱۳۲۰ در پیام خود بملت چنین میگفت: "مناسب ترین طرز حکومتی که ضامن سعادت ملت است حکومت دموکراسی است. نسیم روح پرور آزادی که گرامی ترین نعمتهای جهان است در این طرز حکومت میوزد. آزادی گفتار و کردار که تنها شرط مسابقه در راه ترقی است فقط در چنین محیطی میسر تواند بود. امید وارم ملت ایران باین نکته پی برده و نعمت آزادی را برای خود حفظ نماید." در ۱۹ مرداد ۱۳۲۶ معتقد بود که "ملت ایران شایستگی کامل برای برخورداری از تمام مواهب و اصول دموکراسی حقیقی را دارد." در ۲۰ آبان سال ۱۳۲۸ در انجمن روابط خارجی امریکاد ریویورک اعلام میداشت که "قانون اساسی ایران بر اصول دموکراتیک و آزاد یخواهی استوار است. میهمان امشب شما یک پادشاه مشرق زمین نیست که دارای اختیارات وسیع و فوق العاده باشد. اگر ای مقایسه بمیان آید بجرات میتوانم بگویم که این اختیارات بمراتب کمتر از اختیاراتی است که مثلا قانون اساسی سوئد بپادشاه خود تفویض کرده است." در مصاحبه بانمایندة انگلیسی سندی اکسپرس در ۲۷ تیرماه ۱۳۲۹ چنین اظهار میداشت که "راجح با اختیارات خودم در حدود قانون اساسی، باید تذکر دهم که اختیارات من کمتر از پادشاه سوئد بوده و بیشتر از اختیارات پادشاه انگلیس هم نیست." در مصاحبه دیگری با مخبر نیویورک تایمز (۵ مهر ۱۳۲۹) میگفت که "قدرت فردی شاهنشاه فقید توانست ایران را از احوال قرون وسطائی بدراورد. من نیز تمام کوشش خود را بکار میبرم. اما از طریق دیگری از راه تجدید قدرت فردی." در تاریخ ۲۵ ساله سلطنت محمدرضا شاه از نظر رژیم سیاسی ایران، تاریخ مبارزه شخص شاه برای تمرکز قدرت در دست خود، سرکوب هرگونه آزادی فردی و اجتماعی و تجدید قدرت فردی نظیر رضاشاه است. در یک طرف مبارزه مردم ایران قراردادند که پس از فرار رضاشاه برای احیای دموکراسی و حفظ آزادی میجنگیدند و در طرف دیگر شاه و اعوانش بودند که برای سرکوب مردم و محو آثار دموکراسی از هرگونه وسیله استفاده میکردند. در جریان این مبارزه هر وقت ممکن شد شاه سنگهای تازه ای بسا دستبرد بقانون اساسی بدست آورد. تشکیل مجلس سنا، حق انحلال مجلس، حق وتو حتی در امور مالی، سنگرهای هستند که بتدریج پس از قتل عام آذربایجان و پس از بهمن ماه ۱۳۲۷ اشغال کرد و بوسیله مجلس مؤسسان و همان مجلس هائی که حالا آنها را تحمیلی مینامد بانها صورت قانونی داد. با اوج مجدد نهضت و جنبش برای ملی کردن صنایع نفت و آمدن دکتر مصدق بر سر کار نهضت بعدم رسید که سنگر سنار از دست شاه بگیرند و در جریان انتخاباتی که شاه آنها بدترین دوره انتخاباتی مینامد آزادی انتخابات را تأمین کنند. اما شاه و دربار و همزمان او یعنی نفوذ الهی و عوامل سیاستهای خارجی که همه در یک جبهه گرد آمده بودند "صحنه های فجیعی از قتل و کشتار و بی نظمی" بوجود آوردند تا مانع از اتمام انتخابات شوند. کدتای ۲۸ مرداد و سالهای پس از آن بالاخره بشاه مجال داد که آخرین حرف خود را در باره مشروطیت و دموکراسی بنحوی که در فوق گفته شد بزند و خود را بعنوان "رهبر" و اختیارات کل کشور اعلام نماید و بروی آنچه که تا سالهای ۱۳۲۹ میگفت خط بطلان بکشد. اکنون چنین شاهی مدعی است که با اصلاح قانون انتخابات و دادن حق را می بزنان دموکراسی را بمفهوم واقعی آن در ایران بوجود آورده و مجلسی مرکب از نمایندگان کارگران و دهقانان ترتیب داده است که مدافع



منافع اکثریت است! مادام حق را می بزنان رافی نغسه اقدامی لازم و مترقی میدانیم اما در شرائطی که مردان هم از داشتن هرگونه آزادی محروم و نامزد های مجالس از طرف شاه تعیین و بدست احزاب شه ساخته ازمنند و قها بیرون می آیند ، دادن چنین حقی بزنان تغییری در ماهیت امر نمیدهد ، و در ردیف "اصلاح آئین نامه انتخابات" ، "انجام انتخابات در يك روز" ، "انتخابات حزبی" یکی از پرده هائی است که چهره واقعی رژیم سیاسی یعنی حکومت فردی را میپوشاند . جریان انتخابات سه گانه موئسان ، شورا و سناد رچندی پیش نشان داد که مفهوم دموکراسی و "اصلاح قانون انتخابات" از چه قرار است . امتناع بیش از ۶۵ درصد دارندگان حق را می در انتخابات سه گانه بهترین دلیل فساد این "انتخابات" نوع مدرن است که شاه آنرا بهترین نوع میدانند .

در میان اوصافی که شاه برای "انقلاب سفید" خود یاد کرده باید گفت از همه پوچ تر "دموکراسی سیاسی" و "حفظ آزادیهای فردی واجتماعی" است که بصورت "اصلاح قانون انتخابات" در کتابش ذکر نموده است . کدام آزادی فردی ؟ کدام آزادی اجتماعی و کدام دموکراسی سیاسی ؟

### سپاههای دانش ، بهداشت ، ترویج و آبادانی و خانه های انصاف

فصلهای ۷ و ۸ و ۹ کتاب به سپاههای سه گانه فوق و "خانه انصاف" اختصاص دارد که شاه بتفصیل از آنها یاد کرده . این سپاهها که همه از مشمولین خدمت وظیفه هستند و بنام "سپاهیان انقلاب" نامیده میشوند ، قبل از اعزام بدستگاهتعلیمات لازم نظامی و وظیفه ای را که برای تبلیغات در اطراف "انقلاب سفید" و "رهبر" این "انقلاب" یعنی شاه بعهده دارند فرامیگیرند . مهمترین این سپاهها سپاه دانش است که در اطراف آن از زمان وزارت فرهنگ دکتر خالری مبتکرین طرح ، تاکنون سر و صدای زیادی راه انداخته اند . این سپاه وظیفه دارد که بابیسوادى در ده مبارزه کند و بکارتعلیماتی بپردازد . مسئله مبارزه بابیسوادى از سال ۱۳۱۲ که قانون تشکیل کلاسهای سالگردان تصویب شد تاکنون یکی از ترجیح بند های دربار پهلوی و وسیله ای برای تظاهرات فرهنگ دوستی شاه و خواهران او بوده است . مرکز جنبش هائی تحت "ریاست عالی" آنها برای مبارزه بابیسوادى براه افتاد که خیلی زود پشیمان رسیدند . داستان نمایشهای درخشش در خیابانهای تهران براه انداختن گروه مشعلداران در شهر برای مبارزه نبرد دانش علیه تاریکی جهل و بیسوادى چیزی جز یک نمایش مضحک ببار نیامرد . آخرین تظاهرات شاه براه انداختن "سپاه دانش" است که آنرا بعنوان ابتکاری بیسابقه به یونسکو عرضه نمود تا در تمام جهان بکار برند ! ولی نتایج حاصل از این "ابتکار" پس از چندین سال چندان رضایت بخش نیست . هنوز بیش از هفتاد درصد مردم ایران بیسوادند و هنوز برای نیمی از کودکان ماد بستان وجود ندارد . ما معتقد نیستیم که "سپاه دانش" بی اثر و بیفایده است اما تا می توان بقدری ناچیز است که در مقابل رشد سریع جمعیت ایران نمیتواند نسبت بیسوادان را به باسوادان تقلیل دهد . بعلاوه در دهه از این "سپاه" فقط فرزندان قشر مرفه و یا خرد به بورژوازی ده میتوانند کم و بیش استفاده کنند زیرا ده قشر فقیر به نیروی کار فرزندان خود احتیاج دارند و نمیتوانند آنها را بد بستان بفرستند . سپاه های دیگر نیز از این قبیلند و تا "شیرانهادر تخیلیوضع عقب مانده دهقانان بسیار ناچیز است . در واقع این سپاه ها از یکطرف وسیله تقویت موقعیت شاه در نظر دهقانان و از طرف دیگر کمک بقشر مرفه ای از خرد به بورژوازی ده است که شاه آنرا بعنوان پایگاه خود در ده بوجود آورده است . بد نیست قسمتی از مصاحبه اشرف پهلوی پهلوان مبارزه بابیسوادى را در اینجانب نقل کنیم . او در مصاحبه مطبوعاتی خود در ۱۶ دیماه ۱۳۴۵ در باره نتایج مبارزه بابیسوادى گفت : " اگر وزارت آموزش و پرورش نتواند اطفالی را که در سن تحصیلی هستند بدمدرسه بفرستد این مبارزه اصلا فایده ای نخواهد داشت . سپس اضافه کرد که "هم اکنون بموجب آمارى که در دست داریم يك میلیون و هفتصد هزار نفر طفل واجد شرایط تحصیلی

بعد رسه نمیروند. بنظر ما اعزام این گروه ها ممکن است از جهت دیگری که بهیچوجه مورد توجه شاه نیست مفید واقع شود و آن آشنائی گروهی از جوانان کشور با زندگی سخت و مشقت بار دهقانان فقیر و مقایسه آن با زندگی پرشکوه و جلال ثروتمندان شهری است. باشد که وجدان آنها برای رفع ریشه همه بدبختی ها بیدار شود و آنها را بشارت در مبارزه دموکراتیک مردم ایران سوق دهد.

در مورد خانه های "انصاف" که بقول شاه "در آنها مشکلات و اختلافات اهالی تا آنجا که امکان داشته باشد بطریق کدخد امنشی حل و فصل میشود" باید گفت در دهات ایران همیشه مرسوم بوده که معتقدان و ریش سفیدان محل در حدود امکانات اختلافات بین دهقانان را بطریق کدخد امنشی حل کنند. ولی اگر بقول شاه "حقوق عبارت است از مجموعه قواعد و مقرراتی که بموجب یک نظام اجتماعی و اقتصادی معین تنظیم میشود و چون در سیستم فتوادلی زمین و آب بمالک تعلق دارد و کشاورز فقط مالک نیروی کارگری است در چنین رژیمی طبعا سیستم حقوقی نیز تابع و منعکس کننده همین روابط اجتماعی و تولیدی است" (صفحات ۱۶۸-۱۶۹ کتاب )، پس در دهات ایران و همچنین در شهرها قواعد و قوانین باید منعکس کننده روابط اجتماعی و تولیدی باشد با اینطریق که بغرض قبول فتوادلیته، درده منعکس کننده روابط تولیدی جدید یعنی تولید سرمایه داری و در شهرها نیز بر اساس تولید در جامعه سرمایه داری باشد. معنی قبول چنین تعریفی از "قواعد و قوانین" الزاما بمفهوم قبول این معنی است که در جامعه ما قواعد و قوانین بنفع سرمایه داران و مالکان زمین و بضررتودن های زحمتکش شهروده وضع و اجرا میشود. ولی ایا شاه چنین نتیجه گیری طبیعی را قبول دارد؟ ابدان شاه معتقد است که با "انقلاب سفید" عدالت اجتماعی برقرار شده و حقوق کامل زحمتکشان شهروده تامین گردیده است! از اینگونه تناقضات در کتاب شاه فراوان است. ظاهرا کسانیکه در تنظیم این کتاب بشاه کمک کرده اند برای آنکه شاه را تئورسین و جامعه شناس و اقتصاد دان و حقوق دان و تاریخ دان و غیره معرفی کنند، بدون توجه باینگونه تناقضات از هر خرمنی خوشه ای چیده و از هر گوشه ای توشه ای فراهم آورده و بدون توجه بعواقبی که اینکار در بردارد، "انقلاب سفید" شاه را رنگ آمیزی کرده اند، اما بازنگهائی ناچسور و ناهماهنگ!

از تحلیل فصول نه گانه کتاب بنحویکه در بالا ذکر شد معلوم است که آنچه در کشور ما انجام گرفته پیش از یک سلسله رفرمهای سطحی که در تضعیف سیستم فتوادلی و توسعه و تقویت سرمایه داری در چهارچوب حفظ منافع سرمایه داری کشورهای امپریالیستی خلاصه میشود، چیز دیگری نیست. و شاه چنین چیزی را "انقلاب عمیق و اساسی" و خاتمه بخش به "تمام تناقضات اجتماعی و همه عواملی که باعث پیعدهدالتی و ظلم و استثمار میشود" میدانند. این کالاکالائی است وارداتی که بدخواه مالک و سرمایه دار داخلی و خارجی نیست همچنانکه خیرخواه زحمتکشان نیز نمی باشد. فاقد اصول اقتصاد دموکراتیک، تثبیت کننده حکومت سرمایه برکار و استبداد سیاسی طبقات حاکمه بر اکثریت جامعه ایران است.

### سایر آثار "انقلاب ایران" - سیاست مستقل ملی!

در فصل دهم کتاب شاه "نتایج و آثاری" راکه "این انقلاب بطور غیر مستقیم در توسعه و رشد حیات ملی مادرزمینه های اقتصادی و صنعتی همراه داشته است و خواهد داشت" تشریح میکند و میگوید "مهمترین نتیجه ای که انقلاب سفید ایران ازین بابت برای مادر برداشت، این بود که ایران توانست صرفا بر اساس منافع و مصالح حقه خود یک سیاست مستقل ملی درپیش گیرد." (ص ۱۷۴ کتاب). شاه میپرسد که "برای چه مابا اتخاذ چنین سیاستی توفیق یافتیم؟" و پاسخ میدهد "برای اینکه انقلاب ما آن عوامل و عللی را که مانع تحقق واقعی این سیاست میشد از میان برداشت و از قشرها و صفوف جامعه ایرانی واحدی یکپارچه بوجود آورد." این نتیجه گیری های شاه از "انقلاب سفید" بهممانند از واقعیت

درواست که "انقلاب سفید" از يك انقلاب واقعی، استقلال ملی یعنی چه؟ استقلال ملی بمعنوم استقلال اقتصادی است که با استقلال سیاسی معنی واقعی میدهد. آیا استقلال اقتصادی داریم؟ مگر بهترین منابع اقتصادی کشور یعنی نفت در دست کمپانیهای خارجی نیست؟ مگر سرمایه گزاریهای ما چه در رشته صنعت و چه در امور بازرگانی و چه در امر ساختن راهها، لوله کشی ها و غیره وابسته بسرمایه های خارجی نیست؟ مگر ما هنوز که هنوز است نباید سالیانه بابت اصل و فرع قرضه های خارجی میلیونها دلار بپردازیم؟ مگر ۷۸ درصد واردات ما درازا، پرداخت در لا حاصل از نفت از کشورهای امریالیستی نیست؟ مگر کشور ما با انواع قرارداد های اسارت بار مانند پیمان سنتو، قرارداد دو جانبه با امریکا، قرارداد کاپیتولاسیون به امریالیستها وابسته نیست؟ مگر مستشاران امریکائی ارتش ما تحت کنترلندارد؟ طبیعی است که جواب همه این سئوالات يك چرا یا بله غلیظ و ابدار است. مگر "انقلاب سفید" شاه ما را از این همه وابستگی نجات بخشیده است؟ خیر! پس در اینصورت ادعای استقلال کردن جز ادعائی که هدفان فقط گمراه کردن مردم است، چیزی نمیشد.

این ادعای شاه که "انقلاب سفید" از قشرها و صفوف جامعه ایرانی واحدی یکپارچه بوجود آورده نیز بهمان اندازه عاری از حقیقت است که ادعای او در باره سیاست "مستقل ملی". این چه وحدتی است که در یکطرف آن يك میلیون بیکار باعائله ای اقلا سه میلیون، يك میلیون کارگران هم بسا عائله ای دست کم سه میلیون، میلیونها کارگر کشاورزی و دهقان فقیر که باعائله خود اقلا ۱۵ میلیون نفر میشوند، کسبه کوچک شهری، کارمندان جز، گدایان و مستعدان و در طرف دیگر میلیونها، امرای ارتش، کارمندان عالیرتبه، مقاطعه کاران، مالکان بزرگ و غولهای صنعتی قرار دارند؟ این وحدت از نوع وحدت آب و آتش است و کمترین یکپارچگی در آن وجود ندارد. شاه معتقد است که "دستگاه حکومتی با ملت یکپارچه و هم آهنگ" شده و "قطب بر مصالح و منافع ملی تکیه" دارد (ص ۱۷۵ کتاب). این هم از آن دروغهای بزرگ و شاخدار است. خوشت شاهنشاه آریامهر اقلا بصفحات روزنامه های رسمی تهران مراجعه کند که با وجود مراعات جانب احتیاط، پرازنارضائی از دستگاه فاسد دولتی است. دستگاه پوسیده چهارصد هزار نفره دولتی که قسمت اعظم بودجه ۲۱۷ میلیاردی کشور را میبلعد نه بر مصالح ملی بلکه بر قدرت مطلق شاه تکیه دارد و همان رویه ای را که شاه در مورد آزادی، احترام به دموکراسی و قانون اساسی بکار میبرد در مورد ملت معمول میدارد. تمام قوانینی که در کشور ما بنام جلوگیری از فساد وضع شد بلا اجرا ماند و پس از چندی بکلی فراموش گردید. قانون معروف به "از کجا آورده ای" بکجا رسید؟ "مبارزه با فساد" که مکرر سرلوحه برنامه های حکومتیهای منصوب از طرف شاه بود بکجا انجامید؟ به هیچ جا! اینها واقعیت های غیر قابل انکار است. بین دستگاههای دولتی و مردم چنان گودال عمیقی وجود دارد که با این حرفها پونیشود. چنین است آثار دیگر "انقلاب سفید".

### "انقلاب سفید" و سیاست جهانی شاه

شاه در پایان کتاب خود يك سلسله جملات و عباراتی را بعنوان "سیاست جهانی" "انقلاب سفید" بکار میبرد که هم در اردوگاه سوسیالیستی و هم در اردوگاه سرمایه داری بکار میرود، با این تفاوت که در کشورهای سوسیالیستی سیاست صلح، همزیستی مسالمت آمیز، حل مسائل مورد اختلاف از طریق مذاکرات، کمک بکشورهای در حال رشد، عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، بمعنوم واقعی آنها بکار میرود و در اردوگاه امریالیستی مفهوم دیگری دارد. سیاست عدم مداخله امریکایی بمعنوم مداخله نظامی در رویت نام، فرستادن نیرو به سنت و دومینیک، به پاناما و غیره است، سیاست صلح او ایجاد سازمانهای نظیر ناتو، سنتو و سئاتو و بالابردن منظم بودجه جنگی است، کمک بکشورهای کم رشد در قواموس امریکا و کشورهای امریالیستی تسلط اقتصادی بر این کشورها و نگهداشتن آنها در حال وابستگی اقتصادی و سیاسی است.

شاه فیلسوف مآبانه راه "انقلاب سفید" را به "قسمت اعظم از کشورهای جهان" توصیه میکند مخصوصاً "عدالت اجتماعی" از نوع ایران را بعنوان ضرورتی که "نه تنها در کشورهای در حال توسعه احساس میشود، بلکه تاحد زیادی در کشورهای پیشرفته نیز صادق است زیرا در بسیاری از این کشورها اگرچه پیشرفتهای اقتصادی وضع رضایت بخشی دارد ولی عدالت اجتماعی چنانکه باید حکمفرمان نیست" مابدون آنکه خود را به بحث در گفتارهای "حکیمانه" مشغول کنیم سیاست خارجی ایران را بطور عینی مورد مطالعه قرار میدهیم تا ارزش نوشته های شاه در باره مسائل خارجی معلوم شود. شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد رسماً و علناً اعلام داشت که ما سیاست بیطرفی را کنار میگذاریم و بدنیای غرب می پیوندیم. شرکت ایران در پیمان بغداد و سپس سنتو و عقد قرارداد نظامی دو جانبه با آمریکا، امریکائیزه کردن ارتش و اختصاص قسمت مهمی از بودجه کشور با مرنظامی، همه مظاهرا این تغییر سیاست بود. شاه در ۲۶ تیر ۱۳۳۶ در سلام عید غدیر سیاست اتکا به غرب را چنین توصیف میکند: "بعد از صد و پنجاه سال بلا تکلیفی که اسماً بیطرفی بود شجاعانه راه خود را برگزیدیم و بدین ترتیب از یکطرف متحدین شایسته بدست آوردیم و از طرف دیگر وضع ماطوری شد که سایر دول نیز با ما با احترام رفتار کردند." در جای دیگر میگوید "ما مصلحت کشور خود را در هر دو در این پیمان تدافعی و این قبیل تضمینات سیاسی و نظامی میدانیم و امید داریم دوستی خارجی مانیز متوجه شوند که ایران مهمترین کشور سوق الجیشی و دروازه خاور میانه است" (از نطق شاه برای سناتورها، ۲۲ بهمن ۱۳۳۶). شاه در کتاب خود (ما مهریت برای وطنم) میگوید "با وضعی که بشر در عصر تسخیر فضا پیش میرود بی نخواهد گذشت که موشکهای دوردست ترین متقین ما (یعنی آمریکا) باشانسه گیری دقیق مراکز متجاوزین باین قسمت از گیتی را مورد هدف قرار دهند." قابل توجه است که دولت ایران قبل از انعقاد پیمان دو جانبه نظامی با آمریکا طرح پیمانی را بهیئت نمایندگی اتحاد شوروی که برای عقد قرارداد عدم تعرض دو جانبه با ایران آمده بود ارائه کرد، ولی هنگامیکه هیئت نمایندگی شوروی آمادگی خود را برای امضای آن اعلام داشت بخاطر دوستی غرب برخلاف تمام اصول دیپلماسی و اخلاقی حتی از قبول پیشنهاد خود استنکاف فرمود و بلافاصله قرارداد دو جانبه نظامی با آمریکا را امضا نمود.

بهر حال اظهارات شاه در باره مسائل خارجی هر چه باشد و از بکار بردن عبارات زیبایی چون صلح و سیاست مسالمت آمیز و عدم مداخله و انواع آنها هر چه قصد کند، این واقعیت را نمیتواند بپوشاند که ایران در خطوط اساسی سیاست خارجی و بین المللی خود پیرو کشورهای امپریالیستی بمنظور حفظ سلطنت مطلقه شاه و رژیم کنونی است. در عین حال این مطلب را ناگفته نمیگذاریم که در سالهای اخیر در روابط حکومت ایران و کشور اتحاد شوروی وعده ای از کشورهای سوسیالیستی تغییراتی در جهت بهبود مناسبات با این کشورها پذیرفته شده. این پذیرفته شده که همیشه از طرف ما مثبت ارزیابی و مورد تأیید واقع شده معلول عوامل داخلی و خارجی خاصی است که عبارتند از: تغییر تناسب قوا در جهان بسود سوسیالیسم و به ضرر امپریالیسم، اهمیت روابط اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی مخصوصاً با اتحاد جماهیر شوروی به عنوان بهترین طرف معامله برای رفع بحرانهای اقتصادی و مالی داخلی، کوشش صادقانه کشورهای سوسیالیستی برای اجرای سیاست همزیستی مسالمت آمیز و کمک بی شائبه به کشورهای کم رشد و علاقه مردم ایران بدوستی با کشور همسایه بزرگ شمالی ما اتحاد جماهیر شوروی. ماطرفد از بسط این مناسبات هستیم و توسعه این مناسبات را بسود استقلال و رشد اقتصادی کشور خود میدانیم.

#### سیاست مستقل ملی از نظر ما

چنانکه گذشت خطوط اساسی کتاب "انقلاب سفید" را بیان کردیم و نظر خود را در باره آنها ابراز اشتیم و از جوابگویی بپوهین ها و گوشه و کنایه های که شاه از روی کینه در لابلای عبارات کتاب

نسبت بحزب توده ایران، نسبت بدکتر مصدق، نسبت به آیه اله خمینی، نسبت باحزاب ملی گنجانیید ه صرف نظر کردیم. همچنین نسبت به تهری شاه که در ایران شاه را "معلم" و "رهبر روح و اندیشه و قلب مردم" و "مقام سلطنت" راست لایتخیر ایرانی وادی میدانند وارد بحث نشدیم، بلکه خواستیم آن "اصولی" راکه شاه مجموعاً "انقلاب سفید" میدانند بررسی کنیم و بانظرواقع بینانه ای ارزیابی نماییم. اینکه که باین کار رحدود حوصله این مقاله پایان داده ایم نشان میدهد که ما فقط منتقد و بقول شاه "منفی باف" نیستیم. ماهواره راهی راکه برای نیل با استقلال و آزادی ایران وجود دارد و در شرایط جهانی امروز قابل پیچیدن است در جزایر و نشریات حزب نشان داده ایم و خطوط اساسی آنرا بار دیگر در اینجا تکرار میکنیم:

در امر اقتصاد و مالی ما طرفدار یک سیستم اقتصادی و مالی سالم مستقل هستیم و اجراً چنین سیاستی را ممکن میدانیم. پایه های اصلی این سیاست از این قرار است: رفرم ارضی اصلی که بقایا با نسیبیه زیاد سیستم فئودالی ریشه کن کند، زمینها را برایگان بین دهقانان کم زمین و بی زمین تقسیم نماید، اعتبارات مالی و امکانات فنی برای مدرن کردن تولید کشاورزی از طرف دولت در اختیار دهقانان بگذارد، بجای دادن میلیارد هاریال از خزانه کشور بفقودالها که سالها خون دهقانان را مکیده اند، آنرا صرف عمران و آبادی دهات و امور بهداشتی و فرهنگی آنان نماید، شرکتهای تعاونی تولید و مصرف فروش را بپرزید موقتیک بوجود آورد و باین طریق اقتصاد کشاورزی را رشد دهد. دیگر صنعتی کردن کشور از طریق توسعه بخش دولتی صنایع مخصوصاً در صنایع کلیدی و مهم و حمایت از سرمایه داران داخلی در قبال رقابت سرمایه های خارجی، حمایت از صادرات کشور، برقراری انحصار تجارت خارجی، برچیدن بساط بانكهای مختلط که وسیله نفوذ سرمایه های اسارتگر خارجی در امر اقتصاد و مالی و بازگانی هستند، اجرای کامل قانون ملی شدن نفت برای احقاق حقوق حقه ایران در صنایع نفت، استفاده از کلیه اعتبارات و کمک های فنی خارجی که توأم با تحمیل شرایط سیاسی، سود غیرعاد لانه نبوده و متضمن صرف ارزهای کشورهای نباشد.

از نظر سیاسی ما خواهان آنچنان سیاستی هستیم که از نظر اخلی آزاد بیهای فردی و اجتماعی منطبق با روح قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر برای مردم ایران تا مین نماید، آزادی سند یکاکی و صنفی، آزادی نطق و بیان، آزادی عقیده، آزادی احزاب و اجتماعات را محترم شمارد و کلیه این حقوق را برای تمام ساکنان ایران صرف نظر از مذهب، نژاد و جنس بشناسد. با احیای انجمنهای ایالتی و ولایتی حقوق خلقهای ایران را در مناطق مختلف کشور تا مین کند و کارهای داخلی آنها را از قبیل فرهنگ و بهداشت و نظارت بر امور مالی و طرز کار ما مهران دولتی بخود آنها واگذار نماید. دستگاه پوسید و دولتی را در هم شکند و دستگاهی متناسب با نیاز مند بیهای کشور بوجود آورد، ارتش و پلیس و هر گونه سازمان دفاعی و انتظامی را از وجود مستشاران خارجی و عوامل آنها و کلیه عناصر ضد ملی تصفیه نکند. در راه ترقی و رفاه عمومی کشور با تا مین وسائل لازم برای اجرای قانون تعلیمات عمومی، مبارزه جسدی با بیسوادی، اجرای قانون بیمه های اجتماعی، وضع و اجرای قانون دموکراتیک کار، تهیه مسکن و بهداشت برای مردم اقدام نماید.

در سیاست خارجی پیرو سیاست بیطرفی مثبت، خروج از پیمانها و قرارداد های تجاوزکارانه، طرفدار صلح و همزیستی مسالمت آمیز، برقراری مناسبات با کلیه کشورهای جهان بر اساس احترام متقابل پشتیبانی از جنبشهای ضد استعماری و استقلال طلبانه و سیاست دوستی با کشورهای همسایه بخصوص با همسایه بزرگ شمالی ما اتحاد شروی باشد.

ما معتقدیم با اجرای چنین سیاستی که خطوط کلی آنرا در بالا ذکر کردیم استقلال و آزادی کشور ما تا مین خواهد شد و چنین امری را امکان پذیر میدانیم. ولی شاه و حکومت ایران نخواسته اند چنین

راهی را برگزینند. شاه که بهر حال يك انقلاب اجتماعی را طبق مندرجات کتاب خود غیر قابل اجتناب میدانسته چنان وانمود میکند که گویا راه دیگری جز راه "انقلاب سفید" او و یابستر بگوئیم راهی که مارا همواره وابسته بسرمایه داری امپریالیستی نگه میدارد، وجود ندارد.

### "انقلاب سفید" و تاجگذاری

اگر "انقلاب سفید" شاه افسانه شیرینی است که برای خواب کردن مردم ایران ساخته شده، اما داستان تاجگذاری او و بانویش قصه ایست که بحقیقت پیوسته شاه بصورت اینکه بان افسانه درد و رنج جامعه را زده و مردم را در عالم وهم و خیال به بهشت موعود رسانده است، بتاجگذاری افسانه‌ها که پرداخته که داستانهای دلنشین و خیال انگیز هزارو یکشب را زیر سایه قرار میدهد. هزار و چهارصد و شصت و نه تیکه الماس آبدار، سی و شش تیکه زمرد سبز و درخشان، سی و شش یاقوت سرخ و یکصد و پنجاه دانه مروارید ناب و همه بر روی زمینه ای ازطلای سفید بدست هنرمندان زبردست پاریس جمعاً تاج زیبایی را بوزن يك کیلو و شصت گرم تشکیل میدهد که باشکوه تمام بدست شاهنشاه بفرق شهبانوی ایران جای گرفت. تاج شاهنشاه از این نیز درخشانتر و باشکوه تر بود. تاجی بزرگ بوزن دویکیلو و هشتاد گرم که بر مغز کوچک شاه سنگینی میکرد و یکی از سنگهای کمیاب جهان، دریای نهر، را باد رخششی خیره کننده برجبین داشت. سی نفر از بهترین دوزندگان ماهر پاریس سه ماه تمام در زیر زمین های باشکاه افسران، جامه ای از ابریشم سفید و سبز با حاشیه ای جقه دار، هر جقه باده هاسنگ قیمتی، و باد نیاله ای بدرازای شش متر، برای شهبانو دوختند که هنگام تاجگذاری شش ندیمه دنیاله آنرا بر دست گرفته باشهبانو حرکت میکردند. "کارتا" معروفترین آرایشگر پاریس با تمام دستگاه و شاگردانش روز تاجگذاری با هواپیما از پاریس بتهران آمد و جعد مشکین شهبانوی ایران را آرایش کرد. تشریفات تاجگذاری در کاخ گلستان که سر تا پا روشنائی و شکوه و جلال بود انجام گرفت. صد و یک شلیک توپ تهران را بلرزه درآورد و آغاز تشریفات را به دو میلیون و هفتصد هزار نفر مردم تهران اعلام داشت. شاه و شهبانو از کاخ سفید تا کاخ گلستان یعنی هفت کیلومتر راه را بر روی بهترین فرشهای اصفهان و شیراز که بر کف خیابانها گسترده شده بود با کالسکه های شش اسبه سفید پیچودند. برای شهبانو کالسکه ای بقیمت يك میلیون و پانصد هزار تومان از کالسکه سازی "کلیک مان" دروین خریداری و با هواپیما بایران حمل شده بود. (این کالسکه از روی کالسکه امپراطوری خانواده "هالسبورگ" ساخته شده است. شش میلیون لامپ از انگلستان، ایتالیا، ژاپن و کشورهای دیگر از جمله صد هالامپ سه رنگ بیهای هردانه ۱۲ هزار تومان تهران را غرق دریای نور کردند. چهارده تن مواد آتش بازی در نیمه های شب تشریفات تاجگذاری را باوچ خود رساند و با پانزده هزار قشقه تصویر رنگینی از تاج شاه در آسمان تهران رسم شد. شاه از تماشاى این تصویر چنان شاد گردید که دستورات از سازنده آن در آلمان غربی بنام او سیاسگذاری کنند) روزنامه دویلت، ۵ نوامبر ۱۹۶۷. تنها تزئین شهر تهران هشتاد میلیون ریال خرج برداشت. مخارج دیگر تشریفات روز تاجگذاری به دو بیست و چهار میلیون ریال رسید. هزینه تعمیر و رنگ کردن خانه ها و خیابانهای تهران را نمیتوان برآورد کرد. میلیونها گل سرخ و پرچم زینت بخش عمارات تهران شد. هواپیماها با ۱۷۷۰۵ دسته گل تهران را گلباران کردند. برای حفاظت جان شاه و شهبانوی "محبوب" ۱۹ هزار سرباز، پانزده هزار چتر باز، نه هزار پوینت زاندارم، هفت هزار پوینت پاسبان، هشتصد نفر کارآگاه آزموه و هزاران نفر ما مهران شخصی "سازمان امنیت" و پانزده هلیکوپتر که بام خانه هارا از بالا کنترل میکردند، تجهیز شده بود. بیست و پنج هزار گردان ایان تهران که لکه سیاهی بر جشن رنگین شاه میگذاشتند، گردآوری و به نقطه دوردستی تعین شدند. يك هفته تمام در تهران و شهرستانها جشنهای تاجگذاری از طرف دولت، تجار، کسبه و اصناف و "مردم" باشهر

و هیجان بی نظیری (!) برگزار گردید.

این تشریفات پرطمطراق برای شاه و شهبانو، خانواده شاهی، درباریان، ارتشبدان و افسران و الامقام، وزیران و وکیلان و دریک کلام نوکران شاه، بعزت این همه زیبایی و جمال و شکوه و جلال شادی بخش و نشاط آور بود. برای خارجیان وجهانگردان تعاشی و خیال انگیز و برای خبرنگاران مخصوصاً مجلات اروپای غربی و امریکاجالب و منبع سود بود. اما برای توده مردم باتون و ته قنداق تفنگ، برای گدایان تبعید و برای خزانه کشور آسودگی ازنگهداری پنجاه میلیون تومان بود!

شاه در جواب خبرنگاران خارجی که از او پرسیدند چرا تاجگذاری را ۲۵ سال بتأخیر انداخته چنین گفته است: « شاهنشاه ملتی فقیر بودن افتخاری نیست. ما تاکنون نمیتوانستیم تشریفات تاجگذاری را برای خود توجیه کنیم. اما امروز من به پیشرفتهایی که کرده ایم میآیم». مقصود شاه از پیشرفت همان "انقلاب سفید" است که برای حفظ دیکتاتوری شاه و نجات طبقه حاکمه از یک انقلاب ملی اصیل بانسخه امریکایی در ایران انجام شده و صد برابر بیش از آنچه که هست در کتاب "انقلاب سفید" همانند کتاب "نبرد من" هیتلر و نظائر او باید نسل جوان و آینده کشور را بگمراهی و سرگردانی بکشند.

امادوران هیتلرها دیگرسرآمده و در جهان امروز آینده ای برای فاشیسم و نظائر آن وجود ندارد. کشورمان نیز سرانجام بهمت مردمش باین اوضاع بی سرانجام پایان خواهد داد.

# شورش بنام انقلاب

یا

## «انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین»

مقدمه

اخيروا جزوه ای زیر عنوان "درباره انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین" از طرف "سازمان انقلاب حزب توده ایران خارج از کشور" نشر یافته است. مقارن آن، روزنامه توفان، ارکان انشعاب یون حزب توده ایران نیز مقاله ای تحت عنوان "انقلاب فرهنگی خلق چین، مرحله نوین انقلاب پرولتاریائی" نشر داده است.

نویسندگان جزوه (۱) متذکر میشوند که "بعد از چند ماه وقت و مطالعه در این انقلاب" به نشر ارزیابی خود دست زده اند. موضع گیری توفان هم، انطوری که از سرمقاله دوره جدید آن پیدا است، مسیو به "نشست هائی چند" و "ایجاد همگونی در میان کادرهای خود" بوده است.

بهر صورت باید خشنود بود که هم نویسندگان جزوه و هم نویسندگان توفان با سنگین رابمنزل رسانده اند. باید بانها، مخصوصاً به نویسندگان توفان، این ارتقا معنوی را تبریک گفت.

ما هم بنوعیه خود میخواستیم درباره "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین" صحبت کنیم. بمنظور تسهیل کار، زمینه بحث را جزوه و مقاله موصوف قرار میدیم. ولی قبلاً تذکراتی را در این باره لازم میدانیم.

### یک ارزیابی عمومی از دو ارزیابی

نخست نگاههای عمومی و اجمالی به دو ارزیابی مورد بحث بیفتیم. ساختمان این دو ارزیابی را بررسی کنیم. این کار برای بحث ما هم لازم و هم مفید است.

خصوصیت اساسی این دو ارزیابی اینست که از همان لحظه نخست از مقابله با حوادث مشخصی که در چین میگذرد، شتابزد و هراسان گریخته و به جان پناه انتزاعات و تعمیمات "تئوریک" پناه بردند. گریز از شخص به مجرد، از واقع به واهی و سنکرگفتن در پس احکام انتزاعی مغلق، ثابت نشده و غلط، شیوه ایست که در هر دو ارزیابی، از آغاز تا پایان، با پیگیری دنبال شده است.

آنها این شیوه بحث را بی دلیل انتخاب نکرده اند. اگر از "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین" بتوان دفاع کرد تنها از این راهست - لاغیر - فقط از برج عاج توهمات کاذب و با استفاده از شیوه های غیر علمی و سفسطه آمیز منطق صوری میتوان این وظیفه سنگین را اجرا کرد. غیر از آن ممکن نیست.

انتزاع مفاهیم اجتماعی فقط از راه برخورد با پدیدهای مشخص اجتماعی، کشف بستگیهای متقابل

(۱) در این مقاله بمنظور اختصار، نویسندگان جزوه "درباره انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین" را همه جا "نویسندگان جزوه" خواهیم نامید.



درونی و اساسی این پدیده ها و جمع بندی و تدوین این مناسبات بشکل احکام مشخص، ممکنست. انتزاعاً که بدین ترتیب حاصل میشود، مفتاح برخورد با پدیده های اجتماعی مشخص تازه، در مقیاس وسیع تر و سطح عالتر، و مبداء استخراج انتزاعات نوین غنی تر و جامع ترست. اینگونه انتزاع جنبه علمی دارد، پژوهش علمی را تسهیل می کند و راه تکامل معرفت و ارتقاء دانش را می گشاید. ولی راه معکوس یعنی انتزاع منتزع، و تجرید مجرد، یک شیوه مرتبا غیر مارکسیستی، غیر علمی و در خور جدل گران سوفاستاتی قرون وسطاست نه جویندگان روشن بین حقیقت.

وقتی از "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین" صحبت میکنیم، مقصود حوادث مشخصی است که از یکسال ونیم پیش در کشور مشخصی میگذرد. وقتی از سوسیالیسم، کاپیتالیسم، مبارزه طبقاتی، دیکتاتور پرولتاریا، و غیره و غیره صحبت میکنیم، مقصود ماسکول مشخص این مفاهیم در ارتباط با واقعیت انقلاب فرهنگی چین است نه شکل مجرد آنها. وقتی از "گارد سرخ" صحبت میکنیم، "گارد سرخ" در عالم توهم و وظائفی که در آن عالم انجام میدهد یا باید بدهد نیست، مقصود گارد سرخی است که در چین تشکیل شده است، ترکیب معین، هدفهای معین و شیوه های عمل معین دارد، و آثار عمل او هم بطور مستمر در جامعه چین آشکار میشود.

نویسندگان جزوه و توفان متأسفانه هر دو از برخورد مشخص با پدیده های مشخص "انقلاب فرهنگی" پرهیز کرده اند. در یک جمله باید بگوئیم که ارزیابی آنها خیلی "تئوریک" است! اگر محتوی سکولاستیک را از این دو ارزیابی حذف کنیم، جز چند برگ کاغذ سفید چیزی باقی نخواهد ماند.

#### I - برخی از مسائل ایدئولوژیک

مربوط به "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین"

#### ۱- مائوئیسم در "نبرد طولانی" برضد مارکسیسم

"انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین" برسیستم ایدئولوژیک معینی مبتنی است که "اندیشه مائوتسه تونگ" یا مائوئیسم نامیده میشود. با مائوئیسم باید بعنوان یک سیستم تفکر فلسفی و سیاسی که از مارکسیسم - لنینیسم فراروید، ولی در شرائط مشخص اجتماعی - اقتصادی چین بتدریج تغییر ماهیت داده است برخورد کرد. خود مائوئیست ها مدعی هستند که "اندیشه مائوتسه تونگ" عالترین درجه تکامل مارکسیسم - لنینیسم در عصر حاضرست. این ادعا صحیح نیست. حقیقت اینست که مائوئیسم، با اینکه از سرچشمه ماتریالیسم دیاکتیک و ماتریالیسم تاریخی آب میخورد، در جریان تحول خود، روز بروز از این سرچشمه دور میشود و بشکل یک سیستم فلسفی و سیاسی مستقل تظاهر میکند. در تحول مائوئیسم، هم از نظر تئوریک و هم از نظر پراتیک، "انقلاب فرهنگی" کنونی را باید نقطه تحولی بشمار آورد.

در یکسال ونیم اخیر هیچ اثر تازه ای از مائوتسه تونگ منتشر نشده است. ولی تأییدی که درباره بخش معینی از آثار گذشته او بکار میرود و تکیه ای که روی منقولات معینی از او گذاشته میشود، جهت عمومی تحول مائوئیسم و دور شدن تدریجی آنرا از آموزش مارکس - لنین بخواهی نشان میدهد. در آثار گذشته مائوتسه تونگ هسته هایی از آنچه امروز مائوئیسم نامیده میشود وجود داشت، ولی این هسته ها، نه از نظر کیفی و نه از نظر کمی، نقش تعیین کننده در آثار او نداشتند. ولی امروز آنچه مورد توجه اساسی است، همین هسته ها است. این هسته ها را با دقت بیرون میکشند، صیقل میدهند، و در سیستم تازه ای بهم مرتبط میکنند.

مائوئیسم بعنوان یک سیستم هنوز کاملاً شکل نکرده و حدود و ثغور آن کاملاً معین نشده است. ولی از هم اکنون میتوان جهات تقریبی تکامل و سیر افتراق آمیز آنرا از مارکسیسم با وضوح دید.

از نظر فلسفی مائوئیسم بتدریج از ماتریالیسم دیاکتیک و ماتریالیسم تاریخی در می‌شود و هسته‌ها متافیزیک و ایدئالیسم در آن رشد میکند.

از نظر سیاسی مائوئیسم بطور کلی بر پایهٔ ناسیونالیسم قرار دارد نه انترناسیونالیسم و جنبهٔ انترناسیونالیسم گذشتۀ مائوئیسم بسرعت در گرداب ناسیونالیسم غرق می‌شود. سوسیالیسم مائوتسه دوتک پسا سوسیالیسم علمی مارکس - لنین تفاوت فاحش دارد و جهات اتوتیک سوسیالیسم ماقبل مارکس در آن بسرعت رشد میکند.

از نظر پراتیک مائوئیسم بسرعت ارتباط خود را با تئوری حزب کارگری طراز نون لنین، هانی سازمانی و شیوه‌های مبارزهٔ آن قطع میکند و زمینهٔ ایجاد حزب تازه‌ای را فراهم می‌سازد که بر اساس تازه‌ای مبتنی است.

مائوئیسم در پراتیک انقلابی به "ولوتاریسم" ، آوانتوریسم و قهر نظامی مقام والائی می‌دهد و در سیر تحول خود مقولات اجتماعی - سیاسی - اقتصادی را یکی پس از دیگری با ایند و مفهومی بر می‌کند. نبردی که اکنون در چین می‌گذرد، نبرد میان سوسیالیسم و کاپیتالیسم ، میان دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی نیست ، بلکه نبرد میان مائوئیسم و مارکسیسم است. هدف استقرار قدرت مطلقۀ مائوئیسم و ریشه کن کردن هرگونه مانع ایدئولوژیک ، سیاسی و سازمانی در قبال آنست.

مائوتسه تونگ رجلی است که بخش بزرگی از زندگی خود را در میدان نبرد مسلح گذرانده است. او مسائل مبارزهٔ سیاسی را غالباً در مقطع نظامی طرح و حل میکند. او در نبرد برای تسخیر کامل قدرت حزبی و دولتی و استقرار کامل هژمونی مائوئیسم ، استراتژی و تاکتیک خود را تعیین کرده است. "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی" مجموعهٔ این استراتژی و تاکتیک در مرحلهٔ کنونی است.

نیروی ضربه‌ای مائوتسه تونگ در این نبرد : گارد سرخ ، نیروی احتیاط : ارتش آزاد بیخشم ملی و هدف : تسخیر تمام مواضع حزبی و دولتی است. استراتژی نبرد ، استراتژی "نبرد طولانی" است. گفتیم "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی" عبارتست از مجموعهٔ استراتژی و تاکتیک یک نبرد طولانی برای احراز قدرت مطلقه در چین. ولی از نظر مائوئیسم ، این فقط مرحلهٔ اول نبرد است. "انقلاب فرهنگی" در صورت پیروزی باید جستگاه مائوئیسم برای احراز سیادت در آسیا و سپس در سراسر جهان قرار گیرد. مائوئیسم در اجرای "نبرد طولانی" خود در هر مرحله دارای توجیهاات ایدئولوژیک مهینی است. این توجیهاات ، با اینکه صیغهٔ مارکسیستی دارند، ولی در حقیقت از زرادخانهٔ مائوتسه تونگ بیرون آمده اند و سلاح نبرد آنند.

در تحلیل "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی" بررسی بخشی از این توجیهاات ایدئولوژیک که با حادثۀ مورد بحث ارتباط مستقیم دارند، ضروریست.

## ۲- مائوئیسم ، طبقه و مبارزهٔ طبقاتی

"انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین" از نظر تئوریک به حکم زیرین تکیه میکند :  
 "پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست می‌آورد، طبقات مالکان و بورژوازی را سرنگون میکند ، ولی این طبقات سرنگون شده از بین نمیروند، زیرا یک طبقهٔ اجتماعی تنها با از دست دادن موضع سیاسی و مالکیت بروسائل تولید از میان نمیروند (تکیه روی کلمات از دون) فقط از طبقهٔ حاکم به طبقهٔ تابع تبدیل میشود و مناسبات تولیدی گذشتهٔ خود را از دست میدهد" (۱)

این يك حكم کلی است که نخست باید آنرا در مقطع کلی مطرح کرد. آیا این حکم با آموزش مارکس -  
لنین در باره طبقات اجتماعی مطابقت دارد ؟ مطابقت ندارد.  
چرا ؟

زیرا طبقه در مارکسیسم تعریف خاصی دارد. جامع ترین تعریف طبقه را لنین بشکل زیرین بدست  
داده است :

" طبقات گروههای عظیمی از مردم هستند که برحسب موضع خود در يك سیستم اجتماعی  
از نظر تاریخی معین، برحسب مناسباتشان با وسائل تولید ( که اکثرا در قوانین تصریح  
و تدوین شده است )، برحسب نقشی که در سازمان دادن کار اجتماعی و بالنتیجه  
شیوه تحصیل و میزان سهمی که از ثروت اجتماعی بدست می آورند، از یکدیگر متمایزند ( ۱ )  
در مارکسیسم ضابطه اساسی تمایز طبقات از یکدیگر نوع ارتباط آنها با وسائل تولید اجتماعیست.  
در ارتباط با تکامل نیروهای مولده است که طبقات اجتماعی بوجود می آیند، از هم متمایز میشوند و با هم  
بمبارزه برمیخیزند. اگر طبقه معینی مقام معین خود را در تولید اجتماعی از دست بدهد، دیگر آن طبقه معینی  
نیست. یا بعنوان طبقه از میان میرود، یا برحسب موضع جدید خود در تولید اجتماعی به طبقه جدیدی  
تبدیل میشود. مثلا اگر در جامعه سرمایه داری، پرروازی که طبقه معینی است و در ارتباط معین با وسائل  
تولید و بهره گیری از ثروت اجتماعی پرروازی نماید، میشود، از مالکیت وسائل تولید و حاکمیت سیاسی  
همراه آن محروم شود، الزاما و بالنتیجه عنوان طبقه پرروازی از آن سلب میشود.  
این تنها انقلاب سوسیالیستی نیست که طبقاتی را بعنوان طبقه از میان میرود. انقلابهای پرروازی  
قرن گذشته اروپا که هدف آنها سرنگون کردن قعود الیسم بود، هر یک بنوعی خود و در مقیاسهای متفاوت  
یا قعود الیسم را بنیاد کردند یا قدرت اجتماعی - سیاسی آنها بشدت تضعیف نمودند.

نه تنها انقلابهای اجتماعی، بلکه حتی فرم های رادیکال هم میتوانند طبقاتی را بتدریج منهدم  
کنند و طبقات جدیدی را جای آنها بنشانند. بعد از جنگ دوم جهانی در پاره ای از کشورهای فرم های  
رادیکال ارضی قعود الیسم را بعنوان يك طبقه، یا منهدم کرد و یا در سراشیب آنها دم اقتده است.  
نکته اساسی اینست که طبقه يك مقوله اجتماعی - تاریخی است، نه يك مقوله ثابت و مطلق. در  
جریان تکامل اجتماعی، طبقاتی بوجود می آیند و از میان میروند. وجه مشخص اساسی آنها ارتباط معین  
با وسائل تولید است لاغیر. اگر این وجه مشخص اساسی را از تعریف طبقه حذف کنیم، تصویر طبقاتی جامعه  
چنان مخشوش، متغیر و سیال خواهد شد که دیگر هیچگونه بررسی علمی و عینی آن ممکن نخواهد بود. و  
در حقیقت مائوئیسم بابیان حکم بالا در همین راه گام میگذارد.  
میگویند " یک طبقه اجتماعی تنها با از دست دادن موضع سیاسی و مالکیت برو وسائل تولید از میان  
نمیرود. فقط از طبقه حاکم به طبقه تابع تبدیل میشود."

این يك تعریف غیر مارکسیستی و غیر علمی از طبقه است. در مارکسیسم حاکمیت و تابعیت بعنوان  
مفاهیم مجرد مطرح نیست. طبقه حاکم باین دلیل طبقه حاکم است که مالکیت برو وسائل تولید و در نتیجه  
قدرت سیاسی در اختیار اوست. طبقه محکوم باین دلیل طبقه محکوم است که از مالکیت وسائل تولید و  
قدرت سیاسی محروم است. اگر مالکیت وسائل تولید و قدرت سیاسی از پرروازی سلب شود، طبقا پرروازی  
بعنوان يك طبقه اجتماعی زائل میشود، دیگر طبقه ای وجود ندارد که حاکم باشد یا تابع.  
اگر دنبال تعریف مائوئیستی طبقه برویم نتیجه چه میشود ؟ نتیجه این میشود که مثلا در يك جا

سوسیالیستی طبقه ای وجود دارد که مالک وسائل تولید نیست، سرمایه هم ندارد، حاکمیت سیاسی هم ندارد، با وجود این بورژوازی است. فرق این بورژوازی با بورژوازی صاحب وسائل تولید، سرمایه و حاکمیت سیاسی اینست که آن طبقه حاکم بود، این طبقه تابع. مثال دیگر زمین: در یک جامعه فتودال ممکن است مالکیت فتودالی حذف شود، حاکمیت سیاسی فتودالها هم منهدم کرد، ولی با وجود این فتودالها فتودال باقی بمانند. تفاوت فتودالهای بی زمین با زمین دارد آنست که آنها طبقه حاکم اند، اینها طبقه تابع.

این تعریف از بیخ و بن با آموزش مارکس - لنین درباره طبقات تیان دارد. تاریخ هرگز طبقه ای بنام بورژوازی، بدون مالکیت وسائل تولید، بدون سرمایه و بدون حاکمیت سیاسی بیاد ندارد. چنین طبقه ای فقط در عالم احلام و اضغاث میتواند وجود داشته باشد.

بر اساس تعریف مائوتسی مشخص طبقات اجتماعی از یکدیگر، موضع معین آنها در ارتباط با تولید اجتماعی نیست، بلکه نحوه تفرق آنهاست. بعبارت دیگر طبقات اجتماعی نه بر حسب ضابطه عینی، بلکه بر حسب ضابطه ذهنی از هم جدا میشوند. اگر این تعریف مورد قبول قرار گیرد، باسانی میتوان بورژوازی را با پرولتاریا و متقابلاً پرولتاریا را با بورژوازی اشتباه کرد. اگر این تعریف قبول شود، باسانی میتوان انگیزه عینی و عقلی مبارزه طبقات را ندید و بر حسب انگیزه های ذهنی و سطحی به تعیین دست و دشمن در مبارزه اجتماعی پرداخت و مبارزه را به پروتگاه کشاند.

همانطور که گفتیم ضابطه اساسی تشخیص طبقات اجتماعی از یکدیگر، ارتباط آنها با وسائل تولید است نه نحوه تفرق آنها. همه میدانیم که در دوران تسلط فاشیسم در آلمان اکثریت طبقه کارگر آلمان فریب خورد و به پشتیبانی از فاشیسم برخاست. ولی با وجود این پرولتاریای آلمان پرولتاریای واقعی ماند، زیرا در دوران تسلط فاشیسم نحوه ارتباط او با وسائل تولید تغییر نکرد. پرولتاریای فرانسه هم که با پرولتاریای گمراه شده آلمان می جنگید، باز پرولتاریا بود.

مارکسیست ها در تحلیل طبقاتی جامعه به ضابطه عینی تکیه میکنند، زیرا در آخرین مرحله بعد از گذشتن از انواع فراز و نشیب ها و زیر و بم ها آنچه میتواند یک طبقه اجتماعی را با سوسیالیسم یا آنسوی سنگسار سوق دهد، ارتباط او با وسائل تولید و سهم او از ثروت اجتماعی است. در طول تکامل حوادث سرانجام این عامل است که عوامل دیگر را میبرد و راه را برای سوق طبقه کارگر بموضع مترقی و ضد سرمایه داری میکشاند. سلب مالکیت وسائل تولید و حاکمیت سیاسی از بورژوازی تنها بورژوازی را بعنوان طبقه از میان میبرد، بلکه پرولتاریا هم جای خود را به طبقه کارگر آزاد میدهد. بورژوازی و پرولتاریا دو مقوله تاریخی جامعه سرمایه داری هستند که بشکل سلبی و اثباتی یکدیگر را سلب و اثبات میکنند. در جامعه سرمایه داری وجود بورژوازی مستلزم وجود پرولتاریا و عدم بورژوازی مستلزم عدم پرولتاریاست. ولی اگر سرمایه داری بدون وجود طبقه کارگر امکان پذیر نیست، پرولتاریا در عمل ثابت نموده است که میتواند جامعه ای بدون سرمایه دار و طبقه بورژوا وجود آورد.

### الف - سرنوشت طبقات و مبارزه طبقاتی در تجربه اتحاد شوروی

در پرتو توضیحات بالا به تجربه اتحاد شوروی نخستین کشور سوسیالیستی جهان، درام مبارزه طبقات توجه کنیم:

در اتحاد شوروی دوران گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم از پیروزی انقلاب اکتبر آغاز و به ختم موفقیت آمیز دو مین برنامه پنجساله پایان می یابد. "بیان سرنوشت دوم پنجساله، پایان دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را مشخص کرد." (۱)

(۱) تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، بنیان انگلیسی، مورخ ۱۹۶۰، صفحه ۵۰۸

کنگرة هیچد هم حزب کومنیست اتحاد شوروی (۱۹۳۹) سراسر دوران گذار را بد و فاعصد ه تقسیم میکند :

" فاز اول : دوره ایست که از انقلاب اکثر شروع و به انحلال طبقات استثمارگر خاتمه می یابد . ه د فاعصد این دوره عبارت بود از درهم شکستن مقاومت طبقات سرنگون شده ، ایجاد سازمان تدافعی کشور در مقابل حملات مد اخله جویان مسلح ، احیا صنایع و کشاورزی ، آماده نمودن شرایط برای محو عناصر سرمایه داری . . .

فاز دوم : این دوره ایست که از انحلال عناصر سرمایه داری شهرود ه شروع و به پیروزی کامل سیستم سوسیالیستی و تصویب قانون اساسی (۱۹۳۶) خاتمه می یابد . (۱) (تکیه روی کلمات زیر) استالین راهنیز مائوئیست هاد رزمه " روزیونیست های معاصر " و " هواداران احیا سرمایه داری " نشود ه اند . استالین در سال ۱۹۳۶ هنگام تصویب قانون اساسی جدید اتحاد شوروی نخست ایسن سوال را مطرح میکند که معنی پیروزی کامل سیستم سوسیالیستی (بعبارت دیگر پایان دوره گذار) چیست و چنین جواب میدهد :

" معنی آن اینست که استثمارگر از فرد د یگر محو و نابود گردیده و مالکیت سوسیالیستی برآلات و ابزار تولید بمنزله اساس استوار جامعه شوروی پابرجا گشته است . (۲) بدین ترتیب استالین پایان دوران گذار را بر حسب ضابطه معنی یعنی ارتباط طبقات با وسائل تولید تعیین میکند . و این تهاطرح مارکسیستی مطلب است .

اما وقتیکه مالکیت سوسیالیستی وسائل تولید برقرار شد ، وضع طبقات اجتماعی چه میشود ؟ آیا طبقات استثمارگر باقی میمانند و فقط به طبقه تابع بدل میگردد ؟ نه . مارکسیست ها با اینگونه طرح مطالب نمیتوانند موافق باشند . این طبقات از بین میروند . استالین در گزارش خود میگوید :

" برطبق تغییراتی که در رشته اقتصاد پات (تکیه روی کلمات از د . ن) اتحاد جماهیر شوروی روی داده ترکیب طبقاتی جامعه مانیز تغییر کرده است . چنانکه میدانیم طبقه ملاکین در نتیجه خاتمه پیروزمندان جنگ داخلی از بین برده شد . آنچه مربوط بسایر طبقات استثمارکننده است ، آنها هم در سرنوشت طبقه ملاکین سهیم گردیدند : طبقه سرمایه دار از رشته صنایع رخت برست ، طبقه کولاک از رشته کشاورزی رخت برست ، بازرگانان و سفته بازان از رشته گردش کالا رخت برستند .

با این ترتیب تمام طبقات استثمارکننده از بین رفتند .

طبقه کارگر برجای ماند

طبقه دهقان برجای ماند

روشنفکران برجای ماندند . (۳)

در اینجای بدستی سخنی هم از تبدیل طبقه حاکم به طبقه تابع ، از نفا طبقه استثمارگر ، در صورت محروم کردن او از وسائل استثمار (وسائل تولید) و غیره در میان نیست و نمیتواند هم باشد . اینست برخورد مارکسیستی با مسئله طبقات اجتماعی ، مبارزات طبقاتی و پیروزی زوال طبقات و آنست برخورد غیر مارکسیستی و مائوئی با همین امر .

(۱) مسائل لنینیسم . چاپ مسکو ، بزبان فارسی . سال ۱۹۴۹ ، صفحه ۹۳۹ - ۹۴۰

(۲) همانجا ، صفحه ۷۷۹

(۳) همانجا ، صفحه ۷۷۹ - ۸۰۰

## ب- ارزیابی سیستم های اجتماعی بر حسب ضابطه ذهنی

ماتویست در خلط محبت به تحریف مفهوم مارکسیستی طبقات اجتماعی اکتفا نمیکند، بلکه اینکار را به ارزیابی سیستم های اجتماعی هم بسط میدهد. همانطور که در تشخیص طبقات اجتماعی، نحوه ارتباط آنها با وسائل تولید مطرح نیست، در تشخیص سیستم های اجتماعی هم سیستم مناسبات تولیدی آنها نقشی ندارد.

ماتویست هاد عیند که یوگوسلاوی یک کشور سرمایه داری است نه سوسیالیستی. این ادعا از کجا ناشی میشود؟ از بررسی سیستم اقتصادی - اجتماعی یوگوسلاوی؟ نه از این بررسی چنین نتیجه ای حاصل نمیشود و نمیتواند بشود. زیرا وجود بخش های مختلف اقتصادی (بخش سوسیالیستی، مختلط و خصوصی) در یک کشور سوسیالیستی بعد از اینکه طبقه کارگر قدرت سیاسی را بدست گرفت، حتی در یک دوره طولانی، نه تنها عجیب نیست، بلکه کاملاً طبیعی است. معکوس آن: عجیب و غیرطبیعی است. این پروسه در اتحاد شوروی بعد از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر و در تمام دموکراسیهای توده ای اروپا وجود داشت، وهم اکنون هم در بعضی از این کشورها وجود دارد. در خود چین هم وجود داشته است و دارد. در یوگوسلاوی هم چنینست.

مکنست با این نظر یا آن نظر، با این سیاست یا آن سیاست جامعه کومنیستهای یوگوسلاوی مذاکره میکند. میتوان با آن مبارزه کرد، ولی نمیتوان سیستم اجتماعی یوگوسلاوی را بدست آورد، بر حسب ضابطه ذهنی سیستم سرمایه داری نامید.

ماتویست ها اینطور استدلال میکنند:  
 "تمام مارکسیست - لنینیست ها معتقدند که یوگوسلاوی یک کشور سوسیالیستی نیست" چرا؟ بلافاصله در جمله بعد توضیح میدهند، زیرا: "در اردن سه رهبری جامعه کومنیستهای یوگوسلاوی - مارکسیسم - لنینیسم و مردم یوگوسلاوی خیانت کرده و مبارتت از مرتدین جنبش بین المللی کارگری و غلامان امپریالیسم" (۱)

در اینجا ضابطه عینی، یعنی بررسی تولید و مناسبات تولیدی در یوگوسلاوی ملاک اعتبار نیست، بلکه اختلاف ایدئولوژیک ملاک اعتبار است. بر این اساس است که میتوان کشوری را سوسیالیستی یا سرمایه - داری نامید!

یک نمونه دیگر:

ماتویست هاد عیند که "در اتحاد شوروی سرمایه داری احیا شده و دیکتاتوری بورژوازی برقرار گردیده است". مستند این ادعای پیاوه اندریاوه چیست؟ چیزی جز اختلاف ایدئولوژیک و سیاسی موجود میان حزب کومنیست اتحاد شوروی و ماتویست های حزب کومنیست چین نیست. در اینجا هم ضابطه ذهنی ملاک ارزیابی است نه ملاک عینی.

تشریحین های قهار چینی توجه ندارند که احیا سرمایه داری در یک کشور مستلزم احیا مناسبات تولیدی سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری بورژوازی، مستلزم وجود بورژوازی است. در جامعه ای که مناسبات تولیدی سرمایه داری سالهاست در آن وجود ندارد، بورژوازی در آن وجود ندارد، نمیتواند سرمایه داری و دیکتاتوری بورژوازی وجود داشته باشد. این ساله بانثفا موضوع است.

مکن است با در اقتصاد سوسیالیستی شوروی این ایراد یا آن ایراد کوچک یا بزرگ را گرفت، این عیب یا آن نقص را مطرح کرد. این کاریست که در خود اتحاد شوروی دائم میشود. ولی با استدلال هیچیک از این ایرادات نمیتوان یک سیستم اجتماعی را که در آن مناسبات تولیدی سوسیالیستی حاکمیت مسلم دارد، یک سیستم سرمایه داری نامید. کسیکه چنین ادعائی کند، یا سفیه است، یا خود را به سفاهت

زده است ، یا مغرض است . شق دیگری وجود ندارد .

همه از اختلاف ایدئولوژیک و سیاسی اکثریت قریب بتمام احزاب کارگری با ماونیست های چینی اطلاع دارند . ولی تاکنون حتی یک حزب کمونیست و کارگری مارکسیست - لنینیست در یک مورد مدعی نشده است که چین یک کشور سرمایه داریست . یک حزب نگفته است که آلبانی یک کشور سرمایه داریست . زیرا ضابطه بررسی مناسبات تولیدی در کشور معین است ، نه عوامل ذهنی و عقیدتی .

### ج - مفهوم محوطقات

معنی محوطقات اجتماعی در پروسه مبارزه طبقاتی، محوایدئولوژیها، آداب و عادات آنهاست . یک طبقه اجتماعی را بعنوان طبقه میتوان با النسبه با سرعت از میان برد، ولی آنها را ایدئولوژیها، آداب و عادات آن یک پروسه طولانی است .

ولی نکته اساسی اینست که وجود یک طبقه اجتماعی را ایدئولوژی، آداب و عادات آن تعیین نمیکند بلکه ارتباط معین آن با تولید اجتماعی تعیین میکند . در سال ۱۹۳۶ هنگامیکه در اتحاد شوروی گفته شد که بورژوازی، ملاکین و کولاکها بعنوان طبقه از میان رفته اند، بهمین مفهوم بود لاغیر . درغیراینصورت متصور نبود که در طول ۲۰ سال، ایدئولوژی، آداب و عادات طبقات استثمارگر در جامعه شوروی از میان رفته باشد .

آیابقای مدت ایدئولوژیها، آداب و عادات طبقات استثمارگر که بعد از محو آنها در جامعه سوسیالیستی باقی میماند، یک امر کم اهمیت است ؟ نه . بسیار مهم است . بسیار خطرناکست . زهر هلاکلی است که باید پاد زهر آنرا جست . مخصوصا در شرایط کنونی که سیستم سرمایه داری جهانی بهزواروسیه آنرا تقویت میکند این امر اهمیت اساسی پیدا میکند . ولی لزوم این مبارزه مطلقا مجوز تحریف و تقلیب مفاهیم اجتماعی نیست . باید برای رفتن که به پیروزی در این عرصه نبرد منجر شود نه بالعکس . در این مورد باید گفت که تئورسین های چینی سرنارا از سرگشادش بدست گرفته اند .

### د - درباره کیفیت و کمیت مبارزه طبقاتی در دوران گذار

آیداردوران گذار سرمایه داری به سوسیالیسم ، مبارزه طبقاتی تشدید میشود ؟ باین پرسش، فقط در ارتباط مستقیم با شرایط مشخص کشوری که در آن دوران گذار طی میشود، میتوان پاسخ داد . نمونه اتحاد شوروی را مورد توجه قرار دهیم .

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر در نخستین مرحله خود تقریبی در گذشت و حکومت موقت بورژوازی و ملاکین پشتیبان آن ، پیش از آنکه بجنبند، از اریکه قدرت ساقط شدند . ولی مقاومت آنها بطور نهائی درهم شکسته نشد . بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب جنگهای داخلی همراه با اخله مسلح خارجی آغاز شد و طبقات ارتجاعی شکست خورد . به شدت ترین مقاومت در قبالت حکومت نین شوروی دمت زدند . این مقاومت با جنگهای خونین، با قتل و غارت ها و حرق و نهب های کم نظیر همراه بود و تا سال ۱۹۲۴ بطول انجامید . در مورد اتحاد شوروی بی شک باید گفت که مقاومت ارتجاع بعد از پیروزی انقلاب و در دوران گذار برتاب شد و تراز دوران پیش از انقلاب بود . است .

در این نده تردید نیست که بعد از پیروزی انقلاب ، تحول سوسیالیستی همراه با شدت تسریع مبارزات طبقاتی است . اینجا است که باید اصل " که - که را " بطور قطع حل شود . در این دورانست که پرولتاریای پیروزمند برای بشهرساندن پیروزی خود راهی جز استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بود . هم شکستن مقاومت طبقات شکست خورد و ولی منهدم نشده ندارد . نین در این باره میگوید :

" دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه طبقاتی پرولتاریائی است که پیروز شده ، قدرت سیاسی را

بکف آورد ، بر ضد بهره‌روازی که با وجود شکست خوردن منهدم نشد ، محو نشد و دست از مبارزه نکشید است . دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه طبقاتی بر ضد بهره‌روازی است که مقاومت خود را تشدید کرده است .<sup>(۱)</sup>

ولی آیا در تمام کشورهای رنجام شرایط ، در دوران گذار مقاومت طبقات استعمارگر شکست خوردند ؟ تشدید خواهد شد ؟ آیا در همه جانمونه اتحاد شوروی تکرار خواهد کرد ؟ تجربه دوران گذار در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی دیگر این امر را تأیید نمیکنند .  
نوعه چین را بگیریم :

جمهوری توده ای چین در سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۰ تأسیس شد و از سالهای ۱۹۵۰-۱۹۵۱ دوران گذار در این کشور آغاز گردید . ولی در آنجا مقاومت طبقات استعمارگر شکست خورد ، ولی منهدم نشد ، باند از اتحاد شوروی شدیدی نبود . در آنجا مبارزه طبقاتی بچنگ داخلی بدل نگردید . در سایر کشورهای سوسیالیستی هم کم و بیش همین وضع دیده میشود . علت این وضع آن نیست که مثلا سرمایه داری پرولتاریا چین یا بهره‌روازی کشورهای اروپای شرقی کمتر از بهره‌روازی روسیه بحفظ قدرت سیاسی و امتیازات اقتصادی خود علاقمند بودند . علت آنست که این کشورها دوران گذار را در شرایطی نوین ، در شرایط پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و وجود یک قدرت عظیم سوسیالیستی گذراندند و پشتیبانی مادی و معنوی اتحاد شوروی عامل مهمی در تسریع پیروزی انقلاب و ایجاد و تحکیم سیستم سوسیالیستی در این کشورها بوده است .

بهر صورت ، ارزیابی کیفیت و کمیت مبارزه طبقاتی در دوران گذار ، در هر کشور مشخص ، مستلزم بررسی مشخصی است . هنگامیکه در این باره صحبت میکنیم باید بهینیم که :  
انتقال قدرت دولتی در چه کشور ( با چه ترکیب مشخص طبقاتی ، چه تناسب کمی و کیفی میان نیروهای طبقاتی ، چه سنت های مبارزه طبقاتی ) بچه شکل ( مسلح ، غیر مسلح ، مبارزه طولانی مسلح ) در چه شرایط ( تناسب نیروهای انقلابی و ضد انقلابی بین المللی ) انجام شده است . گذشته از آن باید دید که کشور مفروض در چه مرحله از گذار به سوسیالیسم است . امر سلب مالکیت و وسائل از بهره‌روازی ، ضبط و مصادره املاک قنود الهی و مالکین بزرگ و شکستن ماشین دولتی در چه مرحله است . علاوه بر این باید دید سازمانهای سوسیالیستی جانمین آنها در شهرود در چه حالتند ، تا کجا قوام گرفته اند ، تلقی توده های مردم از انتقال قدرت دولتی چیست و غیره . فقط با توجه باین عوامل و محاسبه مشخص آنهاست که میتوان بطور مشخص در باره کمیت و کیفیت مبارزه طبقاتی در دوران گذار صحبت کرد .

#### ه - کمیت و کیفیت مبارزه طبقاتی ، بعد از پایان دوره گذار

آیا بعد از پایان دوران گذار مبارزه طبقاتی در سیستم سوسیالیستی پیروزمند تشدید خواهد شد ؟ استالین در سال ۱۹۳۷ یعنی بعد از پایان دوران گذار و تصویب قانون اساسی جدید شوروی این مسئله را مطرح کرد که " مبارزه طبقاتی بخواهات احراز موفقیت در ساختن سوسیالیسم ناگزیر حدت خواهد یافت " . این دعوی استالین درست نبود ، زیرا در اتحاد شوروی ۱۹۳۷ مانی اجتماعی - اقتصادی - سیاسی تشدید مبارزه طبقاتی وجود نداشت .  
سوسلوفد رگزارش مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۶۴ خود به پانوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در این باره چنین میگوید :



" این تئوری بطوری که میدانیم دستاویزی شد برای توجیه ناهنجارترین موارد نقض قوانین سوسیالیستی. حزب کمونیست اتحاد شوروی باین جریان پایان داد و در آینده هرگز تکرار آنرا اجازه نخواهد داد."

این همان راهیست که اکنون مائوتسه تونگ برای سرکوب مخالفین سیاسی خویش در پیش گرفته است. این همان راهیست که طبق توصیه های مائوتسه تونگ باید تمام احزاب کمونیست و کارگری بهیچا ولی تجارب گذشته تلخ و اندوهبار است. احزاب کمونیست و کارگری جهان مسلماً بتوصیه های مائوتسه تونگ ترتیب اثر نخواهند داد.

### و - طرح مطلب در مقطع خاص چین

وضع جامعه چین در شرایط کنونی از لحاظ طبقات بر چه منوال است؟ جامعه چین در چه مرحله از دوران گذار است؟ ایاد روان گذار به پایان رسیده است؟ پاسخ دادن باین پرسشها بعلت فقدان اسناد و آمار موثق و دقیق دشوار است. حزب کمونیست چین سالهاست که از انتشار هرگونه سند مشخص درباره تحول اجتماعی - اقتصادی جامعه چین خودداری کرده است.

در سال ۱۹۵۷ مائوتسه تونگ چنین میگفت:

"کشور ما در گذشته هیچگاه مانند امروز متحد نبوده است. ششصد میلیون افراد کشور برهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست آن چون یک تن واحد در کار عظیم ساختمان سوسیالیسم اند." (۱)

در سال ۱۹۵۸ در قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست چین درباره "جهش بزرگ" و "کمون توده ای" (مورخ ۲۹ اوت ۱۹۵۸) چنین میخوانیم:

"از قرار معلوم عملی ساختن کمونیسم در کشور ما دیگر کار آینده در نیست."

در سال ۱۹۶۰ لئوشائوچی چنین میگوید:

"ما سرمایه داری را بنحو کامل در مالکیت وسائل تولید نابود کرده ایم، عوامل بهره را در پیچابه افراد زحمتکش که از سترنج خود زندگی میکنند، بدل خواهیم کرد." (۲)

این منظره ایست که رهبران حزب کمونیست چین در گذشته مطرح میکردند. از یکسال ونیم پیش سرتاپای این منظره عوض شده است. دیگر ۶۰۰ میلیون مردم چین یک تن واحد نیستند. دیگر نه تنها ساختمان کمونیسم مطرح نیست بلکه ساختمان سوسیالیسم هم قرنهای طول می انجامد. دیگر نه تنها "عوامل بهره را" رانمی توان به "افراد زحمتکش" بدل کرد، بلکه عوامل بهره را در حزب، دولت، ارتش و غیره رخنه کرده و قدرت را بدست گرفته اند.

این دو منظره کاملاً متفاوت و هردو از واقعیت دور است. اما واقعیت چیست؟

واقعیت اینست که جمهوری توده ای چین هنوز دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را کاملاً به پایان نرسانیده است. هنوز عناصر سرمایه داری در تولید صنعتی و کشاورزی چین وجود دارند. در چین امروز بیش از یک میلیون سرمایه دار وجود دارد که تاکنون بهره ای بهیچان ۵٪ بابت سرمایه گذاری خود از دولت دریافت میدارند. بیش از ۳۰ هزار نفر آنها بنا

Mao Tse-Tung, "On the correct handling of contradictin among (۱) the people", Peking Review, June 23, 1967, Nr, 26. P. 23

Ten glorious years, Peking 1960. P. 14

(۲)

مد یودر مؤسسات ملی شده کار میکنند و ماهانه ۳۰۰ تا ۴۰۰ د لار حقوق دریافت میدارند. به عده ای از این افراد سالانه ۲۰۰-۳۰۰ هزارد لار و حتی بیش از یک میلیون د لار بهره پرداخت میشود\* (۱)

آیا اینها از مبارزه طبقاتی دست برداشته اند ؟ حتماست برن داشته اند. ولی آیا مبارزه مائوسیستها برضد این افراد است ؟ واقعیات نشان میدهد که چنین نیست. امتیازات و مواضع این افراد تاکنون مورد کوچکترین تجاویز قرار نگرفته است. بالعکس این سران حزب و دولت چین هستند که هدف اصلی گروههای ضربتی مائوتسه تونگ هستند.

بعبارت دیگر مبارزه میان گروه مائوتسه تونگ و اپوزیسیون مبارزه میان پرولتاریا و سرمایه داری نیست، بلکه مبارزه میان مائوسیسم (سوسیالیسم خورد بهرژوائی و هقانی) و گروهی است که از مائوتسه تونگ و گروه او بعبارت بمواضع سوسیالیسم علمی نزد یکتوند.

با این ترتیب مبارزه ای که اکنون در چین میگذرد مانند هر مبارزه اجتماعی دیگر جنبه طبقاتی دارد، ولی نه آنطور که مائوسیستها مطرح میکنند. تحلیل شرائط مشخص اجتماعی - اقتصادی چین و بررسی مشخص حوادث "انقلاب فرهنگی" هیچیک ادعای مائوسیستهارا تایید نمیکند.

نتیجه بگیریم :

(۱) دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم با انقلاب سوسیالیستی آغاز و با استقرار مالکیت عمومی وسائل تولید صنعتی و کشاورزی و حل کامل پرئسیپ "که - که را" بفتح سوسیالیسم پایان می یابد.

(۲) با پایان دوران گذار، چون طبقات استثمارگر بعنوان طبقه معدوم شده اند، دیگر اطلاق عنوان طبقه تابع با آنها فاقد مفهوم علمی است.

(۳) افراد طبقات معدوم یاد رسای طبقات جامعه نوین حل میشوند، یا بعنوان افراد جداگانه باقی میمانند.

(۴) این افراد که هنوز حامل ایدئولوژی طبقات استثمارگرند، حتی بعد از پایان گذار، برای بازگشت تلاش میکنند. مبارزه باید ئولوژی ها، آداب و عادات آنها با توجه بآنکه نفوذ میتم سرمایه داری جهانی این ایدئولوژی ها، آداب و عادات را تشدید میکند وظیفه "مسلم هر حزب کمونیست و کارگری است".

(۵) کمیت و کیفیت مبارزه طبقاتی در دوران گذار فقط میتوان با توجه بشرائط مشخص کشور در حال گذار تعیین نمود.

(۶) بعد از پایان دوران گذار قاعدتاً مبارزه طبقاتی تشدید نمیشود، زیرا مبانی اجتماعی-اقتصادی آن وجود ندارد. ولی این احتمال محذوف نیست که حتی در این دوران نیز بقایای طبقات استثمارگر یا تکیه به میتم سرمایه داری جهانی و با استفاده از فرصت های مناسب دست به مبارزات تشدید بزنند.

### ۳- خصلت مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی

حکم دوم اساسی "انقلاب فرهنگی" چنینست :

"جامعه سوسیالیستی هنوز بر اساس انتا کونیسم طبقاتی (تکیه روی کلمات از دن) ساخته میشود و براساس دوران تاریخی سوسیالیسم (در اینجا سخنی از دوران گذار

سرمایه داری به سوسیالیسم در میان نیست ، بلکه در آن تاریخی سوسیالیسم مطرح است که بقول مائوتسه تونگ چند قرن بطول می انجامد . ( د . ن ) مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی ، میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری جریان دارد . مبارزه میان دو طبقه ، میان در راه تضاد عدله جامعه سوسیالیستی و نیروی محرکه پیشرفت آنرا تشکیل میدهد .<sup>(۱)</sup>

در اینجانبین ما با حکمی روبرو هستیم که با آموزش طبقاتی مارکس - لنین تطابق ندارد .  
مطلب را بسط دهیم :

در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم ، چون هنوز طبقات استثمارگر در جامعه وجود دارند ، ناچار میان آنها از یکسو و توده های زحمتکش از سوی دیگر تضاد آنتاگونیستی وجود دارد . در این امر کوچکترین تردید نیست . ولی حکم مائوتسه تونگ تنها ناظر بر این دوران نیست ، بلکه ناظر بر سراسر دوران تاریخی سوسیالیسم است . آیا در اینجاهم این حکم صادق است ؟ بحث در این نکته مارا به مطلب مهم تازه ای هدایت میکند .

### الف - آیا تضاد های جامعه سوسیالیستی آنتاگونیستی است ؟

تضاد اصلی جامعه سرمایه داری ، تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی مالکیت است . تظاهرات طبقاتی آن عبارتست از تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی ، و به بیان دیگر ، تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه داری . این تضاد دارای خصلت آنتاگونیستی است ، و پیروزی کامل یکطرف ، بطور قهری ، مستلزم شکست کامل طرف دیگرست . و در طرف این تضاد رانمیتوان با هم اشتی داد .

ولی در جامعه سوسیالیستی وضع از بیخ و بن دگرگون میشود . در پروسه دوران گذار منشأ اصلی این آنتاگونیسم یعنی آنتاگونیسم میان خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی مالکیت ، میان پرولتاریا و بورژوازی ، میان سوسیالیسم و سرمایه داری از میان میرود . در اینصورت چگونه میتوان مدعی بود که در جامعه سوسیالیستی تضاد آنتاگونیستی وجود دارد . و بالاتر از آن ، این آنتاگونیسم "نیروی محرکه آن را تشکیل میدهد" . آنتاگونیسم در جامعه سرمایه داری از آسمان نازل نمیشود ، بلکه محصول مناسبات تولیدی معین و ترکیب طبقاتی ناشی از این مناسبات است . وقتی نحوه این مناسبات از نظر کیفی عوض شد ، وجه تبع ترکیب طبقاتی محصول آن هم بشکل ماهوی دگرگون گردید ، قهرا آنتاگونیسم ناشی از آنها منحل میشود . لنین در یادداشت های خود زیر عنوان " نظریات اقتصادی بوخارین در باره دوران گذار مینویسد :  
" آنتاگونیسم و تضاد دوا مراما متفاوتند . در سوسیالیسم آنتاگونیسم ناپدید میشود ، ولی تضاد باقی میماند ."

این گفتار لنین حاوی حقیقت بسیار عمیقی است . آنتاگونیسم طبقاتی در سوسیالیسم ناپدید میشود ، زیرا مبانی اقتصادی - اجتماعی آن ناپدید میشود . تضاد باقی میماند ، زیرا مبانی اقتصادی - اجتماعی آن وجود دارد . نمیتوان به ماتریالیسم تاریخی معتقد بود و در عین حال این اصل را رد کرد .  
باز به تجربه اتحاد شوروی مراجعه کنیم :

در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگره هیجدهم بعد از پایان دوران گذار چنین گفته میشود :

" وجه تمایزی که جامعه شوروی نسبت به هرگونه جامعه سرمایه داری دارد اینست که

(۱) جزوه " انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریای چین " صفحه ٦ ( منقول از مجله خونی ، شماره ١٥ ، مقاله د یکتا تهری پرولتاریا و انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریای )

در آن د بگر طبقات متضاد و متخاصم یافت نمی‌شوند (تکیه روی کلمات از د ن ۹ طبقات استثمارگر از میان رفته اند و کارگران و دهقانان و روشنفکران که تشکیل د دهند ۹ جامعه شرویی هستند، بر اساس همکاری صمیمانه کارزندگی میکنند . در حالیکه جامعه سرمایه داری در اثر تضاد های آشتی ناپذیر از هم می‌پاشد و با نتیجه وضع داخلی آنها متزلزل میگردد، جامعه شرویی که از یوغ استثمار آزاد شده، و چنین تضاد های در آن وجود ندارد (تکیه روی کلمات از د ن)، از تضاد مات طبقاتی آزاد و منظره ای از همکاری صمیمانه کارگران و دهقانان و روشنفکران را تشکیل میدهد\* (۱)

حکم مائوئیست هادر باره وجود "آنتاگونیسم طبقاتی" در سوسیالیسم ناشی از حکم نخستین آنها در باره بقا طبقات، علیرغم سلب مالکیت وسائل تولید و قدرت سیاسی از آنهاست. بدیهی است وقتی کسی معتقد شد که پرروازی و پرولتاریا در سیستم اجتماعی سوسیالیستی باقی میمانند، باید بوجه "آنتاگونیسم طبقاتی" آنها هم معتقد باشد. حکم نخستین مقدمه و حکم دوم نتیجه است. الحق باید گفت که مائوئیسم درد روی گزیدن از مارکسیسم و خصوصیت با آن بیکیری و لجاجت قابل تحسینی نشان میدهد!! (۲)

### ب- تضاد در جامعه سوسیالیستی

همانطور که لنین میگوید در سوسیالیسم آنتاگونیسم نابود میشود، ولی تضاد باقی میماند. تضاد در تمام پدیده های طبیعی، اجتماعی و اقتصادی در تمام دورانها وجود داشته است، وجود دارد و وجود خواهد داشت. مبارزه ضدین عامل محرکه تکامل است. انکلس میگوید "خود حرکت هم تضاد است" در جامعه سوسیالیستی در تمام زمینه های حیات اجتماعی - اقتصادی، فرهنگی، ادبی و غیره تضاد وجود دارد. ولی این تضاد ها آنتاگونیستی نیستند و کوشش برای حل آنها بنحویکه در هر زمینه، بهترین شکل، به تکامل جامعه سوسیالیستی کمک کند، وظیفه بزرگ حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی است. در جامعه سوسیالیستی میان شهروده، میان صنایع سنگین و صنایع سبک، میان کاریدی و کارفکری، میان نیازمند یهای روز افزون زحمتکشان و امکانات دولت سوسیالیستی، و غیره تضاد وجود دارد. این تضاد ها را در جامعه سوسیالیستی میتوان مهار کرد، میتوان در هر مرحله و در هر مورد میان د وجانب تضاد تناسب صحیح دیا لکتیکی بوجود آورد و ادامه تکامل. در مرحله عالیتر تسهیل نمود. در اینجا د یگر مسئله حذف یکطرف بِنفع طرف دیگر مطرح نیست.

دولت های سوسیالیستی، هر روز و هر لحظه، در تمام زمینه ها با اشکال گوناگون این تضاد ها رو برو هستند. عمل و عکس العمل این تضاد ها و حل مستمر آنها قدرت محرک و الهام بخش تمام جامعه سوسیالیستی است. البته بررسی هر تضاد، تعیین تناسب صحیح میان د طرف آن و ایجاد ترکیب تازه کاریست بسیار

(۱) مسائل لنینیسم، چاپ مسکو، زبان فارسی، سال ۱۹۴۹، صفحه ۹۱۶ - ۹۱۷

(۲) مائوئیست ها تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه داری را در مقیاس جهانی بعنوان تضاد اصلی دوران معاصر قبولند. آرند و آنرا د رزومه یکی از پنج تضاد سهم جامعه بشری قرار میدهند. ولی جالب است که همانها تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه داری، میان پرولتاریا و پرروازی در جامعه سوسیالیستی را تضاد عمده و نیروی محرکه تکامل بشمار می آورند. بعبارت دیگر، آنجا که تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه داری بعنوان تضاد اصلی و نیروی محرکه اساسی وجود دارد، آنرا قبولند. آرند و آنجا که وجود ندارد آنرا قبول دارند. ظاهراً این موضع گیری در اجرای این رهنمود مائوتسه تونگ است که هر چه در دنیا در این باره و بیونیست های معاصر با آن موافق بود ما باید با آن مخالف و هر چه با آن مخالف بود، با آن موافق بود.

د شوارز ولی برخوردار مارکسیستی فقط و فقط همینست لاغیر. تهدیل مصنوعی تضاد غیر آنتاگونیستی به تضاد آنتاگونیستی و سرکوب قهرآمیز یکطرفه بنفع طرف دیگر معمولاً کار بسیار آسانتر است. ولی این غلط ترین کارهاست. ضد مارکسیستی و ضد سوسیالیستی ترین کار است.

مائوتسه تونگ روزگاری میگوید: «آنتاگونیسم فقط یکی از اشکال مبارزه در داخل تضاد است، ولی شکل عمومی آن نیست. مانیتواینم این شکل را در همه جای کار بریم» (۱). این سخن بسیار درستی است.

مائوتسه تونگ در سال ۱۹۵۷ نیز در نطق خود زیر عنوان "در باره برخورد صحیح با تضاد های میان خلق" در یازدهمین جلسه کنگره اولی با مسئله تضاد، لزوم تمایز تضاد های آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی، و نحوه برخورد به هر یک، بشکل بسیار خلاق برخورد میکند. در این اثر مطالبی گفته میشود که سر تا پا با مطالب امروزی تفاوت دارد.

### ج - تضاد در داخل حزب

آیا در داخل حزب طبقه کارگر تضاد وجود دارد؟ البته تضاد وجود دارد. تضاد در داخل حزب به شکل تضاد میان دموکراسی و مرکزیت، میان ارگانهای پایین و ارگانهای بالا، میان وظائف و حقوق افراد، میان برخورد های مختلف بمسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بروز میکند. این تضاد ها را باید در چارچوب برنامه و اساسنامه حزب، طبق موازین سانترالیسم دموکراتیک حل کرد. این تضاد ها غیر آنتاگونیستی هستند و تا وقتی که از حد و برنامه و اساسنامه حزب تخطی نکرده اند، حق زیست دارند. نادیده گرفتن تضاد در داخل حزب بمفهوم نادیده گرفتن نیروی حیاتی حزب، قدرت محرکه، ابتکار و خلاقیت آنست.

کوشش برای صحو جابرا نه یکطرفه بنفع طرف دیگر عملی است در جهت رکود، قشریت و جمود حزب.

ولی روش گروه مائوتسه تونگ چیست؟ مائوتسه تونگ بعد از آنکه "آنتاگونیسم طبقاتی و مبارزه پرولتاریا و بورژوازی" را بعنوان تضاد عمده جامعه سوسیالیستی معرفی کرد، قدم فراتر میگذارد و محدود حزب وارد میشود. در اینجا هم هر تضادی، در هر زمینه ای، اعم از اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، ادبی و هنری، بعنوان تضاد آنتاگونیستی، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری معرفی میگردد.

مائوتسه تونگ در گذشته اینطور فکر نمیکرد. او حتی میگوید: «هنگامیکه آزادی و دموکراسی زیر رهبری و رهنمائی متمرکز صحبت میکنند، بهیچوجه مقصود ما این نیست که در حل مسائل آید تئولوزیک یا مسائل مربوط به تمایز میان صحیح و سقیم در درون خلق باید به تصمیمات قهرآمیز توسل جست». هرگونه کوشش برای توسل به قوانین اداری یا تصمیمات قهرآمیز برای حل مسائل آید تئولوزیک یا مسائل مربوط به صحیح و سقیم نه تنها غیر موثر بلکه مضرت است. مانیتواینم مذهب را با فرمان اداری حذف یا مردم را مجبور به لامذهبی سازی میسازیم. مانیتواینم مردم را مجبور کنیم که آید ایسم را فراموش کنند و به مارکسیسم باور نداشته (۲)

این سخنان مائوتسه تونگ مربوط به سال ۱۹۵۷ است. در این سال مائوتسه تونگ میگوید: «بگذار صد ها گل بشکند، بگذار صد ها مکتب قری با هم رقابت ورزند». او از "همزیستی طولانی و نظارت متقابل" (۳) صحبت میکند. او حتی میگوید: «افراد میکتست سؤال کنند، اکنون که مارکسیسم بعنوان آید تئولوزی را همانا ظرف اکثریت مردم کشور ما پذیرفته شده است، آیا میتوان آنرا مورد انتقاد قرار داد. البته که میتوان»

(۱) Mao Tse-Tung. On contradiction, Peking 1953. P. 64

(۲) Mao Tse-Tung. On the correct handling of contradiction among the people. Peking Review. June 23, 1967. P. 11

(۳) همانجا، صفحه ۲۰

مارکسیسم يك حقيقت علمي است و از انتقاد نميترسد. اگر مترسيد و اگر از راه انتقاد سرنگون كردن آن ممكن بود، در اينصورت يك ايدئولوژي بي ارزشي بود. (۱)

اين سخنان البته مربوط به مائوتسه تونگ در يوزست. مائوتسه تونگ امروز ديگر مطلقاً با اين حرفها معتقد نيست. امروز نه تنها در خارج حزب يعني در ميان توده هاي مردم، بيان كوچكترين مطلبي كه كوچكترين تناقض با آيات اسماني او داشته باشد، جايز نيست، بلكه در داخل حزب و حتي در داخل كميته مركزي و بهر وي سياسي آن نيز هر كسي كه كوچكترين مخالفتي با اندیشه مائوتسه تونگ كند در زمره "يك مشت افرادي" قرار ميگيرد كه "راه سرمايه داري در پيش گرفته اند" و قصد دارند "ديكتاتورى بهر زوازي برقرار سازند".

اين شگفتي هاي تاريخست كه قهارترين نقض كنندگان صحيح ترين اصول، گاهي خود طراحان و واضعين آن اصول هستند.

### د - رابطه ديالكتيكي زير بنا و روبنا و نحوه تحول روبنا در ارتباط با زير بنا

در اسناد چيني در باره هدف "انقلاب فرهنگي" مطالب گوناگون نوشته شده است. يكي از آنها چنينست: «انقلاب فرهنگي، انقلابي است در ايدئولوژي و فرهنگ توده ها براي ريشه كن كردن ايدئولوژي كهنه، افكار كهنه و عادات و رسوم كهنه و بسيج كردن توده ها بر اساس ايدئولوژي پرولتاريائي...» با اين جملات در حال انتزاع نميتوان مخالفت كرد. ولي مطلب اينست كه تحقق اين "انقلاب" بچه صورتست؟ وقتي زير بناي اقتصادي جامعه اي متحول ميشود، حزبي كه رهبر و سازمنده اين تحولست، وظيفه مسلم دارد كه در متحول ساختن روبناي آن جامعه و هماهنگ ساختن آن با زير بناي نوين مبارزه كند. ناپديد كردن اين وظيفه در حكم ناتمام گذاشتن انقلاب است. در اين امر شك نيست. ولي آنچه امروز در چين ميگذرد، انقلاب فرهنگي بمفهوم واقعي آن نيست؛ تعريف انقلاب فرهنگي است. سلاحی است برای تضعيف و تخریب حزب و دولت سوسياليستي، و استقرار حكومت مطلقه يگفرد و اندیشه او. لنين بارها گفته است كه روان توده ها را با فرمان نميتوان تغيير داد. در هيچ جامعه اي ممكن نيست. زير بناي اقتصادي را ميتوان با چند ضريت سهمگين درهم شكست. ولي ميوه معنوي و رواني اين زير بناي بشكلى آثار گوناگون هنري، فرهنگي، ادبي، موسيقي و غيره در تهاي دراز باقي مي ماند و فقط در پرتو رشد زير بناي اقتصادي نوين و عمل آگاهانه حزب پيشاهنگ و دولت سوسياليستي بتدریج تغيير يابد و با زير بناي نوين متوافق ميشود. اين پروسه ايست كه با بطور تمام تكامل يابد. از راههاي پويج و خم ميگذرد، فراز و نشيب فراوان دارد. مبارزه ايست ميان نو و كهنه، در تعريف ترين، دقيقترين و مشكلترين مقطع آن. امكان اين هست كه ارتشهاي مسلح عظيم ارتجاع را با پورشهاي مستقيم نيروهاي انقلاب در مدت كوتاهي تارومار كرد. ولي امكان اين نيست كه روان خلقها، ادب، عادات و سنن آنها را با پورشهاي مستقيم در مدت كوتاهي تغيير داد.

اگر تازانندگان انقلاب در مرحله نبرد اجتماعي - اقتصادي نادرست است، بطريق اولي در عرصه نبرد فرهنگي نادرست ترست. اگر انقلاب اجتماعي مستلزم پخته شدن اجتماع و ايجاد "وضع انقلابي" است، تحقق انقلاب فرهنگي بنوع خود مستلزم تكامل متناسب زير بناي اقتصادي - اجتماعي جامعه است.

نظري انقلاب فرهنگي مائوتسه تونگ نسخه بد انقلاب اجتماعي است. او همانطور كه در پروسه انقلاب اجتماعي به لزوم "وضع انقلابي" براي شروع انقلاب اعتقاد دارد، در پروسه انقلاب فرهنگي هم رابطه روبنا با زير بناي جوجانه ميكسد و بدون توجه به باني عيني موجود، عمل قهرآمیز خود را آغاز ميكند.

دوره معتقد است انقلاب اجتماعی را گروه‌های کوچک مسلح می‌توانند از کوهها آغاز کنند، بشهرها سد و قدرت دولتی را تسخیر کنند، در انقلاب فرهنگی هم معتقد است که دسته‌های گارد سرخ قادرند در داخل کشور سوسیالیستی بنا بگذارند آثار تمدن کهن و حتی با شکست روحی و زجر بدنی حاملین فرهنگ کهن (بفرض چنین باشد)، بدون توجه بهمانی یعنی عمل خود بکامیابی برسند. در سیستم تفکر ماژوتسه توتنگ در هر دو مورد، آنچه عینی و بالنتیجه واقعی است و مالا باید منشا عمل ذهنی باشد، بنفع عمل ذهنی قهرامین نفی میشود. بدین ترتیب عمل عامل ذهنی، توجیه و منطق عادلانه خود را از دست میدهد و بجای اینکه در جهت اصول به هدفهای مرفقی و قابل حصول سیر کند، در جهت اتوبی‌ها برآه میافتد، بجای اینکه توده‌ها را هدایت کند، آنها را گمراه میسازد. بجای اینکه آنها را به پیروزی رساند، آنها را بشکست میگذاند بجای آنکه ضد انقلاب را معدوم کند، انقلاب را مجروح میسازد.

اجرای "انقلاب فرهنگی" یکی از دقیقترین، مشکلترین و ظریفترین وظایف پرولتاریای پیروزند در جامعه سوسیالیستی است. در اینجا پای تحول ایدئولوژیها، ذقیات و اخلاقیات توده‌ها در میانست. این کاری نیست که با پرخاشجویی یا ستیزه‌جویی و با ضرب و شتم انجام شود. این کاری نیست که با بسیج میلیونها جوان تازه سال و با چند یورش مستقیم بتوان به نتیجه رساند.

#### د - مارکسیسم و فرهنگ

ببینیم مارکسیسم به مسئله فرهنگ چگونه برخورد میکند ؟

در یک جامعه منقسم به طبقات، ادبیات و هنر، مستقیم یا غیرمستقیم، کم یا بیش، عقاید سیاسی، اخلاقیات و ذقیات طبقات آن جامعه را منعکس میکنند. ادبیات و هنر متفوق هر دوران بیانکننده احساسات، آرزوهای طبقه یا طبقات حاکمه آن دورانست.

مارکس میگوید: " طبقه‌ای که وسائل تولید مادی را در اختیار دارد، در عین حال وسائل تولید معنوی هم در اختیار اوست". این گفتار مارکس بچه معنی است؟ باین معنی است که مجموع ره‌آورد های معنوی هر دوران منعکس کننده منافع طبقه یا طبقات حاکمه آن دورانست؛ نه باین معنی نیست. زیرا در هر جامعه منقسم به طبقات، با اینکه طبقه حاکم وسائل تولید معنوی را در اختیار دارد، طبقه محکوم نیز همراه مبارزه بر ضد اجزای مادی طبقه حاکم، برای درهم شکستن سلطه معنوی او هم مبارزه میکند. یعنی در همانحالی که طبقه حاکم با استفاده از وسائل تولید معنوی میکوشد سلطه مطلق خود را در زمینه ایدئولوژیها، اخلاقیات و ذقیات برقرار سازد، طبقه محکوم در حد امکانات خویش - امکاناتی که بر حسب شرایط متفاوت متفاوتست - برای مقابله با این تمایل مبارزه میکند. نتیجه چیست؟ نتیجه اینست که در هر دوران، در کنار ایدئولوژیها، اخلاقیات و ذقیات معنوی طبقه حاکم ایدئولوژیها، اخلاقیات و ذقیات طبقه محکوم هم دیده میشود. بدین ترتیب در هیچ دورانی آثار ادبی و هنری یک جامعه منقسم به طبقات یکدست نیست. و در عین حال واجد وجهه ارتجاعی و مرفقی است. منعکس کننده تضاد میان طبقات متخاصم آن جامعه است. نفی این واقعیت در حکم نفی تضاد در جامعه منقسم به طبقات است، یعنی نفی مبارزه یک جانب این تضاد با جانب دیگرست. سرتاسر تاریخ ادبیات و هنر مشحون از نمونه‌های بارز این حقیقت غیرقابل انکارست.

مقصود از طرح این مطلب چیست؟ مقصود آنست که مجموعه ادبیات و هنر جامع طبقاتی اعم از قنودالی یا سرمایه داری کهن را نمیتوان یکدست و یکجا از تجاهی نامید. باید قائل به تفکیک شد. باید هر اثر ادبی و هنری را جداگانه بررسی و ارزیابی کرد.

مقیاس این بررسی و ارزیابی چیست ؟ مقیاس آن بتحقیق مقیاس امروز نیست ، بلکه مقیاس همان روزیست . مثلا نویسند ه ای که در دوران فئودالیسم بااید ثولوری ، اخلاقیات و ذوقیات فئودالی و نافع اید ثولوری ، اخلاقیات و ذوقیات بهره‌روازی مبارزه کرده است ، به نسبت دوران خود مترقی است . ماحق اند اریم اثرار با مقیاس دوران زوال سرمایه داری ارزیابی کنیم . اگر مقیاس ارزیابی مقیاس امروزی باشد ، معنی آن اینست که تلاشهای معنوی تمام طبقات محکوم تاریخ را برضد طبقات حاکم محکوم کرده ایم .

بدین ترتیب وقتی که یکی از هدهد فهای انقلاب فرهنگی " ریشه کن کردن فرهنگ کهنه " معرفی میشود و " فرهنگ کهنه " مترادف با تمام آثار دوران فئودالی و سرمایه داری بشمار میرود ، و همراه آن آثارشکسپیر و گوته میسوزد ، ستم بزرگی به میراث فرهنگی کهن ، و به تلقی مارکسیستی فرهنگ و هنر روا میگردد .

یک لحظه در نظر آوری ، اگر هر جامعه ای که بعد از یک انقلاب اجتماعی ، از مرحله سرمایه داری ، یا سرمایه داری - فئودالی ، یا فئودالی - سرمایه داری - قدم بمرحله سوسیالیستی گذاشت ، بر تمام فرهنگ ، تمدن ، دانش و سنت های دوران های ماقبل خود ، یعنی دورانهای فئودالی و سرمایه داری داغ باطله زند ، کار بجای می رسد . توجه کنید که تکامل فرهنگ نوین در چارچه مشکلات عظیمی میگردد این در حکم برکنار کردن زمین از زیر پای خود و معلق ماندن در هواست . مانند آنست که فرزند نوزادی وجود پدر و مادر خویش را انکار کند . در مثال عامیانه میگویند " هیچکس از زیر بوته عمل نیامده است " .

" اگر امکان داشت که کمونیسم با کتک کارشناسانی فارغ از اندیشه های بهره‌روائی ساخته شود ، در اینصورت کار بسیار ساده ای بود . چنین کمونیسمی یک تصویر تخیلی بود . ما میدانیم که هیچ چیز از آسمان نازل نمیشود ، که کمونیسم از کاپیتالیسم فرامیروید ، که فقط با بقایای آن کمونیسم میتواند ساخته شود ، درست باید ترین بقایای آن . ولسی راه دیگری موجود نیست . هر کس که خواب چنین کمونیسم خیالی را ببیند ، بایسد از حیطة هرگونه مشاوره واقع بینانه طرد شود و فقط باید چنان افرادی را پیش کشید که بتوانند با بقایای سرمایه داری چیزی بوجود آورند . این کار دشواریهای عظیم همراه دارد ، ولی کار شرمبخشی است . ما باید به تک تک کارشناسان بعنوان محصولات تکلیک و فرهنگ ارزشزد هیم . بدون این امر از کمونیسم سخنی هم نمیتواند در میان باشد " (۱)

اینست برخورد لنین با میراث فرهنگ کهن و آنست برخورد مائو . پیش از خاتمه این بررسی عمومی شوریك از مسائل مربوط به " انقلاب فرهنگی " تذکار این نکته را بویژه ضرور می شمیریم که بحث مابعلت محدود بودن صفحات مقاله نمیتوانست کلیه نکات لازم را در برگیرد و مسلما این بحث باید درآینده ضمن مقالات و مباحث دیگر تکمیل گردد تا بتدریج مجموع مطالب روشن شود .

## II - برخی از جوانب پراتیک " انقلاب فرهنگی "

### ۱- بخشنامه ۱۶ مه ۱۹۶۶

#### نخستین شلیک " انقلاب فرهنگی "

بخشنامه ۱۶ مه ۱۹۶۶ صد رمائو در تاریخچه " انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی " مقام مهمی دارد . نویسندگان جزوه " تاریخ این انقلاب " راتا ۴ ماه مه ۱۹۶۹ عقب میروند . این درست نیست . درست اینست که از ابتدا ای تا سپس حزب کمونیست چین - مانند هر حزب کمونیست دیگر - مسائل فرهنگی



در آن مطرح بود. هاست و حزب بنا به وظیفه سیاسی خویش در تصحیح و تقحیح و توجیه این نظریات در مسیر منافع توده های زحمتکش کوشش کرده است. "مجمع بیان" و نطق مائوتسه تونگ در این مجمع از این زمره باید بشمار آید. بعد از استقرار جمهوری توده ای چین هم مجامع متعدد برای بحث در مسائل مربوط به آثار ادبی، فیلم ها، اپراها و غیره و غیره تشکیل شد. این امری کاملاً طبیعی است که در سایر کشورهای سوسیالیستی هم سابقه دارد.

فستیوال اپرای پکن که در ژوئن - ژوئیه ۱۹۶۴ تشکیل شد یکی از این مجامع بود. ناطق اصلو این جلسه پن چن عضو پولیت بورو کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و شهردار پکن بود (۱). بعد از آنهم مباحثات در زمینه مسائل فرهنگی، ادبی و هنری ادامه داشت. ولی بخشنامه ۱۶ مه ۱۹۶۶ که طبق اسناد رسمی چین "زیرهدایت شخص صد رماثو" تنظیم شده است (۲)، نخستین جرقه يك انفجار عظیم در کشور پهناور چین بود. مائوتسه تونگ بعد از این بخشنامه که ظاهراً هیچگاه به تصویب کمیته مرکزی حزب کمونیست چین نرسیده است، حمله جبهه ای خود را بر ضد مخالفان درون حزبی خویش زیر لاف "انقلاب فرهنگی" آغاز کرد. هدف مستقیم و آشکار این بخشنامه پن چن عضو بورو سابق کمیته مرکزی و شهردار پکن، زمینه سازی برای سرکوب سایر مخالفان سیاسی مائوتسه تونگ بود.

محتوی این بخشنامه چیست ؟

الف) این بخشنامه که "بهدایت شخص صد رماثو" تنظیم شده است، آنگذ هاست از منقولات از صد رماثو، تجلیل از صد رماثو، و لزوم تبعیت بیچون و چرا از فرامین صد رماثو.

ب) در این بخشنامه میگوید که: "عده ای از افراد ضد حزبی و نمایندگان ضد سوسیالیستی پروژوازی در کمیته مرکزی، در حزب، در دولت و سایر ادارات مرکزی و غیره در شهرستانها، بخش ها و مناطق خود مختار رخته کرده اند". در جای دیگر این بخشنامه گفته میشود: "آنچه از نمایندگان پروژوازی که در حزب، دولت، ارتش و سایر محافل فرهنگی رخنه کرده اند يك مشت رویزیونیست ضد انقلابی هستند. هرگاه که وضع مناسب شود، اینها قدرت سیاسی را بدست خواهند گرفت و دیکتاتوری پروولتاریا را بدست خواهند گرفت. بعضی از آنها را هم اکنون ما شناخته ایم، بعضی دیگر راهنوز شناخته ایم. بعضی از آنها مورد اعتماد هستند و مشغول تعیین اند که جانشین ما شوند، مثلاً افرادی نظیر خرومشوف که هنوز در کنار ما جای دارند (تذیه روی کلمات از د. ن.) کمیته های حزبی در تمام سطوح باید باین امر توجه کامل مبذول دارند."

ج) در این بخشنامه مائوتسه تونگ خود را در یکسو می نهد و تمام مخالفان خود یعنی اکثریت رهبران حزبی، دولتی، نظامی، فرهنگی، علمی و غیره را در یکسو خود او میشود مظهر مارکسیسم - لنینیسم مظهر سوسیالیسم، انقلاب، مبارزه انقلابی و دیکتاتوری پروولتاریا، و دیگران میشوند "يك مشت از افراد حزبی که در قدرتند و راه سرمایه داری در پیش گرفته اند."

د) در این بخشنامه از لیوشاوجی معاون صد رماثو کمیته مرکزی رئیس جمهور توده ای چین بنام سختی در میان نیست. ولی روزنامه جن مین جی باو درست یکسال بعد مینویسد: "آنکون برهه کاملاً واضحست که در میان رویزیونیست های ضد انقلابی، در میان آنها که در صورت امتنان می خواهند قدرت

(۱) اسناد این مجمع در کتابی بنام *A great Revolution on the cultur Front*

در سال ۱۹۶۵ در پکن منتشر شده است.

(۲) در بعضی از اسناد چینی از جمله مقاله "مشترک عیثت تحریریه" جن میریجی باو و "خونسی" که در شماره ۱۸ مه ۱۹۶۷ روزنامه جن مین جی باو منتشر شده است (درست یکسال بعد از صد رماثو) گفته میشود.

که این مقاله را شخص مائوتسه تونگ تحریر کرده است. (Peking Review, May 19, 1967, P. 10)

سیاسی را بدست گیرند و دیکتاتوری پرولتاریا را به دیکتاتوری بورژوازی بدل کنند، همانطور که صدراعظم در بیانیه خود  
 دیکتاتوری خود (مقصود بخشنامه است. د. ن) تشریح کرده است، چهره اصلی کسی جز آن فرد  
 عالی مرتبه حزبی که در قدرت است و راه سرمایه داری در پیش گرفته است، نیست.<sup>۲</sup>  
 متعاقب این بخشنامه است که نخستین انفجار عظیم در پکن و سپس در سایر شهرستانها  
 چین آغاز میشود.

## ۲- پانوم یازدهم کمیته مرکزی

در تاریخ ۱۲ تا ۱۶ مه ۱۹۶۶ یعنی سه ماه بعد از صدور "بخشنامه انقلاب فرهنگی" پانوم کمیته  
 مرکزی حزب کمونیست چین منعقد میشود. پانوم دهم کمیته مرکزی درست چهار سال پیش یعنی در سپتامبر  
 ۱۹۶۲ تشکیل شده است. صدراعظم در پنجشنبه هزاران مشکل داخلی و خارجی، چهار سال تمام، از او می  
 ندد و است که حتی یکبار پانوم کمیته مرکزی را دعوت کند. این بار هم که دعوت میشود بخاطر خاصی است.  
 در اسناد چینی گفته میشود که در تمام طول جلسات پانوم ۱۱ مائوتسه تونگ "شخصا" ریاست جلسه را  
 بعهده داشته است. معلوم نیست که در این پانوم چه مذاکراتی صورت گرفته است. ولی در قطعنامه  
 نهایی پانوم (۱۹۶۶) جیسوز ستایش از مائوتسه تونگ، تأیید اندیشه های او، لزوم فرا گرفتن  
 این اندیشه ها و بکار بستن آنها چیزی دیده نمیشود.  
 در این پانوم یک قطعنامه ۱۶ ماده ای درباره "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاری" صادر میشود.  
 اندیشه های اصلی مندرج در این مواد چیزی جز تکرار اندیشه های اصلی در بخشنامه ۱۶ مه نیست. در  
 ماده ۸ این قطعنامه کارهای حزبی به گروه تقسیم میشوند:

(۱) خوب

(۲) بالنسبه خوب

(۳) آنهاکه اشتباهات جدی کرده اند، ولی به عناصر راست رو ضد حزبی - ضد

سوسیالیستی بدل نشده اند.

(۴) گروه کوچک عناصر راست رو ضد حزبی، ضد سوسیالیستی.<sup>۳</sup>

در همین ماده گفته میشود: "عناصر راست رو ضد حزبی، ضد سوسیالیستی باید کاملاً افشا شوند،

کوبیده شوند، پائین کشیده شوند، سرپایی اعتبار شوند و قدرشان منکوب گردد."<sup>۴</sup>

## ۳- گارد سرخ - نیروی ضربتی "انقلاب فرهنگی"

بلافاصله بعد از پانوم یازدهم "واحد های گارد سرخ" بعنوان گروه های ضربه تری نخست در پکن  
 و سپس سایر شهرها بوجود می آیند و فعالیت خود را آغاز میکنند.  
 افراد گارد سرخ در اکثریت مطلق خود مرکبند از دانش آموزان و دانشجویان دبستانها، دبیرستانها  
 و دانشگاه ها. به فرمان صدراعظم تمام آموزشگاه های کشور و موسسات فرهنگی تعطیل شده اند و این  
 جوانان بیکار و آماده "بیکار"ند. زهر شعار صدراعظم "ستاد ها را بباران کنید" میلیونها جوان نوسال در  
 تمام چین هجوم مستقیم خود را به کمیته های حزبی، موسسات دولتی، موزه ها، آموزشگاهها و غیره  
 آغاز میکنند. روزنامه های دیواری در همه جا بوجود می آید، و شتم و ضرب آنها را سرمایه داری را  
 در پیش گرفته اند. در همه جا آغاز میشود.

روز ۱۸ اوت ۱۹۶۶ نخستین دستنوازی عظیم گارد سرخ در پکن با حضور مائو و همسر زم  
 نزدیک او و لین پیائو تشکیل میشود. صد ها هزار تن دانش آموز و دانشجویان در دستنوازی  
 شرکت دارند.

" ما آنها را که در قدرتند راه سرمایه داری در پیش گرفته اند، سرنگون خواهیم کرد، صاحب نظران ارتجاعی بورژوازی را سرنگون خواهیم کرد، تمام سلطنت طلبان بورژوا را سرنگون خواهیم کرد، با هرگونه مقاومت در برابر انقلاب مبارزه خواهیم کرد و تمام ارواح خبیثه و دیوها را سرنگون خواهیم کرد." (۱)

در ماههای بعد این تجمعات تکرار میشود و همه جالبین پیائو، چون لای و سایرینز پکان مائو اقدامات گارد سرخ را " اکتد اتا پید میکنند." روز ۳۱ اوت لین پیائو در نطق دیگری خطاب به میلیشنها گارد سرخ که به پکن آمده اند میگوید: " ما شما افتخار میکنیم، شما مورد حمایت ما هستید. در برابر هر کسی که بخواهد شمارا سرکوب کند، مقاومت کنید. اقدامات انقلابی شما بسیار عالی است. ما شمارا میستایم و شما شاد باش میگوئیم." (۲)

در این مقاله فرصت آن نیست که درباره اقدامات " انقلابی" گارد سرخ از قبیل تغییر نام خیابانها، سوزاندن کتابها، خراب کردن آثار تاریخی، ضرب و شتم رهبران حزب و دولت و غیره صحبت شود. ما فعلا روی نکات زیرین تکیه میکنیم.

الف) گارد سرخ یعنی نیروی ضربتی مائوسه تونگ برای تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و سرنگون کردن " آنها که راه سرمایه داری در پیش گرفته اند" در اکثریت قریب با اتفاق خود مرکب از دانش آموزان و دانشجویان است. طبقه کارگر، دهقانان و سایر قشرهای زحمتکش اجتماع که در حقیقت نیروهای محرک انقلاب پرولتری هستند، نه تنها در این اقدامات " انقلابی" شرکت نداشته اند، بلکه در نقاط مختلف بزرگترین مخالفان این اقدامات " انقلابی" بوده اند.

ب) تاکتیک مائوسه تونگ در این مبارزه عبارتست از:

۱- قلع کردن دستگا و حزب و دولت، با حملات مستقیم سیاسی واید تولوزیک و ایراد

اتهام و تکفیر.

۲- آزاد گذاشتن کامل افراد گارد سرخ برای حمله بسازمانهای حزب و دولت و مؤسسا

فرهنگی.

۳- نگاهداشتن نیروهای مسلح در ذخیره بمنظور حمایت معنوی از گارد سرخ، و در

صورت لزوم مداخله مستقیم مسلح بنفع آن.

این تاکتیک در خطوط اصلی خود با دقت اجرا شده است.

در همانحال که گارد سرخ سازمانهای حزب و دولت را مورد حمله قرار میداد، سازمان جوانان حزب

کمونیست چین، اتحادیه کارگران سرتاسری چین و بسیاری از سازمانهای توده ای دیگر منحل شدند.

در یکسال و نیم اخیر همزمان با تخریب سازمانهای حزبی و دولتی و انحلال سازمانهای توده ای

انواع و اقسام سازمانهای " مصیانگران"، " اتحاد سه گانه بزرگ" و غیره و وجود آمده اند که در

اینجا با آنها میبرد ازیم.

نتیجه چیست؟

نتیجه چیزی جز تخریب بسیاری از سازمانهای حزب طبقه کارگر چین، دولت سوسیالیستی چین،

و سازمانهای توده ای چین نیست.

سازمانهایی که بجای آنها وجود آمده اند چیستند؟

این سازمانها که هر روز بشکلی در میآیند، چیزی جز تجمع سیال گروههای غیر حزبی، در درجه اول

دانش آموزان و دانشجویان بظهور سرکوب مخالفین سیاسی مائوتسه تونگ و گروه او نیستند. این سازمانها با سازمانهای پرولتری هیچگونه شباهت ندارند، به تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا کمک نمیکنند، ساختمان سوسیالیسم را تقویت نمی نمایند. اینها فقط ادوات بسط قدرت مطلقه شخصی مائوتسه تونگ و همسر زدنزدیک او این پیاوهستند.

#### ۴- صدر مائو در روش خدائی

پرستش شخصیت و ارتقا<sup>۱</sup> او بمقام الهی یک رسم خرافی و ناپسندست که با آموزش علمی مارکس-لنین کوچکترین وجه شباهت ندارد. نهضت کمونیستی و کارگری جهانی این رسم ناپسند را که زیانهای عظیم بیآورد، شدیداً محکوم کرده است.

مانند وجود شخصیت ها و تائید آنها در تاریخ نیستیم. شخصیت ها خواه ناخواه در جریان مبارزات انقلابی بوجود می آیند، برجسته میشوند، نظر تحسین و احترام توده ها را جلب میکنند. اینها همه طبیعی است. ولی آنچه در چین میگذرد این نیست. آنچه در چین میگذرد منهدم کردن حزب و دولت به نفع پیشوا، منهدم کردن جمیع قوانین، نظامات کشوری، لشگری، باطل نمودن جمیع عقاید، نظریات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ادبی و هنری در قبالت نظر یک تن واحد است. مائوتسه تونگ دیگر در مقام صدر کمیته مرکزی قرار ندارد، او در زور قدرت الهی است.

اینگونه خداسازی سر تا پا مافی آموزش علمی مارکس-لنین است. ناپسندست. شرم آورست. آیا آنطور که گروهی مدعیند، این بنفع وحدت جامعه چین است؟ حتمانیست. نگاهی به حوادث کنونی چین نشان میدهد که بالعکس منشاء آشوب و تفاق است.

آیا این بنفع آیند<sup>۲</sup> چین است؟ باز هم چنین نیست. قوانین زندگی و تکامل نیرومند تر از آنند که شخصیت ها بتوانند با جبر و ضعف مسیر آنرا تغییر دهند. آنچه امروز در چین میگذرد فقط حلقه ای از حلقه های یک زنجیر است. فقط حادثه ایست در سلسله حوادث. تاکنون تاریخ خدایان فراوانی را از اورتونگ خدائی بزرگشیده است. مائوتسه تونگ حتماً از این قانون تاریخ برکنار خواهد ماند.

پرستش شخصیت مائوتسه تونگ در چین دارای مشخصات چینی است. با پرستش شخصیت استالین تفاوتهای فاحش دارد. آن محدود بود، این نامحدود است. آن جدی بود، این مضحک است. ریشه گناه پرستش مائوتسه تونگ و ارتقا<sup>۳</sup> او بمقام خدائی باید در تاریخ چند هزار ساله چین زیر سیطره خانها و فرمانروایان مستبد جست. باید در نفوذ فلسفه کفوسیوس و مفسیوس در جامعه چین جست. مائوتسه تونگ محصول این تاریخ و این جامعه است. او از آسمان نیفتاده است، و در خلا هم معلق نیست. ولی پیشک این دوران خواهد گذشت و جامعه چین راه دراز خود را ادامه خواهد داد.

مارکس در اثر معروف خود بنام "تکله ای برانقناده از فلسفه حقوق هگل" مینویسد: "تاریخ هیچگاه رانیه تمام نمیکند. هنگامیکه میخواهد یک شکل کهنه اجتماعی را بگردد ببرد از مراحل فراوان میگذرد. آخرین مرحله یک شکل تاریخی یک کدی است. خدایان یونان که نخستین بار در پورته به بند کشیده اشیل بشکل غم انگیزی زیر شکنجه کشته شدند، لازم بود که باردوم در "دیالوگ" لوسین (۱) دچار سرگی مضحک شوند. چرا تاریخ چنین میکند؟ برای اینکه بشریت شادمانه ارتباط خود را با گذشته بگسلد. شاید در چین، گذار از سنت ها و رسوم تراژیک دوران خاقانها، مستلزم گذار از مرحله "کیمک" انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی باشد. شاید.

در سال ۱۹۵۶ هنگامیکه کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی آئین پرستش شخصیت استالین را

(۱) لوسین، نویسنده و فیلسوف بنده نویسنده یونانی در قرن دوم، انگلس او را "ولتر عهد عتیق" مینامید.

محکوم و زیانهای انرا فاش کرد، رهبری حزب کمونیست چین و در درجه اول مائوتسه تونگ بایک احساسی متناقض با این امر روبرو شدند. نخست مائوتسه تونگ محکومیت آئین پرستش شخصیت استالین را در مقیاس جنبش جهانی کمونیستی و کارگری نه تنها مخالف با آئین پرستش شخصیت خود در چین نمیدانست، بلکه تصور میکرد که در آینده میدان وسیعتری برای او گشود. خواهد شد. بهمین دلیل با آن موافقت کرد.

ولی مبارزه با آئین پرستش شخصیت استالین تنها به استالین محدود نماند و نمیتوانست بماند این مبارزه اصولی با پرستش شخصیت رهبران در همه کشورها بود. طبیعی است که مائوتسه تونگ نیز در پشت دیوار چین از این قانون مستثنی نبود. د و تفسیر معروفی که در این سالها زیر عنوان " تجربه دیکتاتوری پرولتاریا " و " بازهم درباره تجربه دیکتاتوری پرولتاریا " در چین منتشر شد، است انعکاسی از مبارزه با آئین شخصیت در چین است. بتدریج که در سالهای آینده امواج طرد و رد شخص پرستی در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اوج گرفت، بر مقاومت مائوتسه تونگ که نخست اریکه خود را مصون از خطر میدید، افزود. شد. کتابی که در سال ۱۹۶۴ زیر عنوان " درباره استالین " منتشر شد، است، نمود ارتگر مائوتسه تونگ در این دوره است. نحوه برخورد با پرستش شخصیت در آن د و کتاب و کتاب اخیر بکلی متفاوت است. در د و کتاب اول پرستش شخصیت محکوم میشود، در کتاب دوم تأیید میگردد. در د و کتاب اول محکومیت پرستش شخصیت استالین مفید و ضرور خواند. میشود، در کتاب دوم مضرو غیر لازم. اگر از احتجاجات سفسطه آمیز مائوتست هادراین باره صرف نظر کنیم، جریان رابه زبان ساده میتوان اینطور بیان کرد:

" تا وقتیکه مبارزه با پرستش شخصیت استالین به پرستش شخصیت مائو زبان نمیرساند، بلکه بالعکس میدان آنرا بازتر میکند، منطبق با مارکسیسم - لنینیسم بود، خوب، خیلی هم خوب بود. ولی بعضی اینکه دامن مائو را گرفت، ضد مارکسیستی شد، رویونیسم معاصر شد، بد و خیلی هم بد شد."

د را و اائل ماه نوا بر، روزنامه " ون هوی پائو "، منتشره در شانگهای مقاله ای منتشر کرد. است که میتوان آنرا نخستین قدم برای احیا " رسمی تئوریک آئین شخص پرستی بشمار آورد. از احیا " پراتیک آن سخنی نمیگوئیم، زیرا اینکار د تهاست شده است. عنوان این مقاله چنینست: " مایخو ا هیم صد رما ئو را بی حد و مرز ستایش کنیم ". عنوان دوم مقاله چنینست: " بررسی ماهیت ضد انقلابی مخالفین آئین شخص پرستی ". در این مقاله " خروش چف چین " ( یعنی لیوشائوچی ) متهم میشود که از دشمنان سرسخت آئین شخص پرستی است. در مقاله گفته میشود: " برای رهبری یک جنبش انقلابی به یک حزب بزرگ سیاسی و بیک پیشوای خرد مند و با اعتبار نیازست. مائوتسه تونگ بنیان گزار حزب ما و در عین حال بزرگترین مارکسیست - لنینیست معاصرست. تمام خلقهای انقلابی مائوتسه تونگ و اندیشه تابان اهرام محترم میدارند، به آن وفادارند، ستایشگر آنند و آنرا بی حد و حصر میپرستند. صد رما ئو سرخ ترین خورشید قلب ماست. این فریاد است که از درون سینه خلقهای انقلابی جهان بر میخیزد."

عنوان " آموزگار کبیرما، پیشوای کبیرما، فرمانده عالی کبیر و سکان دار کبیرما " عنوان رسمی مائوتسه تونگ است که در تمام مجلات چینی زیر عکسهای او بصورت یکسان و کلیشه وار همه جا آورد. میشود. در این مقاله امکان ذکر عناوین و لقبی که مطبوعات مائوئی برای او ذکر میکنند نیست. لزومی هم ندارد. همه کم و بیش از آن آگاهند.

از جوانان پر شور و با حرارتی که از " انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی " دفاع میکنند میپرسیم: آیا این است راه " ریشه کن کردن ایدئولوژی کهنه، افکار کهنه، فرهنگ کهنه و عادات و رسوم کهنه ". آیا آئین پرستش پیشوایان که یادگار عرقانها، فرعونها، و شاهنشاهان است، جزو " ایدئولوژی پرولتاریائی، افکار پرولتاریائی و فرهنگ پرولتاریائی " است؟ آیا سوسیالیسم علمی با این ترهات هیچگونه خویشاوندی دارد؟

ممکن است بگویند " اینها برای دفاع از سوسیالیسم است "، " برای دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا

است. این دعاوی از سر تا پا باطل است. رهبر و سازمانده ساختمان سوسیالیسم، طبقه کارگر و حزب پیشا آنست. نمیتوان حزب طبقه کارگر را زیراتش "عسینانگران" افکند، سازمانهای انرا منهدم و کمیته های ان را نابود کرد، و بعد دعوی دفاع از سوسیالیسم نمود. "دیکتاتوری پرولتاریا" حرف تو خالی نیست. مجری "دیکتاتوری پرولتاریا"، حزب پیشاهنگ پرولتاریا، رهبری این حزب و کمیته مرکزی آنست. نمیتوان رهبری حزب راتار و مارکزد، برجسته ترین رهبران انرا بلجن کشید، و بعد مدعی دفاع از "دیکتاتوری پرولتاریا" شد. این دیگر دیکتاتوری پرولتاریا نیست، دیکتاتوری فردیست، دیکتاتوری کسی است که خود را با حزب و با پرولتاریا مشته میکند. دیکتاتوری کسی است که از یک عنوان موجه برای نیل بیک هد غیرموجه سو استفاده میکند.

ما از نویسندگان جزوه خواهش میکنیم از عرش انتزاعات بی پایه پائین آیند، واقعیت هارا با توهمات خلط نکنند و ببینند که آیا آنچه در چین میگذرد واقعا قابل توجیه و دفاع است؟

### ۵- چیانگ چینگ شاگرد وفادار ماو

در کنار شمائل خدائی مائوتسه تونگ چهره های دیگری هم دیده میشود. تنها ارناباید پرستید، همسرش را هم باید پرستید. چیانگ چینگ در حزب چه مقامی دارد معلوم نیست. مسلما عضو هیچیک از ارگانهای بالائی حزب نیست، ولی نقش او در حوادث اخیر چین فوق العاده است. او یکی از رهبران اصلی انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی است. علاوه بر این ارتش آزاد بیخش ملی چین از یکسال و نیم پیش غیر مستقیم از طریق لین پیائو نزد یکترین همزم صدر ماو مستقیم در اختیار اوست. گروه رهبری "انقلاب فرهنگی"، و رهبری ارتش در چین کنونی مهمترین مواضع قدرند.

مابه اخباری که در جرائد جهان با استناد بمندرجات روزنامه های دیواری در باره فعالیت چیانگ چینگ منتشر شده است توجه نمیکیم. به اسناد رسمی خود چین رجوع میکنیم.

در فاصله ۲ تا ۲۰ فوریه ۱۹۶۶ در شانگهای جلسه ای مرکب از کادرهای ارتش برای بحث در مسائل فرهنگی تشکیل میشود. لین پیائو به چیانگ چینگ "ماوریت" داده است که افراد مورد نظر خود را دعوت کند. یکروز قبل از پایان جلسه دستور زهرین خطاب بشرکت کنندگان جلسه از طرف لین پیائو صادر میشود: "رفیق چیانگ چینگ دیروز با من صحبت کرد. او از نظر سیاسی در مسائل مربوط به ادبیات و هنر خیلی تیزهوش است، او واقعا هنر شناس است. او عقاید زیادی دارد. شما باید بانها توجه کنید. برای تحقق آنها هم در زمینه آیدئولوژیک و هم در زمینه سیاسی تصمیمات لازم بگیرید. از امروز بعد تمام اسناد حزبی که بمسائل ادبی و هنری مربوطست باید نزد او فرستاده شود. هر وقت که اطلاعی دارید با او تماس بگیرید تا او در باره فعالیت ادبی و هنری نیروهای مسلح کاملا در جریان باشد. عقائد اراجو یا شوید، این به اصلاح کار کمک خواهد کرد." (۱)

این جلسه درست قبل از آغاز طوفان تشکیل شده است. نزد یکترین همزم مائوتسه تونگ طبق این امر به علا هرگونه فعالیت فرهنگی را در نیروهای مسلح زهر رهبری همسر مائوتسه تونگ میگذارد. ولی آیا چیانگ چینگ حتی با اندیشه های مائوتسه تونگ کاملا آشناست؟ در سند چینی چنین میخوانیم: "در آغاز جلسه و در جریان تبادل عقائد، رفیق چیانگ چینگ بارها متذکر شد که آثار صدر ماو را باندازه کافی مطالعه نکرده است و درک او از اندیشه صدر ماو عمیق نیست، ولی آنچه را که فهمیده است بمعانه بکار میبندد" (تکیه روی کلمات از د. ن)

ملاحظه کنید، کسی که ما موبتلیخ آثار صدر مائوست، به اقرار خود، آنها را باندازه کافی مطالعه نکرد و درک او از این آثار عمیق نیست. ولی آنچه در چین کنونی مهم است، حتی درک آثار مائو نیست بلکه نزدیکی به اوست، و از همسرش نزدیگر با او کیست؟

چیانگ چینگ در این جلسه نطقی ایراد کرده است که باید آنرا از نخستین شلیکهای "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی" بشمار آورد. کسی که خود معتقدست آثار صدر مائو را کاملاً نخوانده و نفهمیده است با نقل قولهای مکرر از آثار او به جنک "ضد انقلابیون" میروید و آنها را تار و مار میکند!!

انجا که رسم پیشوائی و پرستش شخصیت معمول شد، شخصیت انسانها خوار میشود و نه تنها پیشوا بلکه خویشان و نزدیکان او مافوق مقامات و نظامات قرار میگیرند و متقابلاً هر که به پیشوا نزدیک نیست در هر مقام و مرتبه ای که هست، خوار و ذلیل میگردد.

کوموژو، نویسنده و فیلسوف بزرگ و کهنسال چینی راهمه میشناسند (۱) از استغفار معروف او که بآن نام "انتقاد از خود" دادند، صحبت نمیکنیم. در ژوئن - ژوئیه ۱۹۶۷ بابتکار "جرووی نویسندگان آسیائی - افریقائی" سمیناری برای مطالعه اثر مائو تسه تونگ "سخنانی در مجمع ینان در باره ادبیات و هنر" تشکیل میشود. نمایندگان ۳۴ کشور در این سمینار شرکت دارند.

پایان سخن این سمینار بوسیله کوموژو ایراد میشود. البته از او نباید انتظار داشت که جز در ثنای صدر مائو سخنی بگوید. ولی او بستایش صدر مائو اکتفا نمیکند. ببینید چه میگوید: "شب گذشته برای بیان احساسات عمیق خود اشعاری گفته ام. اجازه بدید تا این اشعار را تجالی راه رفیق چیانگ چینگ و همچنین سایر رفقا و شاگردان حاضر در این مجمع تقدیم کنم."

به ترجمه تمام ابیات نمیبیرد ازیم، زیرا بدون اینکه بخوانید، نمیتوانید حدس بزنید درباره چیست فقط یک بند آنرا ترجمه میکنیم: "رفیق چیانگ عزیز، تومنوهی مثالی هستی که باید تواد نهال کنیم تو در مطالعه خلاق و بکار بستن اندیشه شکست ناپذیر مائو تسه تونگ برانزده ای، تو در جبهه ادب و هنر بی باکانه به پیش میتازی. از آنجاست که اکنون چهره قهرمان کارگران، دهقانان و سربازان بر صحنه چین حاکم است و ما باید در صحنه جهانی هم در همین راه گام بگذاریم."

جالب است که این اشعار ستایشگرانه در جلسه ای خوانده میشود که در آن معروفترین رهبران "مارکسیست - لنینیست" چین، چوئن لای، چن پوتا، کانشن و دیگران حضور دارند. بدیهی است که هنگام استماع این اشعار "انقلابی" جز ابراز بشاشت و وظیفه ای ندارند.

#### ۶- آنها که راه سرمایه داری در پیش گرفته اند

"آنها که راه سرمایه داری در پیش گرفته اند و قصد دارند دیکتاتوری بورژوازی را مستقر سازند، این دیوها"، "غول ها"، "سلطنت طلبان"، "رویزونیست ها"، "ضد انقلابیون" و غیره و غیره کیستند؟ به ترازنامه زیرین توجه کنید:

از ۷ عضو هیئت رئیسه سابق کمیته مرکزی، فقط سه نفر در زمره "انقلابیون پرولتاری" قرار دارند. اینها عبارتند از مائو تسه تونگ، لین پیائو و چوئن لای. چهار نفر دیگر یعنی لیوشائوچی، تن سیائو پین، چوئه و چن یون (یعنی اکثریت) در زمره "ضد انقلابیون" هستند. از ۱۷ نفر عضو زنده هیئت سیاسی منتخب در کنگره هشتم حزب در سال ۱۹۵۶ (۲۰ نفر در این کنگره انتخاب شدند، ولی چهار نفر آنها درگذشته اند)، ۱۳ نفر (یعنی اکثریت) "ضد انقلابی" اعلام شده اند. از ۱۳ نفر عضو نامزد دبیرخانه کمیته مرکزی فقط یکنفر، یعنی کانشن، در صنف مائو است و بقیه مورد شدیدی ترین حملات قرار گرفته اند. از شش

دبیر کمیته های ایالتی، ۴ نفر (اکثریت) راه "ضد انقلابی" در پیش گرفته اند. اینها عبارتند از دبیر اول بوروی جنوب غرب لی چینگ جواين، دبیر اول بوروی شمال غرب لیوان تاو، دبیر اول بوروی شمال لی هسوئه فنك و دبیر اول بوروی جنوب مرکزی تاوچو و همچنین جانشین او وانگ جن چونگ، همه "ضد انقلابی" از آب درآمده اند.

این فقط گوشه ایست از صحنه. در ارتش آزاد بیخشم ملی چین اولین قربانی رئیس ستاد ارتش بود. بعد از آن صد هانقران برجسته ترین فرماندهان ارتش چین بعنوان ضد انقلابی از کار برکنار شدند. هنوز طوفان در چین میگرد و صاعقه فرو میبارد. وقتی که طوفان فرونشست و صاعقه خاموش شد، معلوم خواهد شد که میلیونها عساکر مائوئی زیر شعار "ستاد هار ابراهان کنید" بسر حزب کمونیست و دولت چین چه آورده اند.

گناه اینها چیست؟

میگویند اینها "رویزونیست" هستند. آیا صحیح است؟ اگر در قاموس مائوتسه تونگ، رویزونیسم همان خط مشی سیاسی واید ثولوتیک است که حزب کمونیست اتحاد شوروی و اکثریت مطلق احزاب برادر در پیترگرافه اند، بیشک این افراد در طول سالها در راه مبارزه برضد این "رویزونیسم" قرار داشتند. همه میدانند که در تمام جلسات و کنگره های احزاب برادر در مسالهای اخیر در راه "رویزونیسم" قرار داشتند. حزب کمونیست چین لیوشائوچی، پن جن و تن سیائوین قرار داشته اند. شدید ترین حمله را برضد این باصطلاح رویزونیسم اینها کرده اند. اینها در مناسبات خود با "رویزونیسم" حتی یک پل را پشت سر خود سالم باقی نگذاشته اند. حتی یک روزنه را باز نگذاشته اند. اینها بزرگترین مقتریان به حزب کمونیست اتحاد شوروی، به دولت شوروی و به اکثریت مطلق احزاب کمونیست و کارگری جهان بوده اند. قاعدتاً میبایست اینها مورد عنایت مائوتسه تونگ قرار گیرند. ولی اینها امروز درست بعکس مورد اتهافند.

میگویند اینها یک مشت ضد انقلابی هستند که قصد شان احیاء سرمایه داری در چین و استقرار دیکتاتوری بورژوازی است. این اتهام آنقدر بی پایه و مضحکست که حتی نیاز به بحث در آن نیست. این اتهام را فقط مجانبین یا آنها که متعدد اخذ رابه جنون زده اند، میتوانند باور کنند.

نخستین کسی که از این "مشت افراد" مورد حمله قرار گرفت پن جن بود. در باره نظریات او تا کنون هیچ سندی منتشر نشده است. تنها سند فقط بخشنامه کمیته مرکزی (بهتر بگوئیم بخشنامه شخص مائوتسه تونگ) مورخ ۱۶ مه ۱۹۶۶ است. جریان از این قرار است که قبل از آغاز طوفان یک گروه ۵ نفری بریاست پن جن از طرف کمیته مرکزی "مأمور اجرای انقلاب فرهنگی" بود. این گروه گزارشی تحت عنوان "طرح گزارش در باره مباحثات آکادمیک کنونی" تهیه و به کمیته مرکزی تسلیم کرد. این طرح در ۱۲ فوریه ۱۹۶۶ تصویب و به سازمانهای حزب ابلاغ گردید. در بخشنامه ۱۶ مه ۱۹۶۶ مائوتسه تونگ، این بخشنامه شدیداً مورد حمله قرار میگردد. در این بخشنامه مائوتسه تونگ میگوید: "این [گزارش]

معارض مشی انقلاب فرهنگی سوسیالیستی است که از طرف کمیته مرکزی و رفیق مائوتسه تونگ... تنظیم شده است. انتقادات مائوتسه تونگ بر این گزارش بکلی غیرمهم، ولی اتهامات او به پن جن بی حد و مرز است. مائوتسه تونگ میگوید: "آنها کاملاً انکار میکنند که تاریخ چند هزار ساله بشری تاریخ مبارزه طبقاتی است. آنها مبارزه طبقاتی پرولتاریا برضد بورژوازی، انقلاب پرولتری برضد بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا را کاملاً انکار میکنند. بالعکس، آنها غلامان و قواد ار بورژوازی و امپریالیسم هستند."

در اسناد چین تاکنون متن گزارش گروه ۵ نفری منتشر نشده است. ولی کوچکترین تردید نیست که این دعاوی اتهاماتی بیش نیست. حتا ریشه اختلاف در گزارش گروه ۵ نفری نیست. در مبارزه بنفع سوسیالیسم، و برضد سوسیالیسم هم نیست.

بزرگترین هدف حمله مائوتسیت ها لیوشائوچی است. تاکنون زشت ترین دشمنها و اتهامات نثار



او گردیده است. به کتاب "چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود" او حمله میکنند. مینویسند: «خیانت به دیکتاتوری پرولتاریا عنصر اساسی» در این کتاب است. آنها که این کتاب را خوانده اند، میدانند که این اتهام کبود کانه ای بیش نیست. در مقاله مشترکی که هیئت های تحریریه مجله "خونسی" و روزنامه "جن مین جی یائو" در ۸ و ۱۰ مه ۱۹۶۷ منتشر کرده اند، این کتاب را مورد "انتقاد" قرار داده اند. این کتاب سالها پیش منتشر شده و بارها تجدید چاپ شده است. معلوم نیست چرا انتقاد کنندگان امروز به این فکرافتاده اند. محتویات این مقاله آنقدر سفسطه آمیز و بی پایه است که ارزش بحث ندارد.

نویسندگان مقاله بعد از انواع بحث های انتزاعی و اسکولاستیک در پایان مقاله خود را لومید هندو و چنین مینویسند: "کتاب "چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود" در هیچیک از چاپ های تجدید نظر شده خود، از مردم طلب نمیکند که شاگردان خوب صد رماو باشند. در هیچ جای خود زحمت نمیدهد که از اندیشه های مائوتسه تونگ یاد کند (تکیه روی کلمات از دون). این یکی دیگر از مظاهر این واقعیت است که مولف کتاب یک مارکسیست قلبی، یک رویزیونیست واقعیت، زیبادردوران ماجداشن از اندیشه مائوتسه تونگ مفهومی جز جدا شدن از اصول مارکسیسم - لنینیم ندارد، درست همانطور که وقتی مارکسیسم به مرحله لنینیم تکامل یافت، جدائی از لنینیم مفهومی جز جدائی از مارکسیسم نداشت" (۱)

این جملات بخوبی نشان میدهد که دعوی اصلی درجه صحنه ای جریان داشته است و دارد. یکی دیگر از کسانی که مورد حمله مائوتسه ها قرار گرفته است تائوچو دبیر اول سابق بهوری جنسوب مرکزی است. تائوچو بعد از شروع "انقلاب فرهنگی" به مسئولیت شعبه پروپاگاندا کمیته مرکزی منصوب شد. در سلسله مراتب حزبی، تائوچو بلافاصله بعد از مائو، لین پیائو و چوئن لای قرار میگرفت. ولی بدلائلی که معلوم نیست یکباره مورد خشم قرار گرفت و برکنار شد. چه کسی او را آورد، چه کسی او را برداشت، چرا او را آوردند، چرا بردند، همه مبهم است. ولی در سپتامبر گذشته ناگهان پرده از "انحرافات" گذشته او برداشته شد.

در مقاله ای که در ۸ سپتامبر گذشته روزنامه "جن مین جی یائو" منتشر کرده و فردای آنروز متن آن از طرف اژانس "سین خوا" منتشر شده است، دو کتاب انحرافی تائوچو بنام های "ایدالها، اصالت و زندگی روحی" (چاپ پکن، ۱۹۶۲) و "تفکر، احساس و قریحه ادبی" (چاپ کانتن، ۱۹۶۴) مورد انتقاد قرار گرفته است. "آذخوار"، "دزد"، "رویزیونیست"، "غلام امپریالیسم" از عادی ترین اصطلاحاتی است که در این انتقاد "انقلابی ایدئولوژیک" بکار میرود. در اینجا هم نویسنده مقاله خود را لومیدهد. مادراینجا فقط به نقل قسمتی از این "انتقاد" اکتفا میکنیم:

"در مه ۱۹۵۹ درست قبل از اینکه پن ته جوای رویزیونیست برنامه مهرانه خود را برای استقرار سرمایه داری شکل مذبحخانه ای مطرح کند، تائوچو به تبعیت از های یوی در مقاله خود زیر عنوان "درخشش خورشید" به هدف عظیم سوسیالیستی، حزب بزرگ و رهبر کبیرما بشکل جنجال آمیز شیطانان دشنام داد. از یکطرف او گفت که مردم کلمات "خاورسرخ" است، خورشید برمی خیزد" را برای "بیان شهر و قدرت حیاتی هدف بزرگان" بکار میرند و آنها "باتشبه حزب و رهبر ما به خورشید شناگی آنها هستند". از طرف دیگر او "خطاهای" خورشید را آشکارا مورد حمله قرار داد و به طعنه گفت: "در بجهوده تابستان هنگامیکه اشعه خورشید بر زمین می تابد، مردم به التهاب می افتند، به خورشید خشم میگیرند و میگویند که نهر و حرارت آن زیاد است. و همانطور که همه میدانند گفته اند چهره خورشید هم از لکه های تار عاری نیست". (تکیه روی کلمات از دون).

"چهره خورشید هم از لکه های تار عاری نیست". آیا این پرخاشجویی به حزب و رهبر کبیر نیست؟ در نظر تائوچو نه تنها چهره خورشید عاری از "لکه های تار" نیست، بلکه سوسیالیسم سر تا پای سیاه است.

برای آنها که با چشمان بمرزوائی نگاه میکنند، روشنائی و تاریکی معکوسند. آنها کور تر از کورند.  
این يك نمونه دیگر از "انتقاد مائوئی" است. این سطور بخوبی نشان میدهند که "روزیو نیسم"  
تاوچو از کجا آب میخورد.

#### ٧- هدف "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی"

"نویسندگان جزوه" مینویسند: "انقلاب فرهنگی انقلابی است در ایدئولوژی و فرهنگ تسودۀ  
روزنامه توفان باقیافۀ پریتخترا دمه میدهد: "موضوع بان چیزی سروکار دارد که در نهاد انسانست"  
جملات زیبایی است. یکاش واقعیتی هم که پشت سر این جمله هاست، همانقدر زیبا بود. این  
جملات را نویسندگان جزوه و توفان از مطبوعات و اسناد چینی مربوط به یکسال ونیم پیش نقل کرده اند. ولی  
امروز خود آنها روشنتر صحبت میکنند. روزنامه ارکان ارتش آزاد بیخشم ملی در شماره ٩ اکتبر خود هدف  
"انقلاب فرهنگی" را اینطور توضیح میدهد:

"هدف عمده" انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی يك مشت افراد حزبی هستند که راه سرمایه داری  
در پیش گرفته اند. در مقاله ای که بتاريخ اول ژوئن ١٩٦٧ هیئت های تحریریه "روزنامه" جن مین جی یائو  
و مجله "خونسی" انتشار داده اند هدف "انقلاب فرهنگی" اینطور توضیح میشود:

"هدف عمده انقلاب فرهنگی زبرد یکتاتوری پرولتاریا يك مشت افراد حزبی هستند که بر سر کارند  
راه سرمایه داری در پیش گرفته اند. هدف مستقیم انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی، انقلاب برضد آنها  
است، افشا آنهاست، اخذ قدرت از آنهاست، غلبه کامل بر آنهاست."

اگر اعتراضات بالا رابه زبان مردم ساده و شریف ترجمه کنیم، هدف "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریا"  
اینطور از آب درمیآید:

"هدف اساسی صحنه ساز بهای یکسال ونیم اخیر سرنگون کردن رهبران حزب و دولت چین،  
و در رأس آنها لیو شائوچی معاون صدکمیته مرکزی و رئیس جمهوری چین، و تن سیائو پین دبیرکل حزب  
کونیست چین است. گناه این افراد و مسئولین سایر سازمانهای حزبی دولتی آنست که نخواسته اند  
قدرت مطلقه و خدائی صدر و نزدیکان آنها بی چون و چرا قبول کنند. چون برای برکنار کردن آنها هیچ  
امکان حزبی و ما سنامه ای برای صد مائو وجود نداشته، "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی" را تعبیه  
کرده است و با کشیدن اختلافات درون حزبی بکوچه و خیابان و با تحریک و تفتین و برانگیختن افکار عمومی  
برضد این افراد خواسته است که بمقصود خود نائل شود. درابتدای کار نمیتوانست مقصود اصلی خود را بیان  
کند، ولی حالا بیان میکند."

نویسندگان جزوه "معصومه" مینویسند: "تاریخ بیاد ندارد که توده های کوچه و خیابان رئیس  
جمهوری و دبیر حزب کونیست را انتقاد کنند و به پاسخگویی از خود بخواهند. يك چنین دموکراسی  
بی سابقه ای (تکیه روی کلمات از دون) نتیجه استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و بخصوص بسط و گسترش  
مشیتوده ای مائوتسه تونگ در انقلاب است."

اگر نویسندگان این جملات بآنچه مینویسند واقعا اعتقاد داشته باشند، جای شگفتی بی نهایت است.  
در اینجائکات زیرین قابل توجه است:

الف) این توده های کوچه و خیابان نیستند که مشغول فعالیت اند، بلکه افراد گارد سرخی  
گروه برضتی مائو هستند که به پشتیبانی ارتش آزاد بیخشم ملی در سراسر چین مشغول تارومار کردن سازمان  
های دولتی و حزبی هستند.

ب) مندرجات روزنامه های دیواری و نطقهای آنها "انتقاد" و به پاسخگویی خواستن نیست، بلکه  
اتهام زنی، لجن مالی است. عمل آنها سوزاندن و ویران کردن است. اگر "دیو"، "غول"، "ضد

انقلابی، "عامل سرمایه داری" و غیره و غیره نامیدن رهبران حزب و دولت "انتقاد" است، نویسندگان جزوه حق دارند و اگر نیست حق ندارند. اگر شعار "ستاد هارابجاران کنید" (شعاری که خود مائوتسه تونگ نوشته است)، کلاههای جهنم را بران کنید" (یعنی کمیته های حزبی را منهدم سازید) به پاسخگوئی خواندن است، نویسندگان جزوه حق دارند، و اگر نیست حق ندارند.

ج) نویسندگان جزوه این جریان رایک "دموکراسی بیسابقه" میخوانند. واقعا این جریان بی سابقه است. حتی در تاریخ خود چین هم بی سابقه است. ولی این دموکراسی نیست، این آناشوی است. این یک آناشوی بی سابقه است. اگر متهم و محکوم و برکنار کردن رهبران حزب و دولت بدون اینکه بآنها امکان کوچکترین دفاعی داده شود، خارج از مجاری حزبی، دموکراسی است، آنچه در چین میگذرد واقعا وسیعترین و بدیع ترین نوع آنست و نویسندگان جزوه حق دارند، و اگر نیست حق ندارند.

د) مینویسند این "دموکراسی" نتیجه "استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و بخصوص بسط و گسترش مشی توده ای مائوتسه دون در انقلاب است".

نتیجه "استحکام دیکتاتوری پرولتاریا" حتمال نیست، زیرا دیکتاتوری پرولتاریا بمنظور حفظ ثبات و قدرت حزب پرولتاریا، دولت سوسیالیستی و اجرای تصمیمات و سیاست های آنها و تحکیم قانونیت سوسیالیستی است، نه بمنظور برهم زدن آنها. این آشوب بمنظور برهم زدن دیکتاتوری پرولتاریا و سپردن حکومت بدست آشپگران مائوتسی است.

مادراین نکته بانویسندگان جزوه موافقیم که این حوادث "نتیجه بسط و گسترش مشی توده ای مائوتسه دون در انقلاب است". در این مشی، توده ها با اینکه مورد ستایش بیکرانند، بالفعل جزا اجرای اندیشه های پیشوا وظیفه ای برای آنها مقرر نیست. "مشی توده ای مائوتسه دونگ" دردوران کنونی جز وارد کردن شدیدترین لطامات بمنافع توده ها هاد فی ندارند. اگر محدود کردن توده ها به دانش آموزان و دانشجویان دبستانها و دبیرستانها و انشکده ها و تهدیل آنها بیک نیروی ضربه ای متعصب و بی منطق برای منهدم کردن سازمانهای حزبی و دولت و نقض فاحش قانونیت سوسیالیستی "مشی توده ای" است، نویسندگان جزوه حق دارند، و اگر نیست حق ندارند.

ه) فرض کنیم که "نویسندگان جزوه" راستد لالات خود محقند، و این "وسیعترین دموکراسی" است و عمل "توده ها" "انتقاد و به پاسخگوئی خواندن" است. این چه دموکراسی است که صدر حزب، وزیر و قاع و همسرا و از حیطه تا "ثیوان" دروند. چرا همه رامیتوان مورد انتقاد قرار داد، ولی افراد معینی رانمیتوان؟ "نویسندگان جزوه" این استئنا را چگونه توجیه میکنند؟ آیا آنها واقعا تصبر میکنند که این افراد مافوق توده ها هستند، یا توده ها کوچکترین انتقادی بانها ندارند. هر کدام را با برکنند در موضع خطا هستند.

#### ۸ - اقلیت و اکثریت در حزب

هرحزب جمعیت و گروه اجتماعی اعم از پرولتری یا بورژوازی، انقلابی یا ضد انقلابی، دارای قواعد و نظاماتی است. فرق این قواعد و نظامات اینست که یکی مترقی است، یکی ارتجاعی، یکی درجهت تکامل و بنفع توده های مردم است، یکی درجهت ارتجاع و بضررت توده های مردم. نفی قواعد و نظامات در هر سازمان بمفهوم نفی سازمان است.

حزب پیشاهنگ پرولتاریا هم قواعد و نظاماتی دارد. این قواعد و نظامات در اساسنامه حزب منعکس است و تمام افراد حزب از بالاتا پائین مکلفند که انتراعایت کنند. هیچ فرد حزبی از بالاترین مقام تا پائین ترین فرد حق ندارند این قواعد و نظامات را بد لخواه نقض کنند.

یکی از اصول سازمانی مدرج در اساسنامه تمام احزاب کمونیست و کارگری اصل مرکزیت دموکراتیک

است. این اصل در اساسنامه حزب کمونیست مصوب هفتمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین ( ۱۹۴۵ ) صریحاً ذکر کرده است. در ماده ۱۴ اساسنامه حزب چنین گفته میشود: « سازمان حزب مبتنی است بر اصل مرکزیت دموکراتیک، که معنی آن مرکزیت بر اساس دموکراسی و دموکراسی برهبری مرکزیت است. در این ماده سه اصل اساسی مرکزیت دموکراتیک شرح داده و از جمله گفته میشود:

" هر فرد حزبی موظف است از انضباط سازمانی که عضو است اطاعت کند. اقلیت باید مطیع اکثریت باشد، سازمانهای پائین حزب باید از سازمانهای بالاتر حزبی اطاعت کنند و تمام سازمانهای متشکله حزب باید از کمیته مرکزی اطاعت کنند. انضباط حزبی باید اکتفا بر رعایت شود و تصمیمات حزبی غیرمشرط اجرا گردد. "

این عین اساسنامه حزب کمونیست چین مصوب کنگره آن حزب است. بیشک ما نوشته تونگ هم در تصویب آن شرکت داشته است. ولی ما نوشته تونگ امروز این اصل را قبول ندارد. بهتر بگوییم، برای دیگران قبول دارد ولی برای خودش قبول ندارد.

در مقاله ای بقلم لین چین زیر عنوان " مده باد بردگی، انضباط انقلابی پرولتری را اکتفا بر رعایت کنیم"، بعد از دشنامگویی فراوان به " فرد عالیرتبه حزبی که در قدرت است و راه سرمایه داری در پیش گرفته است" جمله ای از کتاب " چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود" او نقل میشود. این جمله چنینست: " اصل مرکزیت دموکراتیک تصریح میکند که هر تصمیمی که اکثریت، ارگانهای مافوق یا کمیته مرکزی اتخاذ کردند، باید اطاعت شود، حتی اگر این تصمیمات نادرست باشد... هرگونه اطاعت مشروط نادرست است... "

نویسنده مقاله سپس مینویسد: « این بردگیت، بردگی خالص و سادّه ». در مقابل این اصل اساسنامه حزبی که ابداع آن به " فرد عالیرتبه حزبی" منسوب میشود، نویسندگان مقاله اصل دیگری میگذارد که اگر بزبان بسیار مودبانه ترجمه شود چنینست: « از تصمیمات اکثریت، ارگانهای مافوق و کمیته مرکزی فقط وقتی باید اطاعت شود که مبتنی بر اصول انقلابی باشد. پس از بیان سوابق و لواحق " فرد عالیرتبه" حزبی" این حکم در باره او صادر میگردد: " او یک موضع روشن دارد: بردگی در قبال هاری ترومن و چیانگ کائیشک" او " الت بی اراده" ایست سرشار از بردگی چاکرانه. در عین حال او در قبال رهبر کبیر ما صد رماثو و توده ها جاسارت رنژ یلانه نشان میدهد. این ماهیت طبقاتی بردگیت که او سخنگوی آنست. "

مطلب را بسط دهیم:

الف) آیا اصل مرکزیت دموکراتیک درست است؟ بیشک درست است. این اصلی است که بدون رعایت آن حزب طرازیون کارگری نمیتواند بوجود آید.

ب) آیا تبعیت اقلیت از اکثریت، ارگانهای پائین از ارگانهای بالا و تمام ارگانهای حزب از کمیته مرکزی درست است؟ حتماً درست است. زیرا اگر اقلیت از اکثریت تبعیت نکند، بطریق اولی اکثریت هم از اقلیت تبعیت نخواهد کرد، ناچار هیچ تصمیمی قابل اجرا نخواهد بود.

ج) آیا تبعیت غیرمشرط درست است یا مشروط؟ حتماً تبعیت غیرمشرط درست است. زیرا اگر تبعیت اقلیت از اکثریت مشروط باشد، اقلیت مجاز خواهد بود که هر لحظه باین دلیل یا آن دلیل از تبعیت سر باز زند و اجرای تصمیم را دچار تعلیق کند. آیا معنی این حرف آنست که اکثریت همیشه حق دارد و اقلیت حق ندارد. معنی آن این نیست، چه بسا که اقلیت در مواردی حق داشته باشد، ولی این حق او محفوظ است و میتواند در مراجع حزبی آنرا طرح کند. ولی تا وقتی که این حقا ئیبات نشد، حق ندارد خود سرانه تصمیمات اکثریت را که قاعده تا صحت تراز عقائد اقلیت است نقض کند.

ولی آیا صحیح است که فقط " تصمیمات انقلابی" باید مورد تبعیت قرار گیرد. نه. حتماً غلط است.

زیرا اگر افراد و ارگانهای حزبی هر یک بطرف منفرد و مجزا در انقلاب و ضد انقلاب شوند، سر تا پای حیات حزبی فلج خواهد شد. هر کسی حق خواهد داشت با ستاد اینکه این تصمیم یا آن تصمیم "ضد انقلابی" است از قبول آن سر باز زند.  
اینها همه جزء بدیهیات است.

ولی برای صدر مائو اینها همه اصول بهر زوایای است. معیار انقلاب خود اوست. اگر اکثریت موافق بود که قسبا المراد، اگر مخالف او بود، اکثریت ضد انقلابی است و باید آنرا تار و مار کرد. اساسنامه حزب هر قی پارهای بیش نیست. اساسنامه زند و گویا خود اوست. اساسنامه ای بخواد حتی بر قدرت بیکران او سایه افکند، ضد انقلابی است و باید به زواله دان تاریخ افتد.

این مطالب را نویسنده مقاله "بردگی" به زبان دیگری اینطور بیان میکند: "ما باید مضمناً و تمام و کمال انضباط سازمانی حزب کمونیست چین برهبری رهبر کبیر صدر مائو و همزم نزدیک او رفیق لین پیائو و تعالیم خرد مندان رهبر کبیر صدر مائو را حفظ و رعایت کنیم (تکیه روی کلمات از د. ن.) صدر مائو بزرگترین مارکسیست - لنینیست عصر ماست. هر جمله او یک حقیقت عام است که در ریاضیات انقلابی آزمون شده، مارکسیسم - لنینیسم زند و در شاخ ترین پایه در عصر کنونی است." (۱)

کمی پائینتر نویسنده روشتر مینویسد:

"بنابر این ما باید طبق تعالیم صدر مائو عمل کنیم، اعم از اینکه اهمیت آنرا بخواهی درک کرده باشیم یا نباشیم" (تکیه روی کلمات از د. ن.)

ایا اینست بردگی یا اصولی که در اساسنامه حزب کمونیست چین مندرج است.

## ۹- اقلیت و اکثریت در جنبش جهانی کارگری و در داخل حزب

در سالهای اخیر، هرگاه که در جنبش کمونیستی و کارگری جهانی از اقلیت و اکثریت و لزوم تبعیت از اکثریت صحبت شده است، رهبران حزب کمونیست چین آنرا رد کرده اند. دلیل سازمانی آنها همیشه این بوده است که در جنبش جهانی کمونیست و کارگری، سازمان واحد و متشکلی وجود ندارد، بالنتیجه تبعیت اقلیت از اکثریت الزامی نیست. آنها همیشه گفته اند: "میدانیم که در اقلیتیم، ولی در اقلیت باقی خواهیم ماند و چون حقد داریم، بتدریج اقلیت ما تبدیل به اکثریت خواهد شد." (در سالهای اخیر تحقق این پیش بینی را آشکارا دیده ایم !!)

از یکسال و نیم پیش صدر مائو این "اصل" را به داخل حزب کمونیست چین هم بسط داده است. در آنجا سازمان متشکلی نبود که تبعیت اقلیت از اکثریت لازم باشد، اینجا هم که هست لازم نیست. جنبش جهانی کمونیستی و کارگری دنبال صدر مائو نرفت، صدر مائو آنرا رد کرد. حزب کمونیست چین هم دنبال او نرفت، آنرا منهدم ساخت !!

در ۳۰ مه ۱۹۶۶ تا جوجو که در آنوقت در راس شعبه پروپاگاندا کمیته مرکزی قرار داشت رسماً اعلام کرد که گارد سرخ میتواند در برابر "تمام مقامات حزبی مقاومت کند". "مقاومت فقط در مقابل رهبر بسیار محبوب و محترم ما مائو و همزم او لین پیائو، کسیکه پرچم اندیشه مائوتسه تونگ را برافراشته است جانشین نیست. در برابر تمام شونگ - نان - های (مقر کمیته مرکزی) مقاومت مجازست." (۲)

در مه ۱۹۶۷ چن پن یو ترانزنامه "این" "مبارزه" را اینطور خلاصه میکند:  
"توده های انقلابی و جنگجویان انقلابی گارد سرخ که با سلاح اندیشه مائوتسه تونگ مسلحند، به

"قصرهای جهنم" که زیر فرمانروایی د یوهاو غولهاست، یورش مستقیم برد ه اند .  
شعبه سابق پروپاگاندا کمیته مرکزی مشهد م شده است  
وزارت سابق فرهنگ مشهد م شده است  
کمیته حزبی سابق پکن مشهد م شده است .

آن مشت افراد حزبی که در قدرتند و راه سرمایه داری در پیش گرفته اند ، آنهاکه جسارت میورزند  
و خود شان را "چهره های بااهمیت" میسرودند ، ممکن است مثل غولها بنظر برسند ، ولی در حقیقت آنها فقط  
ببرهای کاغذی هستند که حتی در برابر یک ضربه هم تاب مقاومت ندارند . (۱)  
اینست آن چیزی که نویسندگان جزوه آنها "یک د مکرسی وسیع که تاکنون نظیر آن نبوده است"  
می نامند . فقط با تغییر یک کلمه میتوان با آنها کاملاً موافق بود . این "یک انارشی وسیع است که تاکنون نظیر  
آن نبوده است" .

#### ۱۰ - وقفه در حیات عادی حزب

سالهاست که حیات عادی د حزب کمونیست چین متوقف است . کنگره ها و کنفرانسها تشکیل نمی شوند  
جلسات کمیته مرکزی تشکیل نمی شوند ، اعضا ارگانهای انتخابی انتخاب نمی شوند .  
اساسنامه حزب کمونیست چین تصریح میکند (ماده ۲۹) که کنگره های کشوری حزب باید هر سه  
سال یکبار انعقاد یابد . طبق ماده ۲۲ اساسنامه ، جلسات کمیته مرکزی با حضور کلیه اعضا و نامزدان  
باید هر شش ماه یکبار دعوت شوند .

این مقررات سالهاست که روی کاغذ مانده است . چرا ؟ مدتها این مطلب مطرح بود و کسی دقیقاً  
نمیدانست . ولی امروز همه میدانند که علت اساسی وجود قدرت در رأس حزب که به هیچ قاعده و  
نظمی معتقد نیست . تبعیت اقلیت از اکثریت را قبول ندارد . تبعیت ارگانهای پائین از ارگانهای بالائی ،  
و تبعیت تمام سازمانهای حزب از کمیته مرکزی را قبول ندارد . او قبول ندارد که در داخل حزب تمام افراد  
از صدر تا پیل در برابر نظامات حزبی مساوی هستند . امروز دیگر کاملاً واضحست که علت اختلاف در درون  
رهبری حزب ، به حقوق و تبعیت ، مقاومت صدر حزب در برابر مجموع حزب بوده است .

هفتمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۵ یعنی قبل از پیروزی انقلاب تشکیل شد .  
هشتمین کنگره در سال ۱۹۵۶ یعنی ۱۱ سال بعد دعوت شد . از آن زمان تاکنون ۱۱ سال میگذرد و دهمین  
کنگره کشوری حزب دعوت نشده است .

کمیته مرکزی حزب هم که در فاصله کنگره ها مسئول اداره امور حزب است ، جلسات خود را بکلی بندرت  
تشکیل داده است . دهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب در سپتامبر ۱۹۶۲ تشکیل شد . یازدهمین پلنوم کمیته  
مرکزی چهار سال بعد در اوت ۱۹۶۶ تشکیل شده است . علت تشکیل این پلنوم هم این بود که است که  
ماتوسته تونگ تصمیمات خود را در باره "انقلاب عظیم فرهنگی پروولتاریائی" به کمیته مرکزی تحمیل کند .  
در فاصله تشکیل این کنگره ها حوادث عظیمی در چین و در جهان رویداده است . ولی رهبری حزب  
کمونیست چین و صدرمائو هرگز لازم ندیده اند که سیاست حزب و دولت را در برابر ارگانهای ذیصلاحیت  
حزبی مطرح کنند و از آنها نظر بخواهند .

مسئول این جریان کیست ؟ درگذشته معلوم نبود . ولی حال معلوم است که مسئول اصلی کسی جز  
صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست چین نیست .

روز ۲۴ اکتبر گذشته وزیرانیت چین هسیه فو - جی در برابر انشجویان انستیتوهای پکن نطقی

ایراد کرد و گفت که نهمین کنگرهٔ کشوری حزب در جریان سال ۱۹۶۸ تشکیل خواهد شد. این تصمیم اتفاقی نیست. نشانهٔ آنست که قبل از "انقلاب فرهنگی"، مائوتسه تونگ و گروه او تشکیل کنگره های حزبی را بنفع خود نمیدیدند، ولی اکنون که با "انقلاب فرهنگی" و بدست افراد غیرحزبی سازمانهای حزب را درهم شکسته اند، خود را برای تشکیل کنگره ای که مطیع و گوش بفرمان آنها باشد آماده میکنند.

### ۱۱- "انقلاب فرهنگی" و جنبش

#### جهانی کمونیستی و کارگری

"انقلاب فرهنگی" مائوتسه تونگ گام بزرگ تازه ایست در راه برهم زدن وحدت جنبش جهانی کمونیستی و کارگری، تضعیف نیروهای انقلابی و تقویت ضد انقلاب در سراسر جهان.

"نویسندگان جزوه" مینویسند: "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین مبارزه ایست علیه امپریالیسم سرکردگی ایالات متحده آمریکا و علیه رویزونیسم مدرن که حزب کمونیست اتحاد شوروی در مرکز آن قرار دارد. آیا این ادعا با حقیقت مقرونست؟ هم هست و هم نیست. به واقعیات توجه کنیم:

الف) "انقلاب فرهنگی" با اینکه زیر شعارهای تند ضد سرمایه داری، ضد امپریالیستی و ضد امریکائی جریان دارد، در واقع نه تنها مبارزه برضد امپریالیسم بطور کلی، و امپریالیسم امریکائی بطور خاص نیست، بلکه کمک بزرگی است بان برای تخطئهٔ جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و سرکوب جنبش های آزاد بیخشمی. امپریالیسم از انقلاب فرهنگی چین هراسان نیست. دلیلی هم ندارد که هراسان باشد. بالعکس بسیار خشنودست. علت آنهم روشن است. اگر انحصارات امریکائی تمام قدرت و ثروت خود را متمرکز میکردند، قادر نبودند که اینگونه عالیترین و درخشانترین ایدآلهای کمونیسم را مسخرهٔ خاص و عام سازند. قادر نبودند اینگونه آموزش علمی و رهائی بخش مارکسی-لنین را تحریف کنند. قادر نبودند اینگونه وحدت جنبش جهانی کمونیستی و کارگری را منهدم سازند.

این چه مبارزه با امپریالیسم امریکاست؟

امروز بزرگترین صحنهٔ نبرد برضد امپریالیسم امریکائی نام است. اتحاد شوروی پیشنهاد میکند بفظر مبارزهٔ مشترک با امپریالیسم امریکا تمام نیروهای ترقیخواه و ضد امپریالیستی جهان مجتمع شوند. رهبران انقلاب فرهنگی هرگونه اتحاد را از آستانه میرانند و بدینوسیله عملاً امپریالیسم امریکارا در صحنهٔ نبرد ویت نام تقویت میکنند. آیا این عمل را میتوان مبارزه با امپریالیسم امریکاناامید؟

میدان دیگر نبرد خاورمیانه است. نقش رهبران چین در این صحنه نیز یک نقش بطم معنسی فته انگیزانه است. رهبران چینی زیونقابد فاع از مبارزهٔ ملل عرب برضد تهاجم اسرائیل با تمام قوا سعی دارند که از یکطرف ملل عرب را برضد اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی تحریک کنند، و از طرف دیگر با طرح شعارهای مافوق انقلابی و بدون توجه بشرائط مشخص، ملل عرب را به گسر در آب جنگ تازه ای افکنند.

چند روز بعد از پایان هجوم اسرائیل بکشورهای عربی و شکست ارتشهای عرب تلگرافی از طرف چوئن لای به احمد شکیری رئیس "جبههٔ آزاد بیخشم فلسطین" شده است. در این تلگراف چنین میخوانیم:

"در حال حاضر وضع مبارزهٔ انقلابی ضد امپریالیستی در سراسر جهان عالی است. امپریالیسم امریکا بوسیلهٔ مردم ویت نام، ملل عرب و مردم انقلابی سراسر جهان بسسه محاصرهٔ دشواری افتاده است. جنابعالی در موارد مکرر اظهار داشته اید که فلسطین فقط میتواند از راه مبارزهٔ مسلح آزاد شود. من این نظر صریح آن جناب را بسیار تحسین میکنم."

نخستین روزهای بعد از هجوم اسرائیل را در نظر آورید. وضع مشخص را در نظر بگیرید. آیا ایسن تلگراف جز يك عمل فتنه انگیزانه و تحريك امیز چیزی نام دارد؟ این راهنمایی نیست، گمراه کردن است. دوستی نیست، دشمنی است. اگر دوستی هم هست دوستی خاله خرسه است.

از خاور میانه بگذریم. به امریکای لاتین توجه کنیم، به آفریقا توجه کنیم، به زیرگوش چین بسمه اندونزی توجه کنیم. آیا در هیچیک از این نقاط جهان "انقلاب فرهنگی" چین کوچکترین لطمه ای به امپریالیسم امریکازده است؟ آیا در همه جانپروهای ضد امپریالیستی رابنفع امپریالیسم تضعیف نکرده است. در همه جا ارتجاع را در مقابل آزادی تقویت ننموده است؟

نویسندگان جزوه مینویسند "انقلاب فرهنگی" مبارزه ایست "علیه رویزیونیسم مدرن که حزب کمونیست اتحاد شوروی در مرکز آن قرار دارد."

این درست است، ولی با این تذکر که این مبارزه ضد شورویست، نه ضد رویزیونیستی. یکی از خصوصیات مهم و شاید مهمترین خصوصیت حوادث اخیر چین جنبه ضد شوروی آنست. و درست چون ضد شورویست، بطور عینی بنفع امپریالیسم امریکاست. به ضرر سوسیالیسم است. بنفع امپریالیسم است. "انقلاب فرهنگی چین" تنها ضد شوروی هم نیست، برضد اکثریت مطلق احزاب کمونیستی و کارگری

در سراسر جهان است. به ضرر ایده کمونیسم و سیستم اجتماعی سوسیالیسم است.

درست بهمین دلیل باید با آن مخالف بود و باید برانگیزندگان آنرا افشا کرد.





# منشاء طبقاتی و معرفتی چپ روی

## در اپوزیسیون ضد رژیم

مدتی است بیماری چپ روی در داخل اپوزیسیون ضد رژیم شیوع یافته است. با اینکه واقعیت زندگی و سیر حوادث داخلی و جهانی همراهِ با مبارزات سیاسی واید تولوزیک حزب توده ایران ضربات جدی به مواضع سیاسی واید تولوزیک چپ روه‌ا وارد کرده، ولی چپ روی در اپوزیسیون همچنان خطر عده است. بهمین جهت برای غلبه بر این بیماری و رفع این خطر باید منشاء طبقاتی و معرفتی آنرا شناخت. ما میکوشیم با تکیه به تئوری مارکسیستی - لنینیستی در این زمینه به بررسی مشخص این پدیده در اپوزیسیون ضد رژیم بپردازیم و ویژگی‌های آنرا روشن سازیم تا مبارزه سیاسی واید تولوزیک بر ضد چپ روی دقیق تر و موثر تر گردد.

### خرده بورژوازی، زاینده چپ روی و انقلابیگری

لنین میگوید:

"از لحاظ تئوری برای مارکسیست ها کاملاً مسجل است - و تجربه کلیه انقلاب‌های اروپایی و جنبش‌های انقلابی کاملاً تأیید نموده است - که خرده مالک و صاحبکار خرده پا (این تیپ اجتماعی که در کلیه کشورهای اروپایی توده بسیار وسیعی را تشکیل میدهد) از آنجاکه در شرایط سرمایه داری دائماً در معرض ستم بوده و غالباً زندگی پاشدت و سرعت فوق العاده ای بوخامت میگرداند و خود خانه خراب میگرداند، لذا به آسانی به افراط در انقلابیگری دچار میشود ولی قادر نیست از خود متانت و تشکیلو انضباط و پایداری نشان دهد. خرده بورژوا که از بدبختی‌های دهشتناک سرمایه داری دچار جنون شده - پدیده ای است اجتماعی که، همانند آنارشیم، ذاتی همه کشورهای سرمایه داری است." (۱)

لنین متذکر میشود که خرده بورژوازی "همیشه در کنار پرولتاریا جای دارد و همیشه بد رجات گوناگون در محیط پرولتاریا رخنه مینماید" (۲). بسخن دیگر خرده بورژوازی بنای موع طبقاتی و اجتماعی خویش

(۱) لنین • آثار منتخبه • ترجمه فارسی • جلد دوم، قسمت دوم • صفحه ۲۲۲

(۲) همانجا، صفحه ۷۰۰

زاینده چپ روی و انقلابیگری است و چون پرولتاریا را احاطه دارد و حتی در درون او رخنه میکند این چپ روی و انقلابیگری را بد اخل جنبش کارگری و انقلابی نیز میکشاند.

ایران کشوری است در راه تکامل نسبتاً سریع سرمایه داری. یعنی خرد و بورژوازی بصورت خرد و مالکان، کسبه و پیشه وران، بازرگانان و سرمایه داران کوچک، کارمندان، صاحبان مشاغل آزاد و روشنفکران وابسته به این اقشار در ایران هم وجود دارد و حتی بسط می یابد. تفوق تولید خرد و کلاسیک بر تولید بزرگ صنعتی و قلت تعداد پرولتاریای صنعتی در برابر اکثریت عظیم دهقانی - که نشانه سطح پایین رشد اقتصادی و اجتماعی است - بروزن مخصوص خرد و بورژوازی در جامعه ایران باز هم میافزاید. خرد و بورژوازی در ایران فشار اقتصادی سرمایه داران خارجی و سرمایه داران و مالکان بزرگ داخلی و فشار سیاسی امپریالیسم و ارتجاع داخلی را احساس میکند. واکنش او در برابر این فشار و گناه در ناسیونالیسم و دموکراتیسم وی منعکس میشود. جنبه مثبت این ناسیونالیسم و دموکراتیسم خرد و بورژوازی ایران را برای مبارزه ضد امپریالیسم و دموکراتیک کشاند. است. در جنبش ملی و دموکراتیک ایران اکثریت بطور نسبی از خرد و بورژوازی تشکیل شده است. قلت تعداد پرولتاریا و جهل اکثریت مطلق مردم موجب شده است که روشنفکران وابسته به خرد و بورژوازی از نظر کیفی - یعنی در امر رهبری نیز نقش مهم و گاه قاطعی در جنبش ملی و دموکراتیک ایران ایفا کنند. این واقعیت در جنبش کارگری و حزب طبقه کارگر نیز منعکس شده است، یعنی حزب توده ایران نیز همواره از میان خرد و بورژوازی سرپاز گیری وسیعی کرده است و روشنفکران وابسته به خرد و بورژوازی در حزب نقش مهمی داشته اند. بدینسان در ایران نه فقط خرد و بورژوازی پرولتاریا را احاطه دارد و در آن رخنه میکند بلکه هم در جنبش ملی و دموکراتیک و هم در جنبش کارگری یکی از تکیه گاههای مهم است.

روشن است که اگر خرد و بورژوازی در جنبش ملی و دموکراتیک استواری و پیگیری نشان دهد به مواضع سیاسی و ایدئولوژیک پرولتاریا نزدیک میشود و عناصر وابسته به خرد و بورژوازی در حزب طبقه کارگر، که ایدئولوژی پرولتاریا را پذیرفته اند، با روحیات و خصائل انقلابی پرورش می یابند. ولی از آنجا که این هر دو پروسه ای است پهن و دراز، دشوار و طولانی، جنبه های منفی ایدئولوژی و روحیات خرد و بورژوازی، بویژه در سر پیچ حوادث، به اشکال گوناگون بروز میکند.

تاریخ معاصر مبین ما بار دیگر این حقیقت را تایید میکند که جنبه های منفی ایدئولوژی و روحیات خرد و بورژوازی - و از جمله چپ روی و انقلابیگری - چه در جنبش ملی و دموکراتیک و چه در جنبش کارگری هم درگذشته و هم در دوران کنونی، درست از همان منشاء طبقاتی و اجتماعی کلاسیک، یعنی خرد و بورژوازی و بویژه روشنفکران وابسته به آن، سرچشمه گرفته است. شایان ذکر است که چپ روی و انقلابیگری بویژه و همواره در بین جوانان و دانشجویان بروز کرده و شیوع داشته است. این خصوصیت - صرف نظر از وابستگی به خرد و بورژوازی - انعکاسی از کم تحرکی و شور جوانی است که زمینه روحی و فکری پذیرش روشهای افراطی را فراهم میسازد.

### جنبه های منفی ایدئولوژی و روحیات خرد و بورژوازی

بنابراین آموزش لنین خصلت اصلی خرد و بورژوازی تزلزل و تردید و نوسان است که بویژه در سر پیچ حوادث آشکار میشود. تشدید فشار سیاسی و اقتصادی خرد و بورژوازی را بسوی پرولتاریا متمایل میکند و به جنبش انقلابی و کارگری نزدیک میسازد. ولی پیوند او با مالکیت و دلبستگی او به ارتقا و امکانات معینی که برای راه یافتن بسوی "بالا" در اختیار دارد وی را بطرف بورژوازی میکشاند. بین این دو قطب است که خرد و بورژوازی تردید و تزلزل نشان میدهد و نوسان میکند.

ناسیونالیسم خرد و بورژوازی که بویژه در کشور های مستعمره و وابسته در مبارزه بر ضد امپریالیسم

د آرای جنبه مثبت است میتواند به شوینیسیم بعد ل گردد و د موکراتیسیم او که د مبارزه برضد ارتجاع جنبه مثبت د ارد به آثارشسیم میکشد. گاه نیز به فرد پرستی متعایل میگردد که سرانجام آن د یکتاتوری است. خرد ه برروازی د راتر فشار و سختی "وحشی" میشود، ولی چون تحمل مبارزه منظم، طولانی و دشوار را نداند، چون استوار، با انضباط و پیگیر نیست، میخواهد فورا از فشار و سختی نجات پیدا کند و بدینسان د چار انقلابیگری، چپ روی، ماجراجویی و سکتاریسم میگردد. در همین دوران انقلاب بیگری است که تصورات واهی برای خود ایجاد میکند، تمایل خود را بجای واقعیت میکند ارد، به اغراق گسویی میپردازد و به جمله پردازی انقلابی هم در تئوری و هم در پراتیک مبارزه دست میزند. ولی واقعیت چیز دیگری است. این واقعیت نه با جمله پردازی انقلابی تغییر میکند و نه تغییر آن با کم حوصله گی، نااستواری و ناپیگیری بوقی میدهد. واقعیت فقط د ریک مبارزه طولانی، در برخورد با انبوه مشکلات و بخرنجی ها و بسپهای بزرگترین فداکاریها و قربانیها تغییر پذیر است. در اینجا است که خرد ه برروازی سرمیخورد، ما یوس میشود، مشکلات از آزایی در میآورد، از "چپ" بر است میگراید، از انقلابیگری به دامن فرمیسیم و اپورتونیسیم می افتد. لنین تزلزات خرد ه برروازی را در د و "سیلاب" خلاصه میکند: "فرمیسیم خرد ه برروائی و انقلابیگری خرد ه برروائی". لنین معتقد است که "مادام که عمیق ترین ریشه های سرمایه داری برانداخته نشد ه این تزلزات ناگزیر است". (۱)

جنبش ملی و د موکراتیک و جنبش کارگری و توده ای ایران این هر دو سیلاب را در گذشته از سر گذرانید ه و اکنون هم با آن رو برو است.

#### منشا معرفتی چپ روی

در بروز آید تئوروی و روحیات خرد ه برروائی منشا طبقاتی خرد ه برروائی بطور کلی عامل اصلی محسوب میشود. پس چگونه است که برخی از عناصر وابسته به خرد ه برروازی که به جنبش انقلابی و کارگری روی می آرند مانند بهترین نمایندگان پرولتاریا پای داری و استواری از خود نشان میدهند و به انقلاب بیان واقعی تبدیل میگردد؟ در اینجا است که عامل معرفتی نقش اصلی بازی میکند و همین عامل معرفتی است که علاوه بر منشا طبقاتی خرد ه برروازی در بروز چپ روی نیز نقش مهمی دارد. عناصری که از طبقه و آید تئوروی طبقاتی خود میبرند و آید تئوروی و سیاست پرولتاریا را می پذیرند برای تبدیل شدن به انقلابیان واقعی و مارکسیست - لنینیست های اصیل باید از یکطرف تئوروی مارکسیسم - لنینیسم را بعنوان یک علم فراگیرند و از طرف دیگر د رطی مبارزه تجربه کسب کنند. و این هر دو هم نیازمند زمان است و هم استعداد و قابلیت معینی را میطلبد. بهمین جهت این پروسه تبدیل طولانی، بخرنج و دشوار است. علت اینکه چپ روی بویژه در بین جوانان و دانشجویان بروز میکند، صرف نظر از وابستگی طبقاتی، نقد آن این عامل معرفتی است که درک بخرنجی مسائل و حوادث را برای آنها مشکل و گاه غیر ممکن میسازد، آنها را در سرپیچ حوادث گنج میکند و سرانجام به انحراف فکری میکشاند.

در منشا معرفتی چپ روی دردوران کنونی بطور عمد ه د عامل مؤثر است: نخست اینکه دنیای ما بخرنج شده است و روز بروز هم بخرنج تر میشود: شکست فاشیسم، ایجاد سیستم جهانی سوسیالیسم، انقلاب چین، تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم تکان عظیمی بجهان داد ه است. سه جریان انقلابی عصر ما: ارد و گاه سوسیالیستی، نهضت د موکراتیک و کارگری در کشورهای رشد یافته سرمایه داری و جنبش نجات بخش ملی در کشورهای کم رشد امپریالیسم رازبوضیه گرفته و با گامهای نیرومندی به پیش میروند. خواست همه انسانهای آزاد ه، شریف و زحمتکش برای استقرار صلح، آزادی، استقلال، برابری،

عدالت و رفاه هر روز مبرم تر و مبارزه برای تحقق آن هر لحظه قاطع تر و وسیع تر میشود. در همان حال هر يك از این سه جریان انقلابی و حتی درد اخل هر يك از آنها واحد های جد آگانه آن ویژگی های خاص خود را در پیرویه مبارزه و تکامل دارد. از جانب دیگر امپریالیسم علیرغم شکستها و ضرباتی که خورد هنوز نیرومند است. امپریالیسم نیز خود را با جدید وفق میدهد و اشکال و راههای نوینی را برای ادامه حیات خود و برای مقابله با نیروهای انقلابی میجوید. وجود سلاحهای هسته ای بویژه آنکه امپریالیسم هار و تجاوزکار امریکاهم آنرا بحد کافی در اختیار دارد، خطر جنگ جهانی هسته ای، جنگی که موجودیت و سرنوشت بشریت را تهدید میکند، پدید آورد. این وضع بغرنج و وظائف بغرنجی را در برابر انقلاب بیان قرار داده است. بدین معنی که هم باید جنبش انقلابی را به پیش راند و به پیروزی رساند و هم باید امکان برانگیختن جنگ جهانی را به امپریالیسم نداد و صلح را حفظ کرد. هم باید ویژگی های هر جنبش و هر سه جریان انقلابی را در نظر داشت و رعایت کرد و هم جبهه متحد ضد امپریالیستی را تحکیم کرد. سخن دیگر پیش برد انقلاب جهانی با حفظ صلح، حفظ صلح جهانی برای پیشرفت انقلاب جهانی، رعایت استقلال و ویژگی های واحد های جد آگانه جنبش انقلابی با حفظ وحدت آنها در مبارزه ضد امپریالیستی، حفظ همه جانبه وحدت در مبارزه ضد امپریالیستی در عین آزادی عمل واحد های انقلابی در شرایط مشخص کشور خود - چنین است آن پیرویه بغرنج و وظائف بغرنجی که در برابر انقلابیان قرار دارد. و همین بغرنجی است که درک و حل آن برای اذعان جوان مشکل و گاه غیرممکن است و اینک زمینه بروز چپ روی گردیده است که راه حل ظاهرا آسان ولی غیر واقع بینانه و در نتیجه ماجراجویانه ای را عرضه میکند.

عامل دیگر معرفتی مائوئیسم است که با ادعای "تکامل مارکسیسم"، در مقابل مارکسیسم قرار گرفته است. مائوئیسم افکار پرآکنده چپ روانه و دکماتیک، سکتاریسم و ناسیونالیسم رادریک سیستم منظم گرد آورد. و در اختیار چپ روان سراسر جهان قرار داده است. و از آنجا که حزب کمونیست چین با رهبری انقلاب چین و ایجاد جامعه سوسیالیستی هفت صد میلیون چینی بموقع خود حیثیت و اعتبار زیادی بدست آورد. بود و هم اکنون نیز چین بعنوان يك کشور بزرگ سوسیالیستی ویژه خاصی در جنبش جهانی کمونیستی و در صحنه سیاست بین المللی است و گروه مائوتسه دون با امکانات فراوانی که در اختیار دارد در ایجاد انشعاب در احزاب کمونیستی و کارگری و سازمان دادن گروههای جدید هوادار "افکار مائوتسه دون" بویژه در بین جوانان در سراسر جهان فعالیت شدیدی دارد، اهمیت این عامل معرفتی باز هم بیشتر میشود. در واقع چپ روی کنونی در نهضت ایران از يك نظر جنبه ملی و ایرانی ندارد بلکه پدیدهای جهانی. یکی از بغرنجی ها در شورشهای بزرگ مبارزه با آن هم در همین است.

#### سابقه چپ روی در جنبش توده ای

چپ روی، انقلابیگری و سکتاریسم در جنبش کارگری و توده ای ایران سابقه دارد. علت آنهم روشن است. بسط سریع جنبش توده ای پس از شهریور ۱۳۲۰ گروه کثیری از عناصر خرد بورژوازی و بویژه جوانان، دانشجویان روشنفکران وابسته به خرد بورژوازی را به جنبش کارگری متغایل ساخت و بدرون حزب توده ایران کشاند. بدینسان زمینه طبقاتی و اجتماعی بروز ایدئولوژی و روحیات خرد بورژوائی در درون نهضت و حزب فراهم بود. زمینه معرفتی آنرا نیز جوان بودن حزب و در نتیجه کمی معلومات و تئوریک و فقدان تجربه انقلابی تکمیل میکرد.

تا قبل از کیدتای ۲۸ مرداد چپ روی در حزب طبقه کارگر بطور عمد به صورت کم بهادان و گاه بیاعتنا بودن به نقش سایر طبقات و قشرهای ضد استعماری در انقلاب ملی و دکماتیک، برخورد نادرست با ناسیونالیسم و ناسیونالیستها، برخورد نادرست با مذهبون، بکار بردن شیوه کار حزبی در

سازمانهای توده ای و موقتیک، ماجراجویی و قهرمان منشی و پرولتارمایی بروز میکرد. همه اینها نشانه بی اعتنائی به واقعیت، گذاردن تمایل خود بجای واقعیت، تلاش برای کوتاه کردن و سریع کردن راه بدون توجه به واقعیت، انفراد منشی و انقلابیگری، یعنی تمام انعکاس روحیات خرد و بورژوازی بود. شایان ذکر است که اگر در رهبری حزب چپ روی در اتخاذ تاکتیک و سیاست سکتاریستی منعکس میگردد، در بدنه حزب و بویژه در بین جوانان (سازمان جوانان توده ایران) بصورت انقلابیگری بروز میکند.

این برخورد ها و روشهای چپ روانه و سکتاریستی لطافت جدی به حزب توده ایران، در مبارز برای بسط و تعمیق پیوند با توده ها و اتحاد همه نیروهای ملی و موقتیک، وارد ساخت بهمین جهت هم پانوم چهارم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ایران در ارزیابی منشی و سیاست حزب تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد، منشا اصلی اشتباهات حزب راجع به روی و سکتاریسم دانست و آنرا شدیداً مورد انتقاد قرار داد.

ناتگفته نماند که بسیاری از این چپ روان در سرنخستین "پیچ حوادث" یعنی واقعه آذربایجان چهره دیگر خود را نشان دادند: از یکطرف سرخوردگی، یا مس، سازش، تسلیم و ارتداد شیوع یافت و از طرف دیگر انحراف راست بصورت تمایلات شوونیستی، روش ضد شهری و سرانجام رفرمیسم و آنتی کمونیسم، که مظهر آن گروه انشعابی خلیل ملکی بود، بروز کرد. این جریان در چرخشهای دیگری هنگام غیر قانونی حزب در بهمن ۱۳۲۷ و بویژه پس از ضربه سنگین و بیسابقه کودتای ۲۸ مرداد تکرار شد و گروهی از چپ رو ترین عناصر را به کینه توزترین دشمنان حزب توده ایران تبدیل کرد.

در خارج از جنبش توده ای و در چارچوب جنبش ملی و موقتیک روحیات خرد و بورژوازی بویژه در دورانهای شکست و فروکش نهضت بصورت سرخوردگی، یا مس، سازش و تسلیم بروز کرده است و ایدئولوژی خرد و بورژوازی بشكل مخالفت با انترناسیونالیسم حزب توده ایران، مخالفت با همکاری و اتحاد با حزب توده ایران یعنی بصورت شوونیسم و آنتی کمونیسم.

### علل چپ روی در دوران کنونی و ویژگی های آن

منشا طبقاتی و اجتماعی بروز چپ روی در حزب و نهضت، یعنی خرد و بورژوازی، نه فقط در دوران کنونی همچنان باقی است، بلکه بسط هم یافته است، زیرا سرمایه داری در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد و بویژه پس از اصلاح ارضی رشد نسبتاً سریعی دارد و خرد و بورژوازی بعنوان پدیده ای که ذاتی سرمایه داری است، بخصوص در یک کشور رشد یابنده، بسط می یابد و تقویت میشود. این گسترش را از جمله میتوان در افزایش تعداد دانشجویان، که نسبت به قبل از کودتای چند برابر شده است و اکثریت آنها وابسته به افسارگوناگون خرد و بورژوازی هستند، مشاهده کرد. بیهوده نیست که در دوران کنونی هم چپ روی بطور عمده در بین جوانان و دانشجویان بروز کرده است. با اینهمه در دوران کنونی چپ روی دارای علل دیگری هم هست و ویژگی های خاص خود را دارد. این علل ویژگی هارا میتوان بطور عمده به شکل زیر خلاصه کرد: نخست آنکه مادر ایران با وضع بخرنج، با "پیچ" جدیدی رو به رو هستیم: ترور و اختناق همچنان ادامه دارد. هرگونه مخالفتی، هرگونه جنبشی با واکنش خشن رژیم دیکتاتوری رو به رو میشود و بشدت سرکوب میگردد. از جانب دیگر رژیم در سیاست داخلی خود، بطور عمده به شکل اصلاح ارضی، و در سیاست خارجی خود، بطور عمده از راه بهبود مناسبات ایران و کشورهای سوسیالیستی، تغییرات معینی داده که بطور عینی مثبت است. بسخن دیگر از یکطرف فشار و از طرف دیگر رفرم پیروزی نزدیک نیروهای ملی و موقتیک را نوید نمیدهد. در چنین وضعی مبارزه برای استقرار حکومت ملی و موقتیک و کوشش برای ایجاد اهرم های اصلی این مبارزه، یعنی سازمان

مستحکم و نیرومند انقلابی و اتحاد نیروهای ملی و دموکراتیک - قاطعیت، استواری، پیگیری، حوصله، دوام، متانت، انضباط، فداکاری، نرمش و واقع بینی میطلبد. اینها خصوصیات و خصائلی است که با روحیات خرد بهر زوایای سازگاری ندارد. بهمین جهت گروهی، که در اکثریت است، به سازش بسازیم تن در داده و به رقمیسم گرائید است و گروه دیگری، که در اقلیت است، به چپ روی و انقلاب پیگیری دچار گردیده است. آن یکی تصور میکند دنیا به آخر رسیده و «کارایران با خداست»، و این یکی تمایل خود را بجای واقعیت میگذارد و خیال میکند با جمله پر از انقلابی میتوان انقلاب کرد.

دوم آنکه چپ روی بویژه در بین گروهی از دانشجویان ایرانی در خارج از کشور بروز کرده است. و در میان این گروه هواداران افکار چپ روانه را بویژه در بین جوان ترین دانشجویان و دانشجویانی که تازه از ایران آمده اند میتوان یافت. در بروز این پدیده بطور عمده سه عامل موثر است: اولاً اکثریت آنها بدلت کمی من با نهضت قبل از کودتای ۲۸ مرداد هیچگونه پیوندی ندارند، در دوران کودتای یعنی در دوران سرکوب نهضت رشد یافته اند، و در نتیجه از تجارب غنی و گرانمای نهضت بی بهره اند. ثانیاً ورود آنها به محیط نسبتاً آزاد خارج از کشور و آشنائی آنها با افکار واید تولوزیهای گوناگون، از جمله با افکار مترقی واید تولوزی مارکسیستی، خیلی زود آنها را به افکار انقلابی جلب میکند، ولی از آنجا که مطالعه تئوریک و تجربه انقلابی آنها کم است، با توجه به شورجوانی، خیلی زود هم افراطی میشوند و مجسذب و افکار چپ روانه میگردد. در واقع انقلاب پیگیری آنها واکنش اختناق است که در ایران احساس کرده اند. ثالثاً آنها با در شدن از ایران و بدست آوردن امکان بحث و فعالیت نسبتاً آزاد صنفی و سیاسی خیلی زود واقعیت مبارزه را در داخل کشور فراموش میکنند و پایه آن کم بهایند.

سوم آنکه اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی و تبلیغات چپ روانه گروه ماوتسه دون و برخی دیگر از رهبران انقلابی مانند انقلابی قید "چه گوارا"، که بنام مارکسیسم - لنینیسم انجام میگردد، به بسط افکار چپ روانه میدان داده و برای آن پایه تئوریک ساخته است. این عامل را در شکل گرفتن و دوام افکار چپ روانه و بویژه در ایجاد سازمانهای چپ رو باید عامل اصلی در دوران کنونی بحساب آورد. شایان ذکر است که مشی چپ روانه ای که از خارج و بعنوان عامل معرفتی وارد را پوزمیون ضد رژیم شده و مورد قبول قرار گرفته است خود مستقیماً انعکاسی از ایدئولوژی و روحیه خرد بهر زوای است، یعنی چپ روی، دکماتیسم، انقلاب پیگیری، سکتاریسم، ماجراجویی و شوونیسم رائج در چین نیز نتیجه تسلط ایدئولوژی و روحیه خرد بهر زوای بر گردانندگان کنونی حزب کمونیست چین است. این خطر را حتی برخی از رهبران حزب کمونیست چین - که اکنون مشمول تعصیف "انقلاب فرهنگی" شده اند - نیز با توجه به این واقعیت که چین دارای اکثریت خرد کند و دهقانی است، پیش بینی میکردند.

چهارم آنکه چپ روی برای نخستین بار از محیط جنبش کارگری و توده ای ایران خارج شده و برخی از افراد و گروههای راهم که خود را کمونیست نمیدانند و حتی بعضی از آنها سابقاً ضد توده ای و ضد شوروی دارند در بر گرفته است. در مورد این افراد و گروهها در واقع ماهیت سابق یعنی روش ضد توده و ضد شوروی باقی مانده و فقط شکل آن تغییر یافته است و اکنون از "چپ" انجام میگردد. به این تغییر شکل انقلاب پیگیری هم افزوده شده است.

پنجم آنکه همه افراد و گروههای چپ روی، اعم از کمونیست و غیر کمونیست و ضد کمونیست، در عین اختلافات شخصی، گروهی، سازمانی، سیاسی واید تولوزیک که با هم دارند، در مخالفت و مبارزه از "چپ" با حزب توده ایران و اتحاد شوروی متحدند و این مخالفت و مبارزه را اهداف اساسی خود قرار داده اند.

### اشکال بروز چپ روی در دوران کنونی

برخی از اشکال بروز چپ روی در دوران کنونی همان اشکال کهنه و کلاسیک است: مخالفت با هر

گونه رقم ، مخالفت با شرکت در اتحادیه های ارتجاعی ، تحمیل سیاست حزبی به سازمانهای توده ای ، مخالفت با مبارزات تاکتیکی و یاکم بهادان به آن و از جمله مخالفت با مبارزات انتخاباتی و کم بهیادان به مبارزات مطالباتی زحمتکش و نظائر آن . این شینوه هیسانا هر قدر هم با جمله پردازان انقلابی همراه باشد ، نین پنجمسا . سال پیش در اثر مشهور خود " بیماری کودکی کمونیم " ضد مارکسیستی نامیده و شدیدا مورد انتقاد قرار داده است .

ولی علاوه بر اینها چپ روی در اپوزیسیون ضد رژیم دردوران کنونی به اشکال جدیدی هم بروز کرده است . عمده ترین آنها نخست در اعتقاد به جنگ پارتیزانی بعنوان تشاراه سرگون کردن رژیم ضد ملی و ضد موکراتیک ایران و سپس در مخالفت با بهبود مناسبات ایران با کشورهای سوسیالیستی منعکس میگردد . و در همین دو شکل است که ایدئولوژی و روحیات خرد بهرروائی یعنی شوونیسم و انقلابیگری تمام و کمال ظاهر میشود .

ارزیابی نادرست و ذهنی از وضع ایران ، عاصی شدن در برابر فشار ، تقدان تحمل مبارزه طولانی و دشوار ، تصورات واهی درباره انقلاب و مبارزه انقلابی ، مطلق کردن یک شکل مبارزه ، بهر دری زدن برای نجات فوری از زیر فشار چپ روهارا به جنگ پارتیزانی معتقد ساخته است . بزرگ کردن منافع آتی و جزئی و ندیدن منافع آتی و اساسی ، تکیه بر روی مصالح محدود و خود و ناپدید گرفتن مصالح عالیله مردم ایران و جهان چپ روهارا به مخالفت با بهبود مناسبات ایران و کشورهای سوسیالیستی واداشته است . یکی به ماجراجویی میکشد و دیگری تا سرحد آنتی کمونیم پیش رفته است .

### خطر چپ روی

سیاست چپ روانه بهر شکل که در آید در عمل یعنی جد کردن پیشاهنگ از توده ها ، منفرد کردن پیشاهنگ ، کشاندن آن به ماجراجویی ، زبوضفه دشمن قرار دادن پیشاهنگ در شرایط نامتساوی و در نتیجه نابود کردن آن . انفراد و نابودی پیشاهنگ یعنی محکوم کردن جنبش به شکست . دستگیری ها و تلافی که در داخل کشور در نتیجه سیاست چپ روانه و ماجراجویانه برخی افراد و گروهها پیش آمده و عواقب ناگواری که جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور در نتیجه چپ روی افراد و گروههای معینی با آن روبرو است ، گواه این حقیقت است . ولی خطر چپ روی و زیان ناشی از آن دردوران کنونی بهمین جا خاتمه نمی یابد .

از یکسو چپ نماها یعنی ضد کمونیستها فرصت و امکان یافته اند که زیر نقاب " چپ " خود را پنهان کنند و سیاست قدیمی ضد توده ای و ضد شرویی خود را از " چپ " دنبال کنند . از سوی دیگر آثار شکست مشی چپ روانه ، روحیه " سرخوردگی ، نومیدی و دست کشیدن از مبارزه تا حد تسلیم طلبی را ، همانطور که خصوصیت خرد بهرروائی است ، پدید آورده است . و بالاخره همانطور که در مبارزه بر ضد انحراف راست معمولاً خطر انحراف " چپ " پیش میاید ، در مبارزه بر ضد چپ روی نیز خطر انحراف به راست وجود دارد . بهمه اینها محیط عدم اعتماد و خصومت ، تشتت فکری و سازمانی ، تشدید اختلاف و پراکندگی بین نیروهای اپوزیسیون ضد رژیم را - که دردوران کنونی یکی از نتایج مستقیم چپ روی است - باید افزود .

### ضرورت ، دشواری و شیوه مبارزه با چپ روی

ضرورت مبارزه با چپ روی از اهمیت خطر آن ناشی میشود . جلوگیری از انفراد و نابودی پیشاهنگ و جنبش ، افشا " چپ " نماها و منفرد کردن آنان ، غلبه بر آنتی کمونیم و ناسیونالیسم تنگ نظرانه ، بسالانگاهداشتن روحیه انقلابی توده مردم ، جلوگیری از انحراف راست ، ایجاد محیط دوستانه و تقابله متقابل

بین نیروهای ملی و مکرانیک، تخفیف و از بین بردن تشنت فکری و تفرقه بین این نیروها و متحد ساختن آنها بر اساس یک برنامه هفتک عمل، همه اینها ضرورت یک مبارزه وسیع و طولانی سیاسی واید نولوزیک را ایجاد میکند.

ولی این مبارزه بهیچوجه ساده نیست. د شواری این مبارزه از آنجاست که تود که چپ رو جوان است و برای فرا گرفتن مارکسیسم - لنینسیم و درک عمیق آن بعنوان یک علم و بدست آوردن قدرت انطباق خلاق آن بر اوضاع و احوال مشخص به زمان احتیاج دارد، شناختن و شناساندن فرق بین چپ روها و چپ نماها در عمل بسیار مشکل و در بسیاری موارد غیرممکن است، تحلیل و درک او ضاع بفرنج ایران و جهان بویژه برای نسل جوان د شواراست، نیروهای بین المللی پشتیبان چپ روی صاحب نفوذ و قدرتمند اند و بالاخره حزب تود که ایران که پارسنگین این مبارزه بطور عمده برد و شواست در شرایط مخفی مبارزه میکند و زیر آتش اصلی دشمن قرار دارد.

شیوه مبارزه با چپ روی از یکطرف ماهیت چپ روها و از طرف دیگر بفرنجی پدید که چپ روی را در دوران کنونی منعکس میسازد. از آنجاکه تود که اصلی چپ رو را جوانانی تشکیل میدهند که به خطای تئوریک و اشتباه پراتیک خود و عواقب آن آگاهی ندارند، باید این مبارزه را در کمال خون سردی، متانت، حوصله و پیگیری انجام داد. باید به آنها کمک کرد که در جریان زندگی و در مبارزه روزانه خطای تئوریک و اشتباه پراتیک خود را بدست ریح اصلاح کنند. باید بویژه مشی صحیح انقلابی را با تکیه به واقعیت، با تحلیل مشخص هر پدیده و هر حادثه روشن ساخت، ثابت کرد و توضیح داد. در همانحال باید ماهیت ضد انقلابی و ضد مارکسیستی مشی چپ روانه، فضا، تظاهرات گوناگون و عواقب آنرا با قاطعیت و استواری و صراحت کامل نشان داد. بسخن دیگر باید شیوه علمی و انقلابی را بهم پیوند داد. فقط در چنین صورتی است که میتوان عناصری را که بعلت وابستگیهای مادی و معنوی خود آگاهانه به چپ روی در اپوزیسیون ضد رژیم دامن میزنند از تود که ناآگاه منفرد کرد، بر بیماری چپ روی غلبه نمود و خطر آنرا از زمین برد.

حزب تود که ایران که بموقع و بد رستی خطر چپ روی را در دوران کنونی تشخیص داد و مبارزه سیاسی واید نولوزیک قاطع و همه جانبه ای را با مشی چپ روانه و دکماتیک آغاز نمود، تا از بین بردن کامل این خطر مبارزه خود را ادامه خواهد داد. حزب ماکه در مرحله اول این مبارزه یعنی مبارزه با انشعابگران چپ رو سر بلند بیرون آمد، تردیدی ندارد که پیروزی با مارکسیسم - لنینسیم، بنیاد خلل ناپذیر مشی حزب تود که ایران خواهد بود.



# درباره «انتخاباتی» که انجام گرفت

/ بر اساس گواهی مطبوعات ایران /

۱- «انتخابات» در چه شرایطی انجام شد

الف- مرز ممنوع و مجاز

ب- در استان انتخابات

۲- انتخابات حزبی و مفهوم حزب در رقابتهای حاکمه

الف- آوازه‌ها از شه

ب- مرکز اجتماع نخاله‌های اجتماع

۳- حزب نفوذ الهی و حزب خانواده‌ها

۴- وکیلان بی موکل

الف- یک رفراوندوم محدود

۵- دو گروه رأی دهند

الف- شیوه جبر و فشار - شیوه دولتی

ب- شیوه رشاء و ارتشاء

۶- یک پیشنهاد ساده!

## ۱- انتخابات در چه شرایطی انجام شد

سه رشته انتخاباتی که اخیراً بنام مجلس شورا، سنا و مؤسسان انجام شد یکی از رسواترین انتخابات دوره‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود. کاراقتضای این شعبده بازی تا آنجا بالا گرفت که بسیاری از جراید ایران با صدای نیمه خفه، و در حدود «انتقادهای مجاز» هر یک بزبانی و بیانی با این حقیقت تلخ اعتراف کردند: روزنامه‌های پلمات چاپ تهران نوشت: «بهر طرف انتخابات دست بزنیم بوی عفونت آن بمشام میرسد» برای روشن کردن این واقعیت و افشای ماهیت انتخاباتی که انجام شد، با استناد بمندرجات خود مطبوعات تحت سانسور ایران و اظهارات سران رژیم بدو بینیم این انتخابات در چه شرایطی انجام شد.

زیرا حقیقت اینست که زمامداران ایران و با لطیف مطبوعاتی که بطور ناگزیر خود اقل در کلیات امور مبین تالیات آنها هستند، در بن بست یک تضاد لاینحل دست و پامیزند. باز کردن رخنه‌ای برای تأمین آزادی مردم با سیاست رژیم حاکم سازگار نیست. در عین حال همین رژیم نیاز حیاتی و ناگزیر به

مردم فریبی و تظاهر برعایت اصول دموکراسی دارد. مطبوعات همین و مظهر این تضاد در عرصه اجتماع هستند و راهی به برون آزان نمیتوانند بجویند. آنها به تقدیس و تطهیر مرکز قدرت که منشأ همه این مشکلات است مجبورند. در عین حال ناگزیرند برای توجیه این همه ناروایی ها مقصری بجویند بدون اینکه چیز مشخص و مسئول مشخصی بدست داده باشند. و همه اینها سبب میشود که هم سران رژیم و هم مطبوعات بطرز اجتناب ناپذیری خود را اینجواب و آنجا بدهند و همین انتقادات کلی و انتزاعی که در کنار هم چیده شوند بقدر کافی بوده در روشننگر هستند بخصوص در مواردی که اختلافات بین جناحهای حاکمه نیز در همه اینها تا شیرخود رهاقی میگردد.

انجام انتخابات سگانه مجلس شورا، سنا و موسسات همزمان با سالگرد انقلاب مشروطیت بود. بینیم مجله ای مانند خواند نیهاد درباره انقلاب مشروطیت ایران چه نوشت. هم اینک شماره ۹۲ این مجله مورخ ۱۴ مرداد ماه ۱۳۴۶، روز سالگرد انقلاب، و یکروز پس از خاتمه انتخابات سگانه در جلو روی ما قرار دارد. سرمقاله آن تحت عنوان "هر عیب که هست از مسلمانان ماست" مانند معمول بقلم خود امیرانی است. در این سرمقاله چنین میخوانیم:

"باغرب آفتاب امروز درست شصت و دو سال از پیدایش مشروطیت ایران میگذرد. در این مدت و طی بیست و دو دوره انتخابات، دموکراسی و مشروطیت ما آنقدر تغییر ماهیت داده و طوری مسخ شده که اگر بگوئیم مشروطیت مشروطیت از میان کلمه مشروطیت رفته و میت آن باقی مانده اغراق نگفته ایم. بطوریکه اکنون بعد از شصت و دو سال یک روزنامه نگار واقع بین وقتی میخواهد درباره آن چیزی بنویسد همان میماند که در تهنیت و تبریک آن بنویسد یاد رثا آن."

بنابراین مجله خواند نیهاد نیز قبول دارد که انتخابات در بحبوحه چنین شرایطی که "مشروطیت از میان رفته و میت آن برجای مانده" انجام گرفته است و در واقع باید گفت آقای امیرانی با این بازی لفظی مطلب را خوب مجسم کرده است.

اماد درباره اینکه چرا، چگونه، بسود کدام مقامات قدرت طلب، دموکراسی و مشروطیت مسخ شده است، چه بلیه ای بجانش افتاده که شروط آنرا زمین برد و میت آنرا برجای گذاشته است، امیرانی و امیرانی ها نه تنها سکوت میکنند، بلکه میکوشند با سفسطه و مغالطه افکار مردم را از توجه بغضاً اصلی مفاسد و نارواییها منصرف سازند و نعل وارو بزنند چنانکه امیرانی در پایان مقاله همین کار را کرده است.

اساساً اشکال کار مطبوعات در ایران آنست که بایسبب وابستگی چند جانبه خود با مرکز فشار و استبداد، بایبعلت هزاران قید و بندی که بردست و پای دارند نمیتوانند از محدودیت "انتقادات مجاز" و از حیطة کلی باقی انتزاعی و غالباً از مرز سرپیسته سخن گفتن بگذرند. محدودیت "انتقادات مجاز" نیز در نظر مصاد قدرت ایران نوعی دریچه اطمینان است برای جلوگیری از هر احتمال انفجار، نسه مغزی برای گفتن تمام آن چیزهایی که گفتنی است. و یکی از موارد مسخ دموکراسی و مشروطیت را باید در همین جاجست.

### الف) مرز منوع و مجاز

درباره آنچه که در این محدود و در اینسوی مرز قرار دارد، انتقاد ملایم و محدود و در مواردی که پای اختلافات درونی جناحهای مختلف حاکمه در میان باشد تاحدی حاد و تند مجاز است. حتی درباره شخص نخست وزیر.

اما آنسوی مرز حریم منوعه است: در آنجا استبداد سلطنتی قرار دارد با هیمنه و اقتدارش، و

سلطهٔ پلانزارش در قلمرو تمام مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اعم از داخلی و خارجی، در آنجا سازمان امنیت قرارداد با همهٔ فجایع و خود سرپایش، در آنجا محاکم نظامی قرارداد با همهٔ بیدادگری‌ها پیش که قوهٔ قضائیه را با فاجع کشاند است. و این دو سازمان در پایهٔ اقتدار مطلقهٔ سلطنتی را تشکیل میدهند و مطلقاً تحت سیطرهٔ شاه قرار دارند. در آنجا مجموع مسائل مربوط به روابط خارجی ایران قرارداد با همهٔ اهمیت و پیچیدگی‌اش.

در بارهٔ دربار سلطنتی وظیفهٔ منحصر بفرد مطبوعات ستایش بی حد و مراز است. در بارهٔ سازمان امنیت و محاکم نظامی سکوت. در بارهٔ مسائل خارجی تدوین هرگونه تفسیر سیاسی بر مبنای رهنمود هک سازمان امنیت و مرکز حل و فصل تمام این مسائل در بار سلطنتی است. بدین نحو دموکراسی و مشروطیت منسوخ شده است.

مشروطیت منسوخ شده است زیرا انقلاب مشروطیت بر محور کاستن از اختیارات مستبدانهٔ سلاطین، تفویض حق انتخاب و تعیین دولت به مجلس منتخب مردم در میزد و اینک تمام اختیارات بار دیگر بدست شاه افتاده و اوست که خالق دولت است و این اختیار حد اقل با هشت اصل از اصول قانون اساسی منافات دارد.

مشروطیت منسوخ شده است زیرا برخلاف اصول ۲۱ و ۲۰ قانون اساسی، برخلاف مواد اعلامیهٔ حقوق بشر، احزاب و اجتماعات اصیل و ملی ممنوع است و مطبوعات در قید یکنوع "اتوسانسور" زجر سردهنده جان میکنند.

مشروطیت منسوخ شده است زیرا هر موقع حکومت فشار و اختناق قدرت کسب کرده از طرف دربار و بسود اقتدارات سلطنتی بحق حاکمیت خلق، بقانون اساسی، باختیارات و صلاحیت‌های قوهٔ مقننه، باختیارات و صلاحیت‌های قوهٔ قضائیه دستبرد زده شده و قانون اساسی از اصول دموکراتیک آن تهی گردیده است و آخرین آنها همین دستبرد اخیر و سلب حق انتخاب نایب السلطنه از مجلس و تفویض آن بشاه بود. و در تمام این مراحل امیرانی و امیرانی‌ها این دستبردها را بمشابهٔ قدمی در راه تکمیل مشروطیت ستوده و تقدیس کرده‌اند.

مشروطیت منسوخ شده است زیرا در ایران اصول قرون وسطایی تفتیش عقاید بدست مقامات نظماً باشدت جریان دارد تا آنجا که حتی در جلسهٔ رسمی دادگاه نظامی، دادستان نظامی بخود اجازه میدهد از مضمین سیاسی بپرسد "آیا نسبت بشاهنشاه آریامهرو فاداره هستی؟" اینهاست شمه‌ای از جهات اساسی منسوخ شدن دموکراسی و مشروطیت ایران که هرگز در مطبوعات ایران نمیتواند مورد بحث قرار بگیرد، و مورد بحث هم قرار نمیگیرد.

### ب) در آستان انتخابات

در آستان انتخابات سگانه حوادثی بر ایران گذشت که چگونگی آن نتوانست در صفحات مطبوعه انعکاس بیابد. شدت عملی که در جریان این حوادث نشان داد شده در عین حال این هدف را تعقیب میکرد که رعب و وحشت عمومی بقدر کافی تشدید یابد و در نتیجهٔ این وحشت آنچه که عنوان انتخابات به آن دادند بدون هیچ مانعی بپایان مطلوب خود برسند.

دادگاه‌های غیرقانونی نظامی از طریق محاکمات در بسته حکم اعدام سه تن دیگر از افراد ایلات جنوب را صادر کردند و این احکام با شتاب فراوان اجرا شد. تظاهرات آرام دانشجویان تبریز که علیه سنگینی شکنجهٔ بارهزینهٔ گزاف تحصیل با اعتراض برخاسته بودند بوسیلهٔ قوای قهریهٔ سرکوب شد و طبق خبرهای واصله سه تن از جوانان دانشجو قربانی استبداد رژیم، عده‌ای مجروح و عدهٔ بیشتری توقیف و زندانی شدند. در تهران و اصفهان نیز تظاهرات همبستگی دانشجویان بضرع سرنیزه و باخشونت

وحشیانه در هم شکست تا هر چه بیشتر رعب درد لها بیفتد و زمینه هرگونه مقاومتی در برابر تحمیلات کمرشکن رژیم از بین برود.

در همان گیرودار سه تن دیگر از زندانیان سیاسی بود که ای را خود سرانه و برخلاف نص قوانین جاری که تبعید را موقوف بحکم دادگاه میکند، به بد آب و هوا ترین نقاط ایران تبعید کردند. اینها نیز نمونه های بارزی از مسخ مشروطیت و دموکراسی بودند.

گرچه امیرانی را با این موارد مشخص نقض مشروطیت و قانون و بدوی ترین اصول دموکراسی کاری نیست و همه انتقادات تند و تیز آنها در همان کلی باقیهای مبهم خلاصه میشود، اما واقعیت همان است که خود نیز بناگزیر پند ان اعتراف دارند. سه رشته انتخابات مجلس سنا، شورا، و مؤسسان در شرایط اختناق و فشار و تقدان هرگونه اختیار و آزادی عمل مردم، سلطه بی چون و چرای دستگاههای پلیسی، و مسخ دموکراسی و مشروطیت انجام یافته و از بنرو تحمیلی، غیرقانونی و مردود است.

## ۲- انتخابات حزبی و مفهوم حزب در قافوس هیئت حاکمه

روزنامه کیهان مورخ ۱۱ مرداد ماه ۱۳۴۶ در سرفاله خود تحت عنوان "انتخابات" چنین

نوشت:

"بطور مسلم يك حقيقت را در انتخابات كنواني نمیتوان نادیده گرفت و آن اصل حزبی بودن آنست. در ایران انتخابات حزبی بصورتیکه اکنون مشاهده میشود معمول نبود. واصل و حزب هرگز مانند امروز جای خود را در اجتماع باز نکرد. بوده است. تحزب با عوارض ناشی از این وضع تازه مواجه شده. لیکن همه کسانی که به نوسازی مملکت علاقمندند میدانند که استقرار اصول دموکراسی واقعی بدون استوار ساختن پایه های حزبی ممکن نیست. و باید از تحول بزرگی که در سیستم پارلمانی ایران پدید آمده، استقبال کند."

روزنامه نیرسمی اطلاعات نیز در سرفاله شماره ۱۷ مرداد خود به این چنین توجیهی

دست زده است:

"انتخابات چون حزبی بود تشتت چندانی که موجب تشنج شود وجود نداشت و مبارزات احزاب... برای آنگونه قشون کشیها و زد و بندها و اعمال نفوذها که در گذشته متداول بود مجال باقی نمیگذشت. منتخبین این دوره بدون استثنا از نامزدهای احزاب سگانه اند که با برنامه حزبی بمجلس میروند و بنا بر این مجلس آیند. مجلسی است کاملاً حزبی و میدان برای رقابت و مبارزات ایدئولوژیک..."

برای افراد و محافل غیر ایرانی بخصوص آنها که با زبان دستگاه حاکم ایران سابقه آشنایی دارند و نمیدانند لغات و مصطلحات متداول در قافوس حیات سیاسی دنیا در این دستگاه چگونه دچار استحاله میشوند، چه مفاهیم خاصی بخود میگیرند و برای تعیین ارزشها از چه معیارهایی استفاده میشود این نوع عاوی میتواند بصورت ظاهر منطقی اش جالب باشد. ولی برای خود مردم ایران که در هر ساعت از زندگی خود واقعیتها را با پوست و گوشت خود لمس میکنند چه؟ موضوع را بررسی کنیم.

## الف) آوازه از شه

اینک در حد و دده سال است که شاه و رژیم حاکم بر ایران جمعیت سازی و حزب بازی را ضمیمه حکومت زجر و فشار و شکنجه و احکام اعدام کرده است تا اگر نه درد داخل ایران، حد اقل در خارج از ایران خود را توجیه کند. کوشیده است با ترسیم کار بیکار تهری از "اقلیت و اکثریت مجلسی" صورت ظاهری

بکار خود بد هد و حقیقت اینست که در هر بار شکست خورد و سیراقتند ه از این میدان خارج گردید ه است .  
 بیاد بیاوریم : " حزب ملیون " کذائی د کتر اقبال که از آغاز بازیهایی تازه رژیم قدرت د ولتی را در  
 دست داشت و بمحض سقوط کابینه د کتر اقبال مانند برف در آفتاب تابستان آب شد ، " حزب مردم "  
 اسداله علم که د یروز نقش " اقلیت " در برابر " اکثریت " بعهد ه آن بود و امروز هیکل نیم جان خود را  
 کشان کشان به پیش میبرد تا همان نقش را در برابر " ایران نوین " بازی کند ، خود حزب " ایران نوین "  
 که فعلا قدرت د ولتی به او سپرده شده ه ، اینها چه برنامه های مشخصی راعرضه کرده ه و میکنند ؟ هر يك  
 از آنها چه میگوید که د یگری نمیگوید ؟ اینها در واقع همه پهلوون کچل هائی بود ه و هستند که سر نسخ  
 آنها بیک مرکز واحد بند است و هر اختلاف و نزاعی هم در بین آنها بود ه و یا هست در حد و در رقابت  
 نوکران يك در خانه ، برای تقرب هر چه بیشتر به ارباب خانه است . در تمام مدت این ده سال د عواها  
 همه بر سر آن بود ه و هنوز هم هست که کدام د ارد سته بهتر " نیات ملوکانه " رادرك میکنند و کدام  
 يك میتواند مجری بهتری برای دستوره های شاه باشد . این د عوا د یروز بین د کتر اقبال و اسداله علم  
 بود که اینک یکی از برکت نوکری و فرمانبری در راهس آنچنان مو سسه ای مانند شرکت ملی نفت قرار گرفته ، و  
 د یگری که همیشه خود را جاکر جان نثار میخواند امروز به وزارت دربار سلطنتی مفتخرو مهابی شده است .  
 د یروز آقای حبیب اله آموزگار پدر فرزند آن کاکار و مغز متفکر حزب ملیون علت وجودی حزب ملیون را  
 رهبری شاهنشاه میدانست و حزب مردم فریاد میزد که شاه علت وجودی حزب مردم است زیرا او حزب  
مردم را رهبری میکند و امروز همان مشاجره بین همان مردم و حزب حاکم ایران نوین ادامه دارد .  
 عنوان کردن " برنامه " ، " ایدئولوژی " ، " مبارزات حزبی " ، " نبرد های ایدئولوژیک " که از  
 قاموس احزاب مترقی ضمای مضمون آنها بعاریت گرفته شده و بکار بردن آنها در مورد این د ارد سته ها  
 هیچ چیز را تغییر نمیدهد . اطلاق عنوان حزب و " حزب " باین خیمه شب بازیها از تباهی واقعیتی که  
 در پشت سر آنها قرارداد چیزی نمیگاهد و لوا اینکه مدعیان نقابی از چرم به رخساره بکشند و شب روز این  
 عبارات عاری از محتوی را تکرار کنند .

بر خلاف آنچه که جرائد د رباری ادعا میکنند مسئله هرگز بر سر آن نیست که در ایران گویا انتخابات  
 حزبی برگذار شد ه و گویا بعلت تازگی خود نواقعی بهمراه دارد . صحبت بر سر آنست که در تمامی این  
 جریان حزب ، جامعه ، مردم ، اصول ، ایدئولوژی ، انقلاب ، تحول همه بنحو دردناکی به سخریه  
 گرفته شده اند ، بابتدال کشانده شده اند . اینجانه نوسازی در میان بود ه و نه نوپردازی ، بلکه یکی از  
 فساد انگیزترین شیوه های کهن در تجاوز بحقوق خلق از طریق تحمیل ، فریب ، نیرنگ و شعبده سازی  
 بنام نوپردازی و حزب بازی انجام شده ه تا آنجا که حتی امیرانی مدیروخواند نیهانیز که شخصاد رانتخابات  
 سرخورده شد در سز مقاله شماره ۹۲ خواند نیهانیز چنین نوشت :

" این بار هم هیئت حاکمه و گردانندگان کار در جلد احزاب اکثریت و اقلیت و بعنوان  
 نامزد های دکترو مهند سرو تحصیل کرده جوانان " حکومت کارندان " راه بهارستان  
 راد رپیش گرفتند . و با اینکه انقلاب برای مردم بود و بخاطر رفاه و آزادی آنها  
 پاسداران انقلاب مردم و رفاه را بصورت نردبان زیر پا گذاشتند و از کاخ بهارستان  
 بالا رفتند و با اینهمه اکتفا نکرد ه چلو چشم اکثریت عاقل و رشید و بالغ و چشم د آروزی  
 نمایند ه کروکرو لال و سبک بنام آنها انتخاب کردند و با عکس و تفصیلات با تمام تفروبی  
 اعتنائی مولکان بنام نمایند ه محبوب آنان معرفی کردند . "

اماد ر همان سرفقاله پیش گفته روزنامه کیهان نکته ای بچشم میخورد که میتواند ما را بسر چشمه  
 اصلی این شعبده بازیهای " هیئت حاکمه " رهنمون باشد . کیهان مینویسد :  
 " هیچکس نمیتواند منکر این باشد که امروز اگر مردم بپای صند و انتخابات میروند ، این

کار را با چشم باز انجام میدهند. اطمینان دارند که پداهای نمایندگی از طرف احزاب  
معرفی شده اند که آن احزاب خود را د اطلب اجرای اصول انقلاب سفید شاه و مردم  
معرفی کرده اند.

و این چیزی است که سران احزاب<sup>۱</sup> نحو اجتناب ناپذیری بارها گفته اند و باز هم میگویند.  
روزنامه دیپلمات مورخ ۸ مرداد ماه اشاره طعنه آمیزی باین واقعیت دارد: « در اجتماع بزرگ کارگری  
حزب مردم، آنچه از طرف رهبران حزب گفته شد، فقط ابراز اخلاص و عقیده بانقلاب و جانبازی و  
قد اکاری در راه سلطنت بود.»

پروفسور عدل<sup>۲</sup> دبیرکل حزب مردم<sup>۳</sup> و جانشین اسداله علم در پیام خود خطاب باعضای حزب  
میگوید:

ملت ما موهبت تحزب و مبارزات حزبی را بطور کامل مدیون شاهنشاه خردمند و واقع  
بینی است که قدم بقدم کشور ما را در مسیر دموکراسی و مشروطیت سلطنتی به پیش راند  
فرموده اند. از همین امروز شماراد عوت میکنم که با همان شور و علاقه شاه دوستان و  
وطن پرستانه ای که بارها نشان دادید، تمامی مساعی خود را برای پیروزی کامل در  
انتخابات کاندیداهای حزبی بکاربرید.

و آقای رامبد لیدر<sup>۴</sup> فراکسیون پارلمانی<sup>۵</sup> سابق حزب مردم در اجتماع طولانی پاهمان خضوع  
برده و اراظهار میدارد: « بهبود وضع زندگی و سعادت ملت ایران همه از برکت نبوغ ذاتی و از خود  
گذشتگی شاهنشاه عزیز ما میباشد.»

در مقابل، روزنامه ارادۀ آذربایجان که مدیری آن آقای زهتاب فرد کاندید حزب مردم از خلیخال  
بود در شماره مورخ ۷ مرداد قسمتی از نطق خسروانی دبیرکل حزب ایران نوین را بدین شرح نقل کرد:  
« این انتخابات نیست. جنگ حق و باطل است. اطمینان دارم که شاهنشاه آریا  
مهر همانطور که بموقع تصمیمی عظیم در بارۀ منشور انقلاب اتخاذ فرمودند ۰۰۰ مانیز  
طبق وظیفه ای که برای حراست این انقلاب داریم مجاهدت کنیم. مادر مقسابل  
عنایات و قد اکاریهای رهبر خردمند خود وظیفه داریم آنچه را که دیگران بسا جنگ و  
خوشتری بدست آورده اند و ما انرا در پرتو مراسم شاهنشاه به آراش یافته ایم بخوبی  
حفظ و حراست کنیم.»

و در جواب خسروانی، آقای حسینعلی علیولپهر رئیس اداره ترویج کشاورزی خوزستان ضمن  
مقاله ای در بارۀ « پاسداران انقلاب» مندرجه در مجله خواندنیها مینویسد: « در انقلاب ششم بهمن  
اولیا<sup>۶</sup> محترم حزب ایران نوین که پدیدۀ دوره آراش بعد از طوفان مملکت میباشد دخالتی نداشته اند  
و طبعاً نباید عنوان پرافتخار پاسداری انقلاب را که از آن شاه و مردم است بخود اختصاص دهند.»

روی همین اصل که آنچه باید گدائی کرد، باید از دست باکر همایونی چشم داشت؛ در اردیبهست<sup>۷</sup>  
پان ایرانیستها که کاریکاتوری از سازمان فاشیستی هیتلر که بدست کودکی ناز زوده ترسیم شده باشد، لازم دید  
در همین جهت پیش برود. روزنامه دیپلمات که میکوشد درقبال احزاب د و گانه ظاهر بیطرفی از خود نشان  
دهد و در همان حال انگشش بطرف سومی اشاره میکند برای اینکه باحزاب اکثریت و اقلیت بقهمانند که  
شریک کهرتری برای آنها پیدا شده و الطاف شاهانه را بخود جلب کرده و ناگزیر باید در بازی انتخابات  
جائی برای آن بازکرد، بالحن حماسه آمیزی در شماره ۵۸۶ مورخ دهم اسفند ۱۳۴۵ خود نوشت:

« سخنان متصدیان حزب ایران نوین در ایام اخیر طوری جلوه گر شده که تنها حزب  
پاسدار انقلاب و مجری منویات ملوکانه و مورد مراسم شاهانه است. و رهبران حزب  
مردم نیز با طرحهایی که بهارلمان دادند و اقداماتی که کردند اینطور وانمود ساختند که

آنها نیز کاملاً بعنايات خسروانه مستظهرند. و کارگردانان این دو حزب با درج و انتشار مرتب پاسخهای تلگرافی شاهنشاه بعنوان آنان سعی دارند خود را مورد توجه کامل معرفی نمایند. اما آنها غافلند که لیدر حزب از بین رفته ملیون هم هر بار که تلگراف بحضور شاهنشاه مخابره نموده بلافاصله از شخص شخص شاهنشاه پاسخ تقد آمیزی دریافت داشته و هیئت مدیره کانون ناسیونالیستهای ایران بطور دسته جمعی به پیشگاه شاهانه تشریف حاصل نموده و قانعام حزب پان ایرانیست در اطریش مدتی طولانی افتخار شرفیابی داشته و مورد مرحمت و عنایت قرار گرفته است.

طولی نکشید که راد یوایران با آب و تاب زیادی "شرفیابی" سرور پزشک شهر رهبران را درودسته را بحضور ملوکانه بمردم ایران مژده داد و از همان موقع مطبوعات ایران برای این درودسته نیز در کنار سفره گشاده انتخابات جانی پیش بینی کردند. برای معرفی این درودسته تازه کنار سفره رسیده، و مشمول مرحام شاهانه، ما تشابه نقل تعریف مختصری از روزنامه "سحر" در باره این متحدین جدید شاه اکتفا میکنیم:

"گروه انگشت شماری ۲۲ سال پس از شکست واضمحلال فاشیسم به تقلید از نازیهای آلمانی بصحنه سازی در کشور ما پرداخته اند. آنها مانند ما "مهرین گشتا پوی هیتلر" و نینفورم بتن میکنند، دست خود را مانند فاشیستها بلند میکنند، کلمات و جملاتی که بر زبان جاری میسازند ترجمه هائی است از "نبرد من" هیتلر".

و اینک این گروه تازه بدوران رسیده مدعی است که این اوست که نیت "شاهنشاه ایران زمین را کاملاً رکن میکند و پاسدار بهتری است برای انقلاب شاهانه!

### ب) مرکز اجتماع نذاله های اجتماع

روزنامه کیهان با تمام زور خود میخواهد بخواننده اش بقبولاند که "اصل حزب همگرمانند امروز جای خود را در اجتماع ایران باز نکرده بوده است". اطلاعات قول شرف میدهد که "مجلس آیند" مجلسی است کاملاً حزبی و میدانی برای رقابت و مبارزات ایدئولوژیک. و مردم با تمام فهم خود میبینند آنچه عنوان مردم و ایدئولوژی بدان اطلاق میشود همانا "منویات ملوکانه" است، آنچه "مبارزه ایدئولوژیک" نام گرفته عبارتست از کشمکش جناحهای طبقه فرمانروا برای تقرب هر چه بیشتر بمركز قدرت شاهانه، و آنچه حزب است پاتوقی برای اجتماع بخورها و نذاله های اجتماع و سرپلی است برای رسیدن به مقام و پول. این راحتی از زبان روزنامه دیپلمات میتوانید بشنوید:

"افرادیکه داخل این احزاب و اجتماعات میشوند بمنظور کسب جاه و مقام است. اگر وزارت نخواهند به معاونت میسازند، چنانچه امید سفارت نداشته باشند طاللسب وکالت هستند، در صورتیکه از تحصیل مقام مدیروکل و استانداری ما میوس گردند ریاست شرکتها و عضویت هیئت مدیره را طلب میکنند، هرگاه شخصاً تقاضای ستاوری و نمایندگی نداشته باشند ۱۰۰۰ آنوقت جهت همسرگرمی خود "آزاد زن" التماس عا دارند. این قبیل افراد سابقاد را احزاب دیگر بهمین نیت نام نویسی کرده اند."

نکته اخیری که در روزنامه دیپلمات آمد به بروشنی نشان میدهد که مقصود از کعبه و بتخانه، ملیون و مردم و ایران نوین، یکی است و این خود اسرار همه نقل و انتقالاتی بین الحزب بین را بخوبی فاش میسازد. برای اثبات این مطلب ببینیم مهندس والا نمایندگ سابق مردمی ها از خلدخال چون مشاهده کرد این بار "حزب" مردم بجای او زهتاب فرد مدیر "اراد" آذربایجان را از محل مزبور نامزد کرده، و متقابلاً و در عین اظهار وفاداری به "اصول" چگونه دست به پرده دری زد و در مجله تهران مصور مورخ ۳۰

تیرماه ۱۳۴۶ تحت عنوان "من و انتخابات خدخال" چه نوشت:

"در مجلس میست و یکم بیش از پنجاه نفر از افراد حزب مردم انتخاب شده بودند و تصور می‌رفت این افراد که روزگاری از مردم ایران حزب بوده‌اند همه جا بمحضویت این حزب تظاهر میکردند با تشکیل فراکسیون حزبی، با اصول و عقاید حزبی پای بند و وفادار می‌مانند. ولی جای بسی تعجب شد وقتی که دیدیم بمحض اینکه نسیم موقیبت بر پرچم مرحوم منصور وزیدن گرفت عدّه زیادی از همین افراد که در بین آنان اشخاص با اصطلاح وزینی هم وجود داشتند پا و گرویدند."

و روزنامه "عصر نوین" بالحن تند تری از افراد معینی نام میبرد:

"پیراهن و زیرشلواری را بدین سرعت نمیتوان تغییر داد. چگونه معتقدان قوم ما در مرکز نقل سیاسته مرام را اینچنین تعویض و آنرا آلت و وسیله این قبیل بازیها قرار داده‌اند! مثالی از حزب ایران نوین در ام اینست که آقای کلانتر هر مزی از حزب ایران نوین خارج شد و بحزب مردم رفت، حزب در باره او چه تصمیم گرفت؟ روزی که دوباره از حزب مردم استعفا داد و بحزب ایران نوین آمد چگونه او را پذیرفتند؟ باز سئوالم از نماینده تیز فم و محترم رامهرمز است که بفرمایند ضوابطه این تغییرات چه بوده است؟"

دیپلمات در شماره ۵ بهمن ۱۳۴۵ تحت عنوان "حزب بازی و کلا تعاشائی است" چنین نوشت:

"کودکان با عروسک بازی میکنند، بازیگنان با سکه، کارمندان ادارات با ارباب رجوع، فروشندگان خوراکیهای تقلبی با سلامتی مردم، بالاخره وکلای ما هم با احزاب که این خود تعاشائی ترین بازیهاست. خصوصاً بانزدیک شدن فعالیتهای انتخاباتی این بازی روز بروز گرمتر میشود، بطوریکه هر یک از وکلای مجلس که از دیگران عقب مانده‌اند میکوشند تا بهر نحو شده خود را بزیر بال و پر حزبی جاکنند و از این نمد کلاهی نصیبشان شود. اکنون همه نمایندگان ملت میکوشند نمایندگان احزاب بشوند، آنهم حزبی که بتواند نام آنان را در لیست انتخاباتی خودش وارد کند."

مجله "تهران مصر" که مدیوش از حزمش زخمی خورد و میخواست زهری خالی کند خبری را فاش میسازد که نشان میدهد وسعت اینگونه نقل و انتقالها از افراد گذشته، سازمانهای حزبی را هم در بر میگیرد. توجه کنید: "در بند فرحناز (حسن کیاده) هنگام ورود نامزد حزب ایران نوین اعضای حزب مردم با استقبال رفتند (انضباط حزبی!)". وی پس از ایراد یک نطق گیرا و موثر همه را تحت تاثیر قرار داد بطوریکه ارکان حزب مردم در آن بند رمتلاشی شد (ایمان حزبی و استواری اصول حزب!)"

خوانندگان ارجمند باید متوجه باشند که آنچه در حسن کیاده صورت گرفت بهیچوجه پدید تازه ای نبوده. میتوان از گلپایگان نمونه قدیمی تری را ذکر کرد. آنچه که آقای هوید نخست وزیر در آنجا گفت جواب مقدری است بهمه این چون و چراها. در سوم دیماه ۱۳۴۵ مجله خواننده نیابه نقل از روشنفکر چنین نوشت: "۰۰۰ کسانی که در مراسم افتتاح حزب مردم در گلپایگان خواننده شرکت کرده بودند، در مراسم افتتاح حزب ایران نوین هم شرکت کردند. در بازید آقای هوید از سد گلپایگان یکی از اهالی محل موضوع را بد بیرون حزب ایران نوین که همراه نخست وزیر بود میگوید و نخست وزیر هم جواب میدهد بالاخره همه ایرانی هستیم!"

۳- حزب فتودالها و حزب خانواده ها

خسروانی ده بیرونک در اردو سته ایران نوین در مصاحبه بانمایندة روزنامه با مشاد میگوید: "اخطار



میکنم . اگر باز هم فتود الها بتلاش مذ بوحانه خود برای خرید رومی یا تقلید در انتخابات ۱۰۰۰ ادامه دهند سکوت نخواهم کرد . آنها را رسوا خواهم نمود . نخواهم گذاشت افراد شناخته ای را بملت ایران تحمیل کنند . این حمله دون کیشوت ما بانه که حمله های دکترا قبل را بجز ب رقیب بخاطر می آورد ، رو بسوی حزب مردم داشت که در اساس بحلت وجود اسد اله علم در رأس آن بحزب فتود الها شهرت یافت . در مقابل ، پروفیسور عدل " دبیرکل حزب مردم " نیز در مصاحبه با با مشاد به خسروانی چنین پاسخ داد :

" اینها صحبت از فتود الیم میکنند و فی المثل میگویند در مشهد حزب کاندید اهای فتود ال معرفی کرده است . اما از خود شان گمنا خبرند دارند . مثلاً همین آقای کلالی که معا و ن دبیرکل حزب هم هست و کاندید حزب اکثریت است از چه طبقه ای است ؟ ۱۰۰۰ املاک پدر همین آقای کلالی واقفاش تقسیم نشد و اصلاحات ارضی نتوانسته است قانون رادر باره این خانواده اجرا کند و بعنوان پاداش این خدمت بمعاون دبیرکل ، امده اند و رئیس اصلاحات ارضی مشهد را از طرف حزب ایران نوین کاندید و کالت کرده اند . ۱۰۰۰ از این گذشته ، برای اینکه فقط از فتود الها صحبت نشود به مسئله هزار فامیل هم اشاره میکنیم . حزب اکثریت مدعی مبارزه با فتود الیم تنها در استان گیلان شش نامزد انتخاباتی از خانواده سمعی معرفی کرده باضافه يك سناتور از همین خاندان یعنی سناتور سمعی ."

روزنامه " بازار " چاپ رشت که مدیر آن آقای کسری نامزد حزب مردم از رشت بود مطلب را بسط داد و بالحن طنز چنین نوشت : " یکی از شعارهای انتخاباتی حزب ایران نوین چنین است : حمایت خانواده نخستین واحد اجتماع باید مورد توجه قرار گیرد . " و برای اینکه نشان دهد " حمایت خانواده " در قاموس ایران نوینی ها چه مفهومی دارد بعنوان مثال دست بر روی نامزد های انتخاباتی از این خانواده میگذارد : " تاج الملوك سمعی کاندید ای مجلس مؤسسان از رشت ، تیره ابتهاج سمعی کاندید ای مجلس از رشت ، ابراهیم نبیل سمعی کاندید ای سناتور مؤسسان از رشت ، تفرشی سمعی کاندید ای مجلس شورا از طالش ، مهندس اسدی سمعی کاندید ای مجلس شورا از قوم ، نادر ادیب سمعی کاندید ای شورا و مؤسسان از لنگرود . " این روزنامه در پایان مقال مینویسد : " فقط باید بیفزائیم که خانواده سمعی یکی از اعضای هزار فامیل است که دیروز حاکم بودند و امروز هم حاکم اند ."

آنچه که جنبه تزاری - کمیک موضوع را نشان میدهد آنست که اولاً یکی دیگر از همین سمعی ها ، آقای صادق سمعی منتخب از صومعه سراجز کاندید اهای خود حزب مردم بود . و دیگر اینکه برادر و پسر عموی پروفیسور عدل لیدر حزب اقلیت از طرف حزب اکثریت کاندید و انتخاب شده اند : غلامرضا عدل برادر پروفیسور عدل از تبریز ، عبدالرضاعدلیک پسر عمیش از سراب ، فیروز عدل پسر عمی دیگر از مشکین شهر ، و هفته نامه با مشاد بعنوان حاشیه بر این انتخابات نوشت : " مثل اینکه دبیرکل حزب اقلیت در حزب اکثریت زور بیشتر است !"

موهبت استفاده از اصل " حمایت خانواده " شاملد ارود سته پان ایرانیستها هم شده است . مجله " خوشه " مینویسد : " آقای فریر و آقای پزشکیگر کاندید اهای وکالت پان ایرانیست و با جناقی هستند و دخترهای آقای لاجوردی بازگان معروف راکه یکی دیگر از هزار فامیل است به همساری انتخاب کرده اند ."

اما مجله " با مشاد " فهرست مفصل تری در زمینه اصل " حمایت خانواده " بدست میدهد . اینک مختصری از فهرست مندرجه در این هفته نامه در روزهای قبل از انتخابات :

خانم لیوسا پیرنیا کاندید حزب مردم ، همسر آقای ابوالقاسم پیرنیا پسر مرحوم مشیرالدوله و خواهر زن آقای رامبد همه کاره حزب مردم . این دو خاتم دختران آقای حمزوی هستند . خانم زهرا اقبال

کاندید حزب مردم از کاشمر - دختر آقای علی اقبال برادر بزرگ آقای منوچهر اقبال ( رهبر حزب ملیون )  
و همسر دکتر مهدی نامدار - غلامرضا بهادری وکیل و کاندید ای قوچان از بهادر بها و از اقوام دکتر کریم  
پاشا بهادری معاون نخست وزیر - رضا مجد کاندید محلات ، شوهر خواهر دبیر کل ایران نوین و تیمسار  
خسروانی - دکتر هما یون معتد وزیر کاندید حزب ایران نوین از میروان ، برادر آقای دکتر فریدون  
معتد وزیر معاون کل فعلی وزارت اطلاعات - خانم پیراندخت پزشک نیا کاندید ای حزب مردم از تهران  
همسر آقای دکتر فتری قائم مقام دبیر کل حزب مردم - فضل اله کاشمی کاندید ای ساری برادر آقای دکتر  
کاشمی وزیر سابق مشاور و دبیر سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی - در آمل حزب ایران نوین حبیب  
ملکزاد عاملی ، و حزب مردم پسرعموی او نصرت اله ملکزاد عاملی رانان مزد انتخاباتی معرفی کردند . در  
برخوار اصفهان حزب ایران نوین حیدرقلی برومند و حزب مردم عیسی او حیدرقلی برومند را کاندید کردند  
در فردوس نامزد حزب ایران نوین محمود روحانی ، و کاندید حزب مردم پسر خاله او آقای عزیز اله  
قدس نیابد .

تهران هجرت شماره ۱۲۴۶ مورخ ۶ مرداد ۱۳۴۶ با سوزنی و جواد وزی بجان همدرد و  
حزب افتاد و از چپ راست اینطور نیش میزند :

" پس از معرفی کاندیدها ایامان حزبی خیلی هامتزلزل شد . یکی از ما موسیبن و کسالت  
زمنه میکرد هر چه گفتم پس گرفتم ! پس گرفتم ! ۰۰۰ رویه گرفته ظاهراً ته مانند  
ایمان و اعتقاد در ایران نوین بیش از مردم است و علت آن نیز امید بدستیهای مشاغل  
و پستیهای دیگر در قبال این محرومیت میباشد ( مفهوم ایمان و اعتقاد در نظر آقای  
مدیر تهران هجرت )"

و همین مجله در یک شماره قبل خود بنقل از روزنامه ندای ایران نوین ارگان حزب ایران نوین  
چنین مینویسد : " تشکیلات صوری حزب مردم با نامزد هائی که معرفی کرد همان فرم ظاهری و نیم بندش  
هم متلاشی شد و امروز سوای دبیر کل حزب ۰۰۰ دیگر نه عضوی ، نه تشکیلاتی ، نه ارگانی بصرای  
آن مانده است ."

روزنامه " عصر نوین " متقابلاً در باره ایران نوین نوشت :

" حزب ایران نوین رادولت و یا لاقلدولتیان مصدر کار ساختند و چون صحبت مقام و  
مسند و جاه و جبروت بود اقبال شیفتگان این نصاب در مناصب روز افزون شد و کم کم  
کار بجائی رسید که بانیان آن ۰۰۰ سر رشته را گم کردند و بمسیری افتادند که بنظر  
نگارنده ناپایست بیفتد ."

روزنامه دیپلمات بشرح زیر آب پاکتی بروی دست همدرد و حزب ریخت :

" تا بحال دیده و شنیده نشده که راجع به کیفیت انتخابات و صلاحیت نمایندگان و  
موقعیت قوه مقننه و تاثیر وجود آن بحثی بمیان آید . مجلسی که نمایندگان آن بی  
اطلاع و غیوروار باشند و لوابیح تنظیمی و تقدیمی را چشم بسته و بصورت دسته جمعی  
تصویب کنند هرگز نمیتواند کعبه آمال ملت قرار گیرد و حتی مورد توجه مردم واقع  
شود . اگر سطح فکر نمایندگان دارای شورای ملی قطع بر محور افزودن حقوق نمایندگان  
و دریافت وام و خانه و غیره دور بزنند و در مدت چهار سال در اربدن عنوان  
" نمایندگ ملت " هرگز یک قدم بسوی ملت برنندارند و یک نطق در جهت  
منافع مردم نکنند و در اندیشه اجرای عدالت نباشند و مقاسد را شرح ندهند ، از  
چنین مجلسی کمترین توقع رانایب داشت ."

وکیلان بی موکل ناگزیر چنین اند و مردم هم در طی جریانی که تحت عنوان انتخابات برگزار شد نشان دادند از آنچه که بنامت مجلس بیست و دوم خوانده شود هیچگونه توقعی ندارند و این بی توقعی را بعد مداخلت در انتخابات از خود نشان دادند.

اگر حرف مقامات رسمی و مطبوعات را که هرگز نمیتواند خالی از گزاره باشد حتی در حد اکثر آن قبول کنیم، تنها یک سوم دارندگان حق رأی بپای صندوقها رفته اند. این اعتراف نخستین بار از زبان آقای عبد الرضا انصاری وزیر کشور شنیده شد که ضمناً اعلام داشت تعداد شرکت کنندگان تهرسان در انتخابات ۲۹۰ هزار نفر بوده است. در حالیکه در حال عادی میبایست اقلاً ۱۰۰۰۰۰ نفر بپای صندوق بروند. بنابراین در پایتخت کشور از هر پنج نفر واجد شرایط یک نفر در انتخابات شرکت کرده است. فقط ۲۰ درصد!

از همین آقای انصاری شرح مصاحبه کوتاهی در خواننده شماره ۹۳ تحت عنوان " عقیده شما چیست " درج است. مصاحبه کننده مینویسد: " وقتی دربارهٔ چگونگی استقبال مردم از انتخابات و اینکه چرا بیش از یک ثلث کسانی که حق رأی داشته اند شرکت نکردند سؤال کردم گفتند این نسبت برای مادر مقایسه با گذشته بد نیست. در بسیاری از کشورهای پیشرفته دنیا هم تعداد شرکت کنندگان در انتخابات به پنجاه درصد مجموع کسانی که حق رأی دارند نمیرسد. چنانکه در انتخابات اخیر سوئیس فقط ۳۵ درصد کسانی که حق رأی داشتند شرکت کردند."

اما قطع نظر از " مقامات مسئول " دیگران در همان حدودی که امکان گفتن دارند چه میگویند و جریان را چگونه می بینند؟ از یک ناظر عادی شروع کنیم. بنابراین بسراغ " ستون " آزاد مجلهٔ خواننده شماره ۸۶ ( پس از درج این مقاله ستون مزبور آقای امیرانی بست) برویم. در آنجا چنین میخوانیم:

" دستگاه حاکمه برای دورهٔ آیندهٔ مجلس هیچگونه زحمتی بر خود هموار نکرده و بنام انتخابات حزبی یا حزبین تصمیحات قطعی برای انتصاب عدّه ای بنام وکیل اعضا ساز نموده اند، بطوریکه حتی منتخبین نیز از انتصاب خود بی خبرند. این دورهٔ انتخابات صد درصد حزبی است مفهومی است که در این دوره ملت ایران صد درصد از بد اخله در امر انتخابات محرومند و حق استفاده از حقوق مفروضهٔ قانون اساسی را ندارند... زیرا ملت ایران بهیچوجه داخل حزبین نیستند و عقیده باین احزاب ندارند و حاضر نیستند با اعضای این احزاب را می بدهند. حزب اکثریت و اقلیت اعضا " قوهٔ مقننه را بتناسب سهم شیر و روپاها چون مال مفت و غارتی بین خود تقسیم کرده اند، بطوریکه حتی گوشت شتر قربانی زمان خاقان مغرور با این بی رحمی تقسیم نمیکردند..."

نویسنده پس از انگشت گذاشتن بروی شیوهٔ عمل خود امیرانی در زدن به نعل و به میخ چنین ادامه میدهد: " آیا دارا انتخابات دورهٔ ۲۲ آزادی نسبی وجود دارد؟ آیا اصلاً فعلی بنام انتخابات در جریان است؟ پس مبارزهٔ انتخاباتی و مظاهر انسانی آن کجاست؟ آیا انتخاباتی هست؟ چرا کسی از آن خبر ندارد؟ تمام طبقات و قاطبهٔ اهالی... از جریان وقوع امر انتخاباتی برکنار و بی خبرند بطوریکه نزدیک است مردم فراموش کنند آیا ساختمان مجلس در شرق تهران است یا در غرب آن..."

ارادۀ آذربایجان که مدیری آن آقای زهتاب فرد نامزد خدخال از طرف حزب مردم بود در شماره ۴۹

مهرخ ۱۷ تیر نوشت:

" با اینکه امروز ۶ روز از توزیع کارت الکتروال میگذرد با اینحال باید صریح گفته شود که مبارزات انتخاباتی از یکی دو مقاله در روزنامهٔ ارگان حزب ایران نوین و گرامی نامهٔ مهر ایران ناشر افکار حزب مردم تجاوز نکرد است. این واقعات در ناک است که طغی روی

تجربیات تلخ گذشته آنقدر رسرنوشت خود بی اعتبار باشد که خیلی ها متوجه نباشند که کارت الکترا ل توزیع شده یا نه و اگر هم فعلیتی در اینجاد ید ه شود از حد ود چنسد کارخانه د ولتی و سازمانهای وابسته بد ولت تجاوز نکنند . . . . .

مجله تهران بصور شماره ۱۲۴۶ حاوی اخباری است که بطور عریان نشان میدهد درگیر بود ار بند و بستهای انتخاباتی آنچه اساسا بحساب نمی آید را می مردم توجه کنید : ملاحظه نام برخی کاندید اها و حوزه های معرفی شده نکات جالبی را روشن میکند. مثلا حزب ایران نوین د کتر صاحب قلم را که دارای مفاد پیری ارا طبیعی در رضائیه میباشد از حوزه انتخاباتیه شاهپور معرفی نمود . از این حوزه حزب پان ایرانیست د کتر فرهور معرفی کرده که انتخاب او قطعی است .  
مجله خواند نیهاد شماره ۹۰ تحت عنوان " مردم و کاندید اهای انتخاباتی " مینویسد که احزاب د وگانه با معرفی کاندید اهای کذائی خود مردم را بکلی عاری و بری و از هر چه انتخابات و انتخابات است زده و متفرکرد و الا جرمی میاست :

" در دبستان نظامی واقع در خیابان سپه یعنی بوجمعیت ترین نقطه شهر د روز مواجبه نخست وزیر . . . شماره ثبت از ۶۰۰ با لانرفته باشد . یعنی در طول هیجده روز جمعا ۶۰۰ کارت . . . در صورتیکه لازم بود تا دیروز ا قلا ۶۰۰۰ کارت الکترا ل صادر شده باشد ."

از حوادث جالب " انتخاباتی " جریان کاندید اتوری آقای زهتاب فرد است از خلخال از طرف " حزب مردم " . وی طی سرقاله ای در روزنامه " اراده آذربایجان " باصراحت تمام نوشت که میداند در خلخال یکنفر هم ارا نمی شناسد . باز میداند که این اعتراف بجمعیت انتخاباتی او صدمه میزند ، ولی میگوید : از این بابت کوچکترین نگرانی نیست زیرا من در خلخال موقعیتی ندارم تا متزلزل شود " ولی " اگر همد یگر راد رست شناخته باشیم " ( یعنی اگر به بند و بست پشت پرد ه با حزب رقیب و حاکم بتوان اعتماد کرد ) توفیق " خد متگذاری " بعد م خلخال نصیب خواهد شد .

آقای خسروشاهانی در مجله خواند نیهاد شماره ۸۸ بد ینگونه وی راد لاری میدهد :  
" دوست محترم ، این شما تمنا نیستی که از جایی وکیل میشوی که نه شهرش راد ید های نه مردمش را میشناسی . همه همینطورند . . . وکیل که نباید موکل را بشناسد یا بالعکس بعدا باهم آشنا میشوید ."

آقای زهتاب فرد شکست خورد ه در سرقاله د یگری باآه و افسوس نوشت داستان شکست خود را چرا بگوید ؟ به که بگوید ؟ وانگهی ، چگونه بگوید ؟ " همینقدر اشاره کرد که در خلخال ۲۵ هزار کارت الکترا ل صادر شد که ۵۰۰۰ نفر بشکرانه صراحت او باور امی داد ه بودند و ده هزار نفر د یگرا صلا بپای صندوق باز نگشتند و ر امی ندادند .

در شماره ۳۹ خواند نیهاد تحت عنوان " نتیجه انتخابات " چنین میخوانیم :  
" در تهران در روز انتخابات خیلی خلوت تر از روزهای معمولی بود . عدده زیادی از مردم برای استفاد ه از تعطیلات د و روزه بشمال یا به بیلا قات اطراف تهران رفته بودند . باوجود این حوزه های اخذ ر امی نسبتا شلوغ بود و دسته دسته کارگران و کارمندان و گروههای متشکل با اتھوس و یا کامیون برای بختن ارا خود پای صندوق حاضر میشدند .  
در شهر مستانها جریان انتخابات بد تر از تهران بود ه است . از مردم خبر میرسد که با همه فعلیتی که در جهت کشاندن مردم بپای صندوقها بعمل آمد و اینکه نامزد انتخاباتی مردم برای بدست آوردن دل مردم دود ستگاه آمولانس به شیر و خورشید سخ اهدا کرد ، اما تاروز پیش از استخراج ارا تنها یکصد کارت الکترا ل توزیع شده بود و در آخرین روز تنها با شیوه " اعمال فشار اداری " بود که عد ه ای بطرف

سند وقهارفتند . در برخی نقاط کار از مقاومت منفی گذشت و بشکل مقاومت مثبت و جدی درآمد . یکی از موارد آنرا در روزنامه کیهان مورخ سوم مرداد میخوانید :

" بعد از ظهر روز دوم مرداد ضمن فعالیت‌های انتخاباتی در خمین زد و خوردی روی داد که در نتیجه اهالی دست از کار کشیدند و در ادامه پست و تلگراف اجتماع کردند . جریحی از این قرار است که در یوز آقایان رضا مجد و جعفری کاندیداهای نمایندگی مجلس شورای ملی و سنا از خمین با اتفاق فرمانده ژاندارمری محلات وارد خمین میشوند و در اثر تظاهراتی که صورت میگیرد بین اهالی و ما مومنین مشاجراتی روی میدهد و بالاخره کار به زد و خورد می‌گردد که از کاندیداهای انتخاباتی مقامات مسئول شکایت کرده اند ."

یاد آوری کنیم که آقای رضا مجد شوهرخواهرد بیوکل حزب ایران نوین است و آقای بد بیوکل بسزر سرنیزه ژاندارمهای برادرش تیمسار خسروانی مقاومت اهالی را در هم شکست و به ایمان نیرو اورا از صندوق انتخابات خارج ساخت .

#### الف) يك فراندوم محدود

تهران مصور در مورد انتخابات دست بیک نوع فراندومی محدود زده که در نوع خود جالب است . طی مدت یک هفته چند تن از کارکنان آن بوسیله تلفن ، بدون اینکه انتخاب معینی در بین باشند ، نظر دو هزار نفر از مردم را پرسیده اند . مجله مزبور شماره ۱۲۴۶ تعداد ۳۹ قفرا آنرا ذکر کرده و تذکر میدهد که اینها نمونه هائی است که درباره انتخابات داده شده و دیگران تقریباً به همین نسبت و با اختلاف عبارات همین حرفها را در مورد جریان انتخابات زده اند .

۱) از مجموع این سی و نه نفر شش نفر خود را موافق بی قید و شرط انتخابات معرفی کرده اند .  
 ۲) ۱۷ نفر دیگر مخالف هر نوع شرکت در انتخابات بوده اند که گفتگوی نمایندگی مجله با بعضی از آنها جالب و پرده دراست .

اولین نفر :

طرف : فعلا همه کاره احزاب و رهبران احزاب اند که خود میبرند و خود میدوزند . بنابراین بهترین بهترین است عقیده آنها را پرسید .  
 نمایندگی مجله : آقای مهندس ، نظر رهبران احزاب که معلوم است ، میخواستیم بدانم نظر مردم چیست .

طرف : بجان شما من از نظر مردم خبر ندارم ولی هنوز خودم برای گرفتن کارت الکترا ل گرفته ام و بعد اهم نخواهم رفت .

نمایندگی مجله : منظورتان اینست که در انتخابات شرکت نمیکنید ؟

طرف : بله همینطور است .

نمایندگی مجله : چرا ؟

طرف : شما که يك نویسنده هستید خودتان کارت الکترا ل گرفته اید ؟

نمایندگی مجله : راستش را بخواهید نه .

طرف : یعنی تمایل به شرکت در انتخابات ندارید ؟

نمایندگی مجله : باکمال شرمندگی بله .

طرف : چرا ؟

نمایندگی مجله : برای اینکه اعتقادی بکاندیداهان ندارم !

جواب دومین نفر :

آقا جان، مگر خبرند اريد که اين روزها برنامه هنري براي مردم درگوشه وکنار تهران اجرا ميشود.  
آخريهنرکه منحصر به آوازخواني نيست. تئاتر هم جز هنرها بشمار ميرود و گمان ميکنم فعاليتهاي انتخاباتي هم براي تکميل برنامه هنري صورت ميگيرد.

(۲) چهارتن ديگر با انواع مختلف شانه از زير بار جواب صريح خالي کرده اند.

(۴) کساني انظر اصول با انتخابات حزبي موافقت کرده و همينقدر گفته اند فعلا انتخابات حزبي

معايب زياد دارد.

(۵) چهارتن را مي مشروط داده و با انتخابات بشرطها و شروطها موافقت کرده اند. يعني در

حقيقت تعليق بمحال.

(۶) خانمي بالحن استهزا بنمايند. مجله چنين جواب داده است: من فقط بيگ شرط در

انتخابات شرکت خواهم کرد. که "فسنجون" معروف کانديد اي تهران باشد.

(۷) ديگري صاف و ساده ميگويد هنوز را مي نداده و را مي خود را بهر کس که بيشتر پول بدهد

ميفروشد!

### ۵- د و گروه را مي دهند

اگر چشمه راروي هم بگذاريم و قول "وزير مشول" را قبول کنيم که تعداد شرکت کنندگان در انتخابات بيگ سوم تعداد واجدين شرايط بالغ ميگردد آنگاه به مسئله بعدي يعني مسئله تقسيم انتخاب کنندگان ميرسيم. مجموع کساني که بهر حال بهاي صندوق انتخابات آند ه اند بطورکلي به دو گروه متمايز تقسيم ميشوند: گروه اول تمام منسومين بکانديد اها و وابستگان کساني که قدرت حاکمه رادر دست دارند و خير و شرشان با اين طبقات يکي است. اينها بخودي خود تعداد کثيري را تشکيل ميدهند اما در مقايسه با گروه دوم بسيار معدود و ناچيزند. اينها دانسته و فهميده و با ميل و رغبت بطرف صندوقها رفته اند.

اما گروه دوم و از لحاظ تعداد گروه عده: اينها تحت تاثير عوامل مختلف و مجموعا بکلي با سالام و مغاير با موازين قانوني بهاي صندوق انتخابات کشانده شده اند. اين گروه رادر درون شهرها کارگران کارخانه ها و کارمندان دولتي و سازمانهاي وابسته بدولت و اعضاي اتحاديه ها و سند يکاهای کارگري و صنفی، و دردهات توده های کشاورز و دهقان (آزاد زنان و آزاد مردان ده) تشکيل ميدهند. براي فرستادن آنها بهاي صندوقها و شيوه اعمال ميشده است:

### الف) شيوه جبر و فشار

اين شيوه اساسا خاص حزب اکثريت بوده که سرنيزه حکومت رادر ريشت سرخود داشت: وسيله اعمال فشار سازمانيت و ديگر دستگاه پليمي و انتظامي (ژاندارمري دردهات) اين شيوه بطور عده و مسلط در مورد اکثريت عظيم گروه دوم و از طريق سازماني اعمال ميشده است.

نمونه اول: راننده تاکسي از مسند يکاي تاکسي رانان. اين راننده در جريان رفرا ندوم محدود تهران بصورت شماره ۱۲۴۶) چنين پاسخ داده است: "من فقط از انتخابات اينرا مي دانم که لباسهاي متحد الشکلي راکه بناست براننده هاي تاکسي بدهند درگرو گرفتن کارت الکترا ل قرار داده اند بهمين جهت ماهم کارت را گرفته ايم و امضا کرده ايم ولي نميدانيم اسم چه کسي رادر کارتهاي که از ما تحويل گرفته اند خواهند نوشت. اينرا لابد رهبران حزب اکثريت ميدانند."

توضيح - در آستان انتخابات بتاکسي رانان ابلاغ شده که بايد لباس متحد الشکلي که بسراري آنها تهييه ميشود بپوشند و الاجوا ز رانندگي آنها توقيف خواهد شد. بعد ادا دن اين لباسها راکول

باینکه تا کسی رانان کارت الکترا ل بگیرند " و در امر ملی انتخابات شرکت کنند".  
 نمونه دوم: از کارگران کارخانه ها، (تهران مصر همان شماره).  
 کارگر به نمایندگی تهران مصر: تصادف عجیبی است. همین امروز که ششام بکارخانه ما تلف کرد. اید رئیس کارخانه به ما مراجعه کرد و شناسنامه های ما را خواست که خودشان بروند و کازت الکترا ل بگیرند. اما چون شناسنامه من در شهرستان بود آقای رئیس کارخانه اظهار داشت که اگر شناسنامه ما را تحویلند هم يك روز از حقوق مرابعنوان جریمه کسر خواهند کرد. همین و بس.  
 نمونه سوم: روزنامه د پیلما ت مینویسد: بعضی از کارمندان شرکتها و ادارات و کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی کارتهای الکترا ل انتخاباتی را دریافت نمودند و برای ثبوت شرکت خود در این امر ملی ارائه و تقدیم داشته اند!

نمونه چهارم: از کارمندان دولت، (تهران مصر همان شماره).  
 کارمند دولت بنماینده مجله: "میتروسم اگر در امر انتخابات شرکت نکنم مورد غضب قرار بگیرم، چون اینطور که فهمیدم امروزه "و زعمای اداره ما همه شان از بزرگان حزب ایران نوین هستند".  
 زمینه اینهمه ترس و نگرانی: شش سال پیش روزنامه سحر خبری نوشت و مجله خواند نیهان خبر را نقل کرد که هنوز باشد و حدت بیشتر بقوه خود باقی است. توجه کنید:  
 "مدتی است دستگاههای دولتی تحت مراقبت شدید و بازرسی مأمورین مربوطه هستند و هر نوع سوء جریانی پیش بیاید در مقامات عالی منعکس میشود. در بین سازمانهایی که دقیقاً مسائل را مورد رسیدگی قرار میدهند و با بیطرفی خاص بعرض میرسانند دستگاه دقیق سازمان امنیت است که در اغلب موارد دیده شده است حتی قبل از وقوع انحرافات مقدمات جلوگیری را فراهم میکند".  
 تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

### (ب) شیوه رشاء و ارتشاء

این شیوه بطور عمده اختصاص به حزب اقلیت داشته است که دستش از تمام منابع قدرت و وسائل اعمال زهر تهی بوده است. باینجهت آنرا در کلیات خود روزنامه ایران نوین ارگان اکثریت و روزنامه پیغام امروز و دیگر روزنامه های همگام منعکس میکنند.  
 روزنامه ایران نوین سرمقاله ای دارد تحت عنوان "ورشکستگان به تقصیر چه میگویند". این سرمقاله را آقای مهندس والا مدیر تهران مصر و عضو فراکسیون پارلمانی سابق حزب مردم در شماره ۱۲۴۶ مجله تهران مصر نقل کرده است. ایران نوین چنین مینویسد:  
 "چند تن ورشکسته به تقصیر در سودای راه یافتن به پارلمان تشاهخوان حزبی بودن را کسر داشتند. آمدند و بهمان نحو که همه میدانند عنوان را گرفتند و براه خود رفتند این قیود الهای ورشکسته که عنوان نامزد های انتخاباتی حزب مردم را یافته اند هرگز جرات نخواهند داشت که برای پیروزی از طریق مشروع تبلیغاتی استفاده کنند. آنها بهترین راه را خرید آراء مردم تشخیص دادند. آنها با چه پولی؟ پولی که از فروش قبوض اصلاحات ارضی بدست آوردند. صفحه غم انگیز تا "سفا" آری است. دولت این پولهای بی حساب را بدست صاحبان املاک و زمینها داد. است که بروند و در امر صنعتی و تولیدی بکارند. و آنها پول را آوردند و در انتخاباتی رای میخرند. بانی این امر خیر هم حزبی است که بقول خود شش سال است پشتاز انقلاب است".  
 پیغام امروز نیز که مدیران از شیراز نامزد حزب اکثریت بودند درباره نامزد های انتخاباتی حزب

مرد نوشت: «آنها همه قویدال و مزدورند... آنها موجودی حاصل غارتگری پدر و پدربزرگ و جد خود را که چند ان پراز اوراق بهادار است بدست گرفته اند و بحوزه های انتخاباتی سرانیز شده اند...» اما اگر انصاف را بخواهیم این حزب مرد می‌هانی بودند که این پولهای بی حساب را در اختیار این پدر و پدربزرگان گذاشتند. روزنامه خاك و خون ارگان فاشیستهای وطنی در شماره مورخ ۱۵ مرداد خود گوشه ای از واقعیت را نشان میدهد:

"این نکته شایان توجه است: که هرگاه انقلاب عظیم اجتماعی ایران (۱) بسبب رهبری شاهنشاه ایران زمین سبب گردید تا برجان و مال و زندگی قویدالها و خانهای ظالم و سرکش و خانواده آنها بزنند و آسیبی نرسانند، هرگز دلیل بر این امر نیست که باید باردیگر سنگرهای مبارزات اجتماعی را بدست آنان سپرد و اجازه داد کسانی که داغ باطله ظلم و شقاوت و قساوت برپیشانی آنها نقش بسته... بسبب مید انهای کوشش اجتماعی فرستاده شوند."

و بنابراین در واقع "بانی این امر خیر" در رهله اول "شاهنشاه ایران زمین" بوده اند که بسا رهبری خود در "انقلاب عظیم اجتماعی" مزد تالانهای ده ها صدها سال را بنهاد داده اند. در رهله دوم این "مجریان نیات همایونی" هستند که "تحت رهبری شاهنشاه ایران زمین" این پولهای بی حساب را در اختیار آنها گذاشته اند. یعنی دو دلتی که از همان آغاز "زبان این انقلاب اجتماعی" را کاملاً درک کردند. اول دولت حسنعلی منصور بانی در آمد سته ایران نوین و دوم دولت هویده که هر دو بندگان بودند و خسرو پرست. و باز باید انصاف داد که این دو هم جز آنچه کردند نمیتوانستند کرد. زیرا قاطع نظر از هزاران وابستگی نسبی و سببی که با این گروه تالانگرد داشته و دارند، تازه در حالیکه هر سال دهها میلیون ریال بابت اقساط تسهیلاتی از املاک فروشی سلطنتی با آنچنان وضعی که همسایه میدانیم بچیب حساب اری در پارسا شاهنشاهی سرانیز میشود، این مجریان نیات شاهانه نمیتوانستند به مالکین و قویدالهای که املاک آنها یک بیستم و یک سیام املاک سلطنتی هم نیست بگویند هر چه تاکنون تالان کرده اید پس است، این زمینها باید بمالکین حقیقی آنها واگذار شود.

## ۶- يك پیشنهاد ساده

بقول روزنامه صدای مردم:

"... در باره امری نظیر انتخابات که مردم شاهد و ناظر آن هستند مطبوعات هر چه بگویند و بنویسند اگر منطبق باشه و حقیقت نباشد نتیجه ای جز انزجار و نفرت نخواهد داشت. ما اگر صفحات این روزنامه را بپر کنیم از این جمله که "ذغال سفید است و ما ست سیاه" و تمام شبکه های رادیوئی کشور هم صبح تا غروب و از شام تا سپیده دم فریاد برآورند که ای مردم ذغال سفید است، نه تسهاکسی باور نخواهد کرد بلکه آبروی مطبوعات و رادیو هم بکلی از بین خواهد رفت."

اینجا برای رژیم بین بستنی وجود دارد. رژیم از آزادی انتخابات وحشتی مرگبار دارد، زیرا اگر به نسبت یک برده نیز افرادی باشخصیت، با ایمان، توانا، و در خارج از بند و بستها و خیمه شب بازیهائی که "ت حزب و حز بیت" نام گرفته اند، بمجلس راه یابند مجلس غیر از این آلت ذلیل و عبید و فاقد اختیار که اکنون هست خواهد بود. از یکطرف "در امری نظیر انتخابات" نیازمند بوق و کرنائی است که بتوانند حد اقل در خارج و در انظار دیگران آبرو را حفظ کند و مردمان سطحی و بی اطلاع از اوضاع ایران را معتقد سازد که گوید رای ایران اثری از آزادی وجود دارد. اما در همین حال تبلیغات برای اثبات سفیدی ذغال و سیاهی ما ست تمه آبرو را میرسد و رسوائیهای بزرگتر ببار می‌آورد. پس تکلیف چیست؟



ما برای خروج از این بن بست بسران رژیم و ارگان دولت توصیه میکنیم که پیشنهاد سادات آقای دکتر معتمدی را عمل کنند و خود را از هر درد سری نجات دهند. وی در مقاله ای تحت عنوان "پیشنهاد انتخابات بدون اخذ رأی" مند رجحه در روزنامه "دیپلمات" مینویسد:

"هیچ فکر کرده اید آنچه عادت شود دیگر مضحک بنظر نمی رسد؟ انتخابات ایران از این قبیل است... صورت دخالت در انتخابات همیشه یکسان نبوده است و هر دفعه برنگی درآمده و اکنون بر آن نام حزب گذاشته اند. من هر دفعه که اصلاحات و ترقیاتی را که درد دنیا برای تأمین آزادی انتخابات بکار می رود در ایران مورد استفاده قرار میدهند از این نظر که مردم را مأیوس میکنند متاثر میشوم. در انتخابات قوام السلطنه و یا رزم آرا لیستی تهیه میکردند و هر کس را از هر جا میخواستند انتخاب میکردند. ولی باز این تقلب بارز بهتر از آن بوده که نام حزب بگذارند. زیرا مردم فکر میکردند اگر روزی حزبی روی کار بیاید مقداری از نارواییها و مظالم انتخابات برطرف خواهد شد..."

اکنون که این رأی نویسی انتخابات در جریان است و تا دو سه روز دیگر تمام خواهد شد آنچه تمام شده است اعلان خواهد شد و این نوشته و هزاران نوشته دیگر اثری در سرنوشت آن نخواهد کرد. ولی ای کسی میتواند باین سؤال جواب بدهد که در کشور ۲۵ میلیونی ایران مگر اعضا حزب چند نفرند که بایستی حتماً و کلاً تمام کشور از اعضای آنها باشند؟ و اگر با تمام مبارزاتی که ظاهراً یکدیگر میکنند و در ضمن آن گاهگاهی نسبتهایی هم بهم میدهند که راست است، به لیست کاندیداهای حزب ایران نوین نگاه کنید جمعی از قوم و خویشان لیدر حزب مردم را در لیست حزب مخالف می بینید و آنگاه متوجه میشوید که:

به بند و بست حریفان شهر همدستند. ببین چگونه بهم میزنند یک دستی من بدولت پیشنهاد میکنم که بدون انجام تشریفات بنام اخذ رأی و کلاً را معرفی کنند، زیرا امید آنم با این تشریفات میخواهند که راگول بزنند. انتخاب شوند؟ انتخاب کنند؟ ناظرین که ملت ایران هستند؟ پاکس دیگر را که من نمیدانم."

چنین است ماهیت آنچه که عنوان "انتخابات" به آن اطلاق گردید - انتخاباتی که سر تا پا با جعل و تزویر و فشار و اجبار همراه بود و این مفاسد بحدی دامنه داشت که حتی مطبوعات تحت سانسور هم نتوانستند واقعیت هارا کتمان کنند. کسانی که با این وسائل بمجلس فرستاده شده اند کوچکترین رابطه ای با مردم ندارند. آنها در نهایت خود منتخب سازمان امنیت اند و از غزال آن سازمان گذشته اند. مجلس صورت قانونی ندارند. دستگاهی که کارگردان این بازیهای تزاری - کمیک بود ما ست بحالت عصیان علیه قانون اساسی ایران قابل تعقیب میباشد و این بر عهدۀ دادستان کل و مقامات قضایی کشور است که این موضوع را مورد رسیدگی قرار داده و به ابطال انتخابات حکم بدهند و قصور آنها را در اجرای وظایف خویشان هیچ تغییری در واقعیت نمیدهد. مجلس بیست و دوم در پیشگاه افکار عمومی ایران و جهان مردود و محکوم است.

\*

حزب ما انتخابات رسوای سگانه را بوقوع خود طی اعلامیه جد آگانه ای افشا کرد و افکار عمومی جهان و سازمان ملل متفق را با رسال نامه های توضیحی از کدی انتخاباتی ایران آگاه ساخت و از نیروهای ملی و دموکراتیک یکباردیگر خواست که با اتخاذ یک سلسله اقدامات مشترک علیه صحنه سازی انتخاباتی شاه وارد مبارزه مشخص شوند و بانگارش نامه هائی به مجلس و دولت ایران نظر و اعتراض

خود را در مورد انتخابات قلبی و روش ضد مکرراتیک رژیم بیان داشت. متأسفانه فعالیت نیروهای ملی و مکرراتیک، صرف نظر از حزب ما، در این جریان نه فقط محدود و در کاد رکلیات بود بلکه باردیگر این نیروها که خود را منوعادریک سلسله مشاجرات بلامحتوی با حزب مافرق ساخته اند از پذیرش روش نبرد و عمل مشترک سر باز زدند. آیا میتوان رژیم شاه و اسالیب ضد ملی و ضد مکرراتیک او را با چنین روشهای تفرقه جوینه ای باشکست مواجه کرد؟ آیا مشاهده اوضاع رقت انگیز میهن ما نباید بالآخره این حقیقت ساده را به نیروهای ملی و مکرراتیک بقبهاند که با داشتن دشمن خدعه گر و سهمگینی مانند رژیم تشاهوتشاهراه اتحاد رزمندگان مخالف این رژیم است نه تکیه آنها بر روی موارد اختلاف؟ تا زمانیکه این حقیقت ساده درک نشود، تا زمانیکه نیروهای متعدد و انبوه مخالف رژیم واقعا بیک نبرد عاقلانه، جسورانه و متفانانه دست نزنند، صحنه های رسوائی که وصف آن در این مقاله گذشت شانس زیاد تکرار میهن ما دارد.

چاره کار در دست ما است، باید بخود آئیم.

## قابل توجه

### علاقتمندان به نشریات توده

بنابیتقاضی خوانندگان گرامی، و با ابراز تشکر از ایشان که آمادگی خود را برای پرداخت بهای نشریات توده اعلام داشته اند، بدین وسیله بهای مهمترین نشریات توده به اطلاع همگان میرسد. ضمناً از خوانندگان گرامی خواهشمندیم که نکات زیر را رعایت فرمایند:

(۱) بهای نشریات را به حساب بانکی زیر بپردازند:

شماره حساب بانکی Sweden, Stockholm, Stockholm Sparbank G-1265-5

(۲) خوانندگان مقیم خارج از کشور معادل ریالی بهای نشریات را به پول کشور محل اقامت خود بپردازند.

(۳) خوانندگان گرامی بابت نشریاتی که تاکنون دریافت داشته اند هر قدر میتوانند بپردازند.

(۴) مبلغ ارسالی را کتباً نیز با اطلاع دهند.

ماهنامه مردم	۱۰ ریال	مجله دنیا	۴۰ ریال	مجله مسائل بین المللی	۲۰ ریال
مانیفست	۴۰	سرما (هر جلد)	۴۰	لودویگ فویرباخ	۴۰
دولت و انقلاب	۴۰	منتخبات آنتارنتین	(هر جلد)		۲۰
پرنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی		۲۰ ریال	اصول فلسفه مارکسیسم		۲۰
آخرین دفاع روزه	۲۰ ریال	یادداشتهای فلسفی و اجتماعی			۴۰
گنومات	۴۰	خان و دیگران			۱۰
یادنامه شهیدان	۲۰	رژیم ترور و اختناق			۱۰
خیانت او بوطنش	۲۰				

## ستار خان سردار قهرمان ملی



انقلاب مشروطیت ایران حادثه ای بود که بیش از پنج سال توجّه آزاد یخواهان داخل و خارج کشور را بخود معطوف داشت. اگر شاخص این انقلاب درد و ران اول یعنی قبل از توپ بستن مجلس بدست لیاخوف و بفرمان محمد علی شاه جنبه بهرژوئی آن بود پس از حادثه فوق و اوج جنبش نخست در آذربایجان و سپس در گیلان انقلاب رفته رفته جنبه بهرژوا - د موکراتیک بخود میگرفت.

مهمترین رویداد این دوران قیام قهرمانان مردم تبریز است که بعداً اوج مجدد جنبش بود. قیام مسلحانه تبریز متکی به قشرهای وسیع مردم بود و بهمین دلیل رهبری در این مرحله بدست برون آمدگانی از میان خلق و وابسته به طبقات زحمتکش از قبیل ستارخان، باقرخان، حسین باغان، علی مسیو و غیره افتاد.

پروفسور ایوانف صاحب کتاب "انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران" قیام تبریز را "صفحه برجسته و درخشانی نه تنها از انقلاب مشروطیت ایران بلکه از کلیه انقلاب های اوایل سده بیستم کشورهای خاور نزدیک و میانه" میداند (۱). در این ارزیابی که همیشه همه نویسندگان تاریخ مشروطیت ایران همداستانند رهبر برجسته این قیام ستارخان سردار ملی بود که به گواه یک رشته قرائن اکنون یکصد سال از تاریخ ولادتش میگذرد و ما بدین مناسبت جمعی از مفصلی که میتوان درباره ستارخان گفت در اینجا در اختیار خوانندگان میگذاریم:

(۱) م. س. ایوانف - "انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران" (از این پس - م. س. ایوانف) صفحه ۲۷۴

ستارخان که بود ؟

از مجموع اطلاعات ، از جمله جرائد آن روزی روسیقتزاری که طبیعتاً علاقه ویژه ای به جریانات ایران نشان میدادند ، میتوان به این نتیجه رسید که ستارخان دهقانزاده ای بود که حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشت . در جوانی مدتی در ماہرا قفقاز به فعلگی اشتغال داشته است ؛ ساختمان راه آهن ایروان ، معادن نفت و غیره .

شادروان کسروی معتقد است که ستارخان پیش از انقلاب مشروطیت هم داخل در جرگه انقلابی بوده و در نتیجه تعقیبات مجبور به اختفا شده و سپس به دلالی اسب اشتغال داشته است . برخی بر این عقیده اند که در فعالیت سوسیال دموکراسی نیز وارد بوده است . روی نکته اول چون ناروشن است نمیتوان اظهار نظر قطعی کرد . ولی نکته دوم یعنی وارد بودن در جرگه سوسیال دموکراتها بعقیده نگارنده بعید بنظر میرسد زیرا اثری از این شرکت در جایی دیده نشده است .  
 قدر مسلم اینست که ستارخان از نخستین روزهای انقلاب مشروطیت وارد کارزار بوده است .

صفات شخصی

از آنچه که در باره ستارخان نوشته و گفته شده است و بویژه از آنچه که فعالیت و مبارزه اش بدست میدهد میتوان به این نتیجه رسید که وی با وجود بیسواد و عامی بودنش دارای صفات برجسته ای بوده است .

ستارخان شخصی رعوف و مهربان ، صاحب گزشت بسیار در هر موردی سوای موارد اصولی و دارای استعداد بزرگ ذاتی در سازماندهی و فن نظامی بوده است .  
 برجسته ترین صفت وی جسارت و دلیری او است . ستارخان در همه جا و در هر نبردی پیشقدم بود و به دیگران برای مبارزه الهام میبخشید . اراده نیرومند ، جسارت و سرعت تصمیم وی در موارد بسیاری وی را در مقابله با دشمن نیرومند تر پیروز میساخت .  
 این صفت در ستارخان مرز منطقی را نیز از دست داده بود و چه بسا بیهوده جان خود را بخطر می انداخت .

مثلاً در مورد جنگ با صدخان شجاع الدوله که ستارخان بی باکی خاصی از خود نشان داده و به تشنهائی آن انداز پیش رفته بود که کسی را از مجاهدان یارای پیوستن به وی نبود ، کونسول انگلیس مینویسد : « در این جنگ هم مانند دیگر جنگها از ستارخان دلیری شایسته پدیدار شد . چیزی که هست او که سردار یک توده و همه آرزوهای مردم بسته به زندگی او است چند آنکه می باید خود را نمی پایت »

قهرمان افسانه ای

این دلیری ها و بی باکی ها شهرت وسیعی برای ستارخان در میان مردم عادی بوجود آورده بود ، بنحوی که در باره اش افسانه ها میساختند و او را شکست ناپذیر میدانستند . در هر جنگی که ستارخان شرکت میجست - ولو با نیروی کم - او اقبال فاتح و پیروز می شود . مرحوم کسروی مینویسد :  
 " در باره ستارخان پیایی خوابها دیده میان مردم می پراکنده و در زبان مردم و در نوشته ها ستارخان را " سردار " یا " سردار اعظم " و باقرخان را " سالاریا " یا " لارا جل " یاد میکردند . بویژه پس از شکست سپاه ماکو که تودم مردم ستارخان را بآبادیدگی یاد میدیدند و کسانی او را انگیزخته شده از سوی خدای پنداشتند و خوابها در این باره میدیدند و نام او را با پای بسیار بزبان می راندند " (۱)

در همین نوشته مذکور است که لقب "سردار ملی" به ستارخان و "سالار ملی" به باقرخان هنگامی از جانب انجمن به آنها داده شد که این القاب همچنان بر سر زبانها بود و در واقع اینها لقب هائی بودند که خود خلق و مردم به آنها داده بودند.

### انقلابی بگیر

ستارخان طی تمام دوران مبارزه اش همواره در جناح انقلابی جنبش بود. نوسانهای گوناگونی که در جریان انقلاب مشروطیت ایران رخ داد ستارخان را از سوئی بسوی دیگر نبرد. وی حتی در بحرانی ترین مواقع سنگر مبارزه را ترک نکرد و با فداکاری های خود به دیگران الهام بخشید. وقتی تنه آباد آواز به نافر باقی ماند بود و ژنرال کونسول روس پیشنهاد کرد برای مصون ماندن از انتقام جوئی دولتیمان اورا زیر بیرق خود حفظ کند این پیشنهاد را رد کرد و خواست برای حفظ جان خود زیر بیرق حکومتی برود که با جنبش مردم ایران خصومت میوزد. وفاداری وی به انقلاب مورد تأیید و ستودن دشمنان است. مجسمه "هفته نامه مسکو" آیشین - که به جهت در ردیف هواداران انقلاب ایران نبوده است - در باره ستارخان و یارانش مینویسد که "فاکت های زیادی د اثر به حد اعلا از خود گذشتگی این افراد وفاداری که زندگی خود را وقف مبارزه در راه میهن خود کرده اند در دست دارد".

### سردار انقلاب

تهداد لیری و بی باکی ستارخان نبود که وی را در راه قیام مسلحانه تهریز قرار داد. مهمتر از آن قریحه و استعداد ذاتی نظامی اوست که در سخت ترین لحظات کارزار به کمکش می رسید. ستارخان شیوه های جنگی مختلفی بکار میبرد که در برخی از آنها بویژه در جنگهای خیابانی و کوچی ای خود مبتکر بود. سوراخ کردن دیوارخانه ها از داخل و از این طریق راه یافتن به عقبگاه دشمن و بدام انداختن مهاجم در جایی که تصور کمینی نصیرت و غیره. تاکتیک مورد پسند وی غافلگیر کردن دشمن از راه حمله برق آسا با انچنان عده قلیلی بود که دشمن هرگز نمیتوانست تصور آنرا داشته باشد. آنچه در بسیاری از موارد ستارخان را از معرکه نجات میداد نیروی اراده، خونسردی شگفت آور و عدم سراسیمگی بود، بنحوی که در ایام اورترین لحظات آنقدر مقاومت بخرج میداد تا از سوئی مدد و کمکی برسد. مهمترین مثال مقاومت وی بعد از دوازده نفری در جنگ اول تهریز بود که ده ساعت در مقابل نفرت یوتچی دولت که با عده شش هزار نفری به شهر درآمد بودند بطول انجامید تا از اطراف مردم دست به اسلحه برده دشمن را از عقبگاه مورد حمله قرار داد و پراکند ساختند.

ولی ستارخان تنها استاد جنگهای خیابانی نبود. او قریحه خود را در جنگهای خارج نیز بارها بروز داد. است. در اینگونه موارد روش مردم پسند ستارخان توأم نمودن جنگ منظم با حملات ناگهانی از نقاط غیرمنتظره بود.

مثلا در نخستین جنگی که بهنگام دومین محاصره تهریز بانیره های برتر حاجی صمدخان شجاع الدوله در خارج شهر رخ داد. مرحوم کسروی در این باره مینویسد:

"نخست بار بود که جنگ به آئین "نظام" کرده میشد. همه دسته های فرمان سردار میبودند ولی سرکردگان از بزرگ و کوچک هر یکی در جای خود کار میکردند. مجاهدان سوار هم پیاده شده در صاف جنگ میکردند." (۱)

و در جنگ ۱۶ بهمن که جنگی سخت میان شجاع الدوله و دلتیان از یکسو و مجاهدان از سوی دیگر بود و مجاهدان تحمل فشار دشمن را نکردند و عقب نشستند، ستارخان به همراهی باقرخان به یکی از آن حملات ناگهانی به شیوه خود دست زد و جنگ را بنفع انقلابیون پایان بخشید. در باره باز مرحوم کسرگزا بنقل از روزنامه "ناله ملت" مینویسد:

"همان هنگام ناگهان دو سپهسالار آزادی پادسته ای از جنگجویان گرجی وارمنسی (مقصود مجاهدان قفقازند - نگارنده) از راه رسیده بی اینکه فرصتی دهند سپاهیان دشمن را تیپ تیپ پراکنده کردند." (۱)

### سیاستمداران

ستارخان طی تمام مدت مبارزه خود و بویژه بهنگام محاصره تبریز متانت و پختگی بی نظیری در مقابل خارجیان از خود نشان داد. در هیچ موردی راه ماجراجویی پیش نگرقت، از اقدامات خارجیان که بمنظور بهانه گیری انجام میشد، تحریک نشد.

با وجود محتوی ضد امپریالیستی جنبش و بویژه قیام دموکراتیک تبریز، کوچکترین شعاری علیه خارجیان که مترصد فرصت برای دخالت مستقیم بودند، داده نشد، زبان و آزاری به یک خارجی نرسید. حتی بهنگام جنگ با سپاهیان ماکو که سر راه جلقا رخ داد، با آنکه خانه های متعلق به کسان دولت تزاری در مسیر جنگ مورد استفاده دشمن قرار میگرفت ستارخان دستبرد داد که از رساندن زبان به این خانه ها اجتناب شود و از آنجا که در موارد اجتناب ناپذیری چنین زیانهای وارد شده بود پس از پایان جنگ انجمن تبریز کمیسیونی تشکیل داد که زبان وارد را برانداز کند و سپس جبران نماید و این موضوع را تلگرافاً به دول روس، انگلیس، فرانسه و عثمانی اطلاع داد و نامه ویژه ای نیز به کونسول روسیه تزاری در تبریز نوشت که مبلغ زبان وارد را معین کنند تا جبران گردد.

شادروان کسروی مینویسد که در این زمینه آزاد یخواهان سخت هشیار بود و میکوشیدند که بهانه ای بدست ندهند و "بیش از همگی ستارخان در این باره کاردانی و هوشیاری از خود نشان میداد." (۲)

جالب توجه تراز همه اینکه وقتی موضوع ورود ارتش تزاری به ایران داشت به مرحله عمل درمی آمد ستارخان، با وجود همه دستاوردها و پیروزی ها حاضر به تسلیم شد تا مگر بدینوسیله از ورود این ارتش جلوگیری شود.

### مقام تاریخی ستارخان

ستارخان در مبارزه در راه اعاده مشروطیت ایران و خنثی نمودن دستبرد های محمدعلیشاه و بالنتیجه در کار برانداختن سلطنت وی دارای بزرگترین نقش است. بهترین ارزیابی را در مورد نقش ستارخان مرحوم کسروی در چند جمله زیرین داده است:

"... ایستادگی کرد آنستارخان یک کار بزرگی می باشد. در تاریخ مشروطه ایران هیچ کاری به این بزرگی و ارجداری نیست. این مرد عامی از یکسو اندازه دلیری و کاردانی خود را نشان داد و از یکسو مشروطیت را به ایران بازگردانید. آن لکه سیاسی که در نتیجه زبونی و کاردانی نمایندگان پارلمان و شکست آزاد یخواهان تهران

(۱) همانجا

(۲) همانجا صفحات ۷۹۸ - ۷۹۹

بدامن تاریخ ایران نشسته بود این مرد با جانبازی خود آنرا پاک گردانید ۰۰ ستار خان نه تنها مشروطه را به ایران بازگردانید، صدها کسان را از کشته شدن و از گزند و آسیب رها نمود\* (۱)

درواقع هم پس از بتوپ بستن مجلس در تهران رعب سراسر کشور را فرا گرفته بود. در تهریز که جنبش از هر جای دیگر نیرومند تر بود نیز تقریباً اثری از مقاومت بچشم نمی خورد؛ انجمن پراکنده شده ای از نمایندگان آن به کونسولگری خارجی پناه برده بودند، مجاهدان لا تکلیف و پراکنده بودند، حتی محله خیابان که سرکردگی مجاهدانش بمعهد باقرخان بود دست از مقاومت کشیده بود. بالای خانه ها بعلامت تسلیم پرچم های سفید برافراشته بودند. تشاهد و دوازده نفری ستارخان در محله امیرخیز مسلح باقی ماند. بود که به آنها هم از جانب ژنرال کونسول روس پیشنهاد پناهندگی شد - ظاهراً بمنظور مصون داشتن از آسیب ولتیان و در حقیقت برای ریشه کن نمودن بقایای مقاومت.

ولی ستارخان حس میکرد که موقعیت انقلابی هنوز باقی است، مردم آماده مبارزه هستند و در چنین موقعیتی نقش او و کسانش میتواند تکان دهنده و احیاء کننده مقاومت باشد. لذا پیشنهاد ژنرال کونسول روس را رد کرد و با همان چند نفر اطرافیان وارد عمل شده و با برانداختن پرچم های سفید از فراز خانه هانیروی ساکن انقلابی را بحرکت درآورد و مقاومت دلیرانه و تاریخی تهریز را آغاز نهاد. در نتیجه د و روز ایستادگی قهرمانانه امیرخیز تهریز دست به اسلحه برد. سرتاسر دفاع قهرمانانه تهریز آمیخته بانام ستارخان است.

قیام تهریز همه توجه ارتجاع را بسوی خود جلب کرد. آنهائیکه به روخیه مردم و موقعیت انقلابی موجود پی نبرده بودند در آغاز درونمائی نمیدیدند. در واقع هم برای آنهائیکه تحلیل لازم را از اوضاع اجتماعی در دستند اشتند مقاومت یک یا چند محله شهر در مقابل نیروهای دولتی و چریک کارکودکانا و دیوانگی بلاننتیجه ای بنظر میرسید.

ولی تهریز مقاومت کرد، نیروی ارتجاع را از شهر بیرون راند، انجمن از نو نیرو گرفت و خود را تا هنگامی که مجلس شورای ملی احیاء شده است جانشین آن خواند و این نکته را به سرتاسر کشور اعلام داشت. تهریز پرچم آزادی همه کشور و مبارزه جمعی مردم ایران علیه ارتجاع و استعمار گردید. و این خود تکان دهنده همه نیروهای انقلابی کشور بود.

برای اینکه معیاری از نگرانی استعمار و بویژه استعمارگران تزاری در دست باشد به چند گزارش که پروفیسر ایوانف از آرشیوهای تزاری برای کتاب خود استفاد کرده است اشاره میکنیم:

ژنرال کونسول روس در گیلان در گزارش ۱۷ اوت ۱۹۰۸ خود مینویسد که کامیابهای انقلابیون تهریز "افکار مردم گیلان را قویا به هیجان آورد است". در همین گزارش نوشته شده است که در رشت و انزلی اهرای پخش میشود که در آن صحبت از پیروزی های انقلابیون تهریز است و بعنوان نمونه به پایداری ستارخان و باقرخان اشاره شده است\* (۲)

در گزارش کونسول روس از اصفهان گفته شده است: "در اینجا ستارخان و باقرخان قهرمانان ملی هستند که در راه آزادی میروند و حال آنکه رحیم خان (مقصود رحیم خان چلبیانلو است که باعد خود در جنگهای اولیه تهریز بزرگترین نقش ارتجاعی را بمنظور سرکوب جنبش بازی کرد. نگارنده) دشمن خدا نشان خلق تلقی میشود" (۳)

(۱) کسروی - صفحه ۲۹۳

(۲) م. س. ایوانف، صفحه ۳۱۷

(۳) همانجا، صفحه ۳۲۰

گزارشی از شهید حاکی است که در این شهر اکنون "سروصد" در باره لزوم تجدید مبارزه در راه مشروطیت و احیاء انجمن ها "از نو آغاز شده است" (۱)  
 طبق اطلاع ژنرال کونسول روس از بوشهر مردم "ابراز احساسات شدیدی بنفع انقلاب بیون تهریز نمودند" (۲)

همینگونه بوده است اوضاع در همه شهرهای ایران و این خود تا "شیرمقابل در روحیه انقلاب بیون تهریز میگذشت".

مرحله دوم قیام تهریز در واقع جنگ برای بدست آوردن سایر شهرهای آذربایجان بود که موفقیت های نخستین انقلابیون در این زمینه و توسل از تا "نیوان در سایر نقاط ایران محمد علی شاه و حکومت مرکزی ارتجاعی را ساختن نگران ساخت".

این بار نیروی بزرگی که سواران بختیاری، قزاق، سواران کرد اطراف قزوین و غیره را نیز در بر میگرفت بنام سپاه "نصرت پناه" عازم آذربایجان شد، - نیرویی که بعلاوه عدل موجود، بیوفتد عدل و خان شجاع الدوله، خطر بزرگی برای تهریز بوجود آورد و چون تهریز به مقاومت خود ادامه داد و رخنه ای در آن حاصل نشد آنرا در محاصره گرفتند تا از راه ایجاد گرسنگی و قحطی تسلیم سازند.

نقش بزرگ ستارخان در این دوران منحصر به رهبری مبارزه مسلحانه نبود بلکه ستارخان توانست در سخت ترین روزهای قحطی و گرسنگی که تا ما با وصول اخبار د اثر به امکان دخالت ارتش تزاری میتوانست به ایجاد یاس و تسلیم طلبی منجر گردد، هم نظم و هم روحیه مبارز مردم شهر را حفظ نماید.

تا روز ورود نیروهای تزاری، که عنوان اولیه آن رساندن آذوقه به تهریزیان ولی در واقع اشغال آذربایجان بود، تهریز از مقاومت و حتی از بردن مکرر جنگ به خارج شهر دست نکشید.  
 قیام مسلحانه و دفاع تهریز و فعالیت انقلابی ستارخان مورد توجه خاص حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بود. شخص لنین ارزش بزرگی برای این جنبش قائل بود. وی در مقاله ای تحت عنوان "مواد محترقه در سیاست جهانی" در باره ایران و قیام تهریز چنین مینویسد:

"وضع انقلابیون ایران در کشوری که هم اکنون اربابان هندوستان از یکسو و حکومت ضد انقلابی روس از سوی دیگر در صد تقسیم آن هستند، بسد شواراست. ولی مبارزه سرسخت در تهریز، کامیابی های مکرر نظامی انقلابیون، که تصویر میرفت د یگرتارومار شده باشند، نشان میدهد که قداره بند های شاه حتی با گرفتن کمک از لیاخوف های روس و دیپلومات های انگلیس هم باز با مقاومت شدید از پائین رو برو هستند. چنین جنبش انقلابی که میتواند به کوشش های ارتجاعی برای اعاده وضع سابق مسلحانه پاسخ دهد ان شکن بدهد، جنبشی که قهرمانان اینگونه کوشش هارا مجبور میکند دست کمک بسوی خارجیان دراز کنند محوشدنی است و حد اکثر ظفر مندی ارتجاع ایران در اینگونه شرایط تنها میتواند آستانه ای برای غلیان نوین خشم مردم باشد" (۳)

در مقاله "رویداد های بالکان و ایران" که هنگام ورود ارتش تزاری به ایران نوشته شده است لنین سیاست حکومت تزاری و مجله "نویه روسیا" (زمان نو) را که مقاله "صاعقه آسائی" علیه ایران.

(۱) م. س. ایوانف، صفحه ۳۱۹

(۲) همانجا، صفحه ۱۲۰

(۳) لنین - کلیات بزبان روسی، چاپ ۴، جلد ۱۵ صفحه ۱۶۰



نوشته و ستارخان را " یوکاچف آذربایجان " نامیده است، مورد حمله قرار داده مینویسد :

" اکنون ضربات نوینی از جانب ارتش نیکلای خونخوار در انتظار انقلابیون ایران است. از بی دخالت غیررسمی لیاخوف اکنون کار به اشغال رسمی آذربایجان کشیده است و در اسباهمان تکرار میشود که روسیه در سال ۱۸۴۹، هنگامی که نیکلای اول برای سرکوب انقلاب مجار ارتش اعزام داشت، انجام داد. (۱)

انقلابیون آذربایجان و در رأس آنها ستارخان کمکهای برادرانه با ارزش از سازمانهای حزب سوسیالدموکرات کارگری روسیه (بلشویکهای قفقاز) خواه بشکل اسلحه و خواه از طریق اعزام داوطلب دریافت میداشتند. در این باره مرحوم کسروی در کتاب " تاریخ مشروطیت " خود و پروفیسر ایوانف در کتاب " انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران " بحد کافی مطالبی ذکر کرده اند که ما از تکرار آن خودداری میکنیم. فقط به چند فاکت مستند که از آرشیوهای تزاری بیرون آورده شده و لذا اشاهدی است گویا اشاره خواهیم کرد :

گارتویک سفیر روسیه تزاری در تهران در تاریخ ۲۴ اوت ۱۹۰۸ گزارش میدهد که انجمن آذربایجان با قفقاز ارتباط دائم برقرار کرده است و برون آمدگان از قفقاز و کمیته های مخفی باکو، باتوم و تغلیس نقش برجسته ایدر قیام تبریز دارند. (۲) وی در تاریخ ۲۷ سپتامبر در تلگراف خود به پترسبورگ از نو در باره نقشی که انقلابیون قفقاز در رویداد های آذربایجان بازی میکنند و ارتباط دائم آنها با تبریز و تشویق ستارخان به ادامه مبارزه علیه حکومت از طریق رساندن انواع مایحتاج گزارش میدهد (۳) وی در اول اکتبر مجدداً مینویسد که اعضا کمیته های انقلابی قفقاز از ماورا قفقاز سیل وار به تبریزی آیند (۴) و در ۲۵ اکتبر تلگراف اطلاع میدهد که گرجی ها، ارمنی ها و آذربایجانی ها و بتعداد کمی روس ها که از جانب سازمانهای ماورا قفقاز اعزام شده اند دسته دسته بتعداد ۳۰-۴۰ نفر با اسلحه و فشنگ وارد تبریز میشوند (۵).

انتی پوف دبیر کونسولگری روس در گیلان نیز در تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۰۸ ادامه کتک فعالانه ای را که از جانب مجاهدین باکو به تبریزی ها میشود متذکر شد. چنین مینویسد: " علاوه بر اعزام یکنفر نماینده به رشت، باید متذکر گردم که عده ای بالغ بر ۷۰ نفر به کتک ستارخان فرستاده شده است بنحوی که مجموع عده ای که تا اکنون به تبریز اعزام گردیده به ۸۰۰ نفر بالغ میشود. بعلاوه برای شخص ستارخان یک دست لباس زرهی و دو قبضه تفنگ فرستاده شده است. (۶)

این کتک ها قسمتی از احتیاجات نظامی آذربایجان را که عده فدائیان آن در اواخر از بیست هزار نفر تجاوز می نمود رفع میکرد.

وجود چنین ارتشی از مجاهدان آذربایجان تحت سرکردگی مستقیم ستارخان و باقرخان بود که امکان عزیمت نیروهای انقلابی گیلان و از سوی دیگر عده بختیاری ها را به تهران فراهم ساخت و سقوط محمد علی شاه را تا مین نمود.

- 
- (۱) لنین - کلیات بزبان روسی، چاپ ۴، جلد ۵، صفحه ۲۰۴  
 (۲) م. م. ایوانف - با استفاده از آرشیو مرکزی دولتی (صفحه ۳۱۴)  
 (۳) همانجا - با استفاده از مجموعه اسناد سیاسی منتشره از طرف آرشیو مرکزی دولتی  
 (۴) همانجا  
 (۵) همانجا  
 (۶) همانجا با استفاده از آرشیو دولتی گرجستان

آخرین تهر

با ورود نیروهای تزاری تهریز دست از مقاومت کشید ولی خلع سلاح نشد. بقا ستارخان و باقرخان را در تهریز خواه روسیه تزاری و خواه انگلیس ها برخلاف مصالح خود میدیدند. از دولت خواستند که آنها را به تهران احضار نماید. ستارخان هنگامی به این امر تسلیم شد که همگان از انجمله باقرخان صلاح را در رفتن دانستند.

در تاریخ ۱۹ مارس ۱۹۱۰ سردار و سالار ملی با مشایعت یکصد فدائی بقصد تهران عزیمت نمودند و در ۱۶ آوریل وارد مرکز شدند و پارک اتابک در اختیار آنها گذارد. شد. ولی باز هم وجود فدائی مسلح در تهران نه برای دولت "مشروطه خواه" و نه بطریق اولی از نظر سیاست روسهای تزاری و انگلیس ها قابل تحمل نبود. لذا دولت پس از گرفتن اختیارات فوق العاده از مجلس دست به خلع سلاح فدائیان زد. در اینجانب تنها ستارخان خواهان مقاومت بود و با وجود فدائی تا چیز خود در مقابل نیروهای دولتی که عمدتاً آنها را نفرت بختیاری و بیهم خان - "انقلابیون" در روزی - تشکیل میدادند مقاومت نمود و خود نیز زخمی گردید و تنها زمانی دست از مقاومت برداشت که بمیوه بودن آن مسجل بود.

ستارخان محبوب مردم ایران

تایل غریزی مردم تهریز نسبت به ستارخان که از منشا اجتماعی و تعلقش به طبقه زحمتکش سرچشمه میگرفت در نتیجه رفتار نیک و پسندیده ای که نسبت به مردم داشت و در اثر جانفشانی هائی که در راه آزادی کرده بود بتدریج بدل به محبتی جوشان گردید. کسروی مینویسد:

"در سایه نیک رفتاری هابود که ستارخان اگر گاهی بیرون می آمد مردم با شادی بسیار به تماشا می ایستادند و در چند جا گوسفند زیر پایش سرمیریدند" (۱)

این احساسات منحصر به تهریزیان نبود. ستارخان با مبارزه فدائیان خود عمیقاً در قلوب همه ایرانیان جای گرفته بود. هنگام مسافرت از تهریز به تهران در همه شهرها مردم با شوری و صف نشدنی از وی و همراهانش استقبال کردند. سفارت روسیه تزاری در تهران ضمن شرح چگونگی ورود ستارخان و باقرخان به تهران چنین گزارش میدهد:

"ستارخان و باقرخان باشکوه و جلال وارد تهران شدند. همه مردم در استقبال شرکت جستند. تا ۶-۵ کیلومتری شهر طاق نصرت بسته شده و چادرهائی بر پاشده بود که در آنها نمایندگان همه طبقات مردم در انتظار ورود سردار و سالار ملی بودند" (۲)

محبوبیت ستارخان و باقرخان میان مردم آنقدر بود که حکومت تزاری با وجود اصراری که در خلع سلاح و پایان دادن به کار آنها داشت به دخالت مستقیم کسان خود در این امر تن در نمیداد. چنانچه وقتی از طرف دولت خلع سلاح فدائیان به سرهنگ واد بولسکی جانشین لیاخوف محول گردید وی جدا این مأموریت را رد کرد (۳).

(۱) کسروی - صفحه ۸۰۹

(۲) م. س. ایوانف، صفحه ۴۳۲ - نقل از مجموعه اسناد دیپلوماتیک مربوط به حوادث ایران

(۳) م. س. ایوانف، صفحه ۴۳۶ - نقل از همانجا

نمایند. حکومت تزاری در تهران پاکلفسکی در گزارش تلگرافی خود در باره خلع سلاح فدائیان مینویسد که این عمل عدم رضایت شدیدی در مردم بوجود آورد و دشمنی مردم را نسبت به پیوم که نقش فعال در این کار داشت برانگیخت (۱).

با آنکه ستارخان و باقرخان از دستورد ولت در مورد خلع سلاح سرپیچی کردند و به مقاومت مسلح برخاستند باز هم پس از پایان کار مجلس ولت یاری آنرا نداشتند که دست به اقدامی علیه آنها بزنند. برعکس مجلس بمنظور تسکین افکار عامه "به پاس خدمات آنها در قبال مشروطیت ایران" برای آنها حقوق نقاعد تصویب کرد.

ستارخان در سال ۱۹۱۴ درگذشت. در مورد این مرگ نابهنگام نیز مطالبی در افواه رائج بود که چون متکی به دلایلی نیست نمیتوان به آنها استناد نمود.

در اینکه ستارخان خارجش دشمنان آزادی بود حرفی نیست و در اینهم که درجه محبوبیت و نفوذ اخلاقی وی در میان قاطبه مردم ایران در شرایط آنروز به دشمنان امکان انتقام جوشی آشکار نمیداد نیز نمیتوان تردید کرد.

بهر حال مردم ایران هیچگاه نقشی را که ستارخان در مبارزه برای استقلال و آزادی کشور بازی کرده است از یاد نخواهند برد و با احترامی عمیق از وی یاد میکنند.

# ابوالقاسم لاهوتی

بمناسبت ده سالگی درگذشت هشتاد سالگی ولادتش



در مهرماه سال جاری هشتاد سال از تولد و در اسفند ماه گذشته ده سال از درگذشت ابوالقاسم لاهوتی پرشهرتترین و مهمترین شاعر پرولتاری ایران می‌گذرد. زمانی شاعر فقیدی به نگارنده این سطور اواصل حیات خود را بدین شرح حکایت نمود:

"... پدرم احمد الهامی از اهل سرکان کرمانشاه بود و در اربابیت ای کارگیوه کشی می‌کرد در سرکان گیوه کشها در مسجدی که محل عبادت آنها بود جمع میشدند و سلطان الشعرا برای آنها اشعار خود را میخواند. الهامی تحت تأثیر او آغاز شعرگفتن گذاشت و دیوانی در مصیبت اهل بیست ترتیب داد. بدین ترتیب من از همان اوان کودکی در محیط شعر و شاعری پرورده شدم و آغاز سرودن شعر گزاشتم و در خاطر دارم اولین شعرم که آنرا در هفت سالگی سرودم بود مایهٔ اعجاب شنوندگان شد. یک بیت از آن شعر را بخاطر دارم:

زلفت که زدل ز مردم هفتاد ساله برد  
مفتون خویش کرد من هفت ساله را

در آن ایام (تقریباً در حدود سال ۱۹۰۷) در کرمانشاه شعبهٔ جمعیت آد میت<sup>۱</sup> که میرزا ملکم خان ناظم الدوله بانی آن بود ایجاد شد. این شعبه یا با اصطلاح "فراوشخانه" کرمانشاه مرام بود توجه خود قرار داد. من مباحث جلسات جمعیت را در خاطر دارم. از آنجاکه در آن موقع جنگ روس و ژاپن با پیروزی ژاپن تمام شده بود غالباً می‌گاد و ملت ژاپن را مثل میزدند که چگونه در پی تو سعی و کار توانستند بر امپراطوری عظیم تزاری غلبه کنند. من در آن موقع تحت تأثیر این تبلیغات و تحت تأثیر جنبش مشروطیت<sup>۲</sup> که در ایران دامنه میگرفت یک سلسله اشعار وطنی و آزاد یخواهانه سرودم که فقط برخی ابیات آنرا در خاطر دارم:

عبرتی گیرید ای ایرانیان از اهل هند  
مصرفیوسف را چه پیش آمد که نبود یک عجز  
که چسان تیغ جلاد تشان خزید اندر غلا  
تا نثار او کند، هر چیز بر باشد کسلاف

و نیز در موقع باز شدن اولین مجلس شورای ملی:

مجلس شورای ملی را مهان یاری کنید  
یوسف خود را بنقد جان خریداری کنید

و نیز:

بعد از این هر کوی کی چون من فقیر و مستمند  
میشود در پی توی ملت بزرگی ناهد ار

دران ایام بهائیان کرمانشاه بسبب دیدن قریحه شاعری بمن توجه کردند • کار بد آنجا رسید که از رهبر بهائیان وقت هیب افندی لوحی بنام من صادر شد • من برخی عبارات آن لوح را هنوز در خاطرم دارم • « ای کرامت رسانی وی شعله جاودانی مژه باد ترا که باد از ما فروخت چشیدی و در سایه طوبای رحمت آر میدی »

بند ریج در تحت تأثیر سخنان آزاد پخواهان و بویژه ملك المتكلمين و برخورد با افراد واقعا انقلابی افکار نوی درمن پیدا شد و متوجه شدم که مسئله فقط بر سر گرفتن آزادی نیست • سرنوشت تیره زحمتکشان را آزادی خشک و خالی درمان نخواهد کرد • ماهمقران غالباً درد کان سقط فروشی آفاغلی اکبر در کرمانشاه جمع میشدیم و من در آنجا اشعار کارگری خود را که اولین اشعار کارگری است میخواندم و این حوالی سال ۱۹۰۹ بود • مطلع دو قطعه را یاد آوری میکنم :

ای رنجبر سیاه طالع      بیچاره پا برهنه زارع !

شاد بمان ای هنری رنجبر      ای شرف تو که نوع بشر !

در حوالی فتح تهران بدست آزاد پخواهان که جوانی ۲۳-۲۴ ساله بودم از کرمانشاه بر شتم رفتم • آزاد پخواهان رشت با من برخوردی پر محبت کردند و من در آنجا اشعار و تصانیف زیادی در دفاع از جنبش سرودم که متأسفانه کم در خاطر ممانده است و در مجموعه اشعار من نیز نیامده است • مثلاً شعری تصنیف مانند بنام سبت فتح تهران بدست آزاد پخواهان سروده بودم که برخی از مصرعهای آن چنین است :

جوانمردان ایران مردانه کوشیدند

تا جامه غیرت بر تن بپوشیدند

دریدی آخر خون ناحق چسان موثر شد

مشروطه دایر شد

سرچشمه های عدل یکباره جوشیدند

از این تاریخ من وارد زندگی جوشان سیاسی میشوم و از آنجا که دوران بعدی حیات من مشهور است درد سرنمیدم •

احتمال دارد در یادداشت های شخصی شاد روان لاهوتی و در نزد خانواده محترم ایشان، مطالبی بمراتب مشروحتر از آنچه که نوشته ام در باره دورانهای مختلف حیات لاهوتی محفوظ باشد ولی بهر جهت چون من این یادداشت را سالیان درازی است نگاه داشته ام حیفم آمد انفرادی اینچنان نقل نکنم • در دورانهای بعدی لاهوتی پس از تشکیل ژاندارمری وارد خدمت نظام شد • این دوران از دورانهای پرتلاش و حادثه حیات لاهوتی است و روح جوشان و پرطغیان و طبع حساس و پرفروانش با تاملی کامل خود را نشان میدهد • برای توصیف این دوران مانچه را که در مجله دیاد مقاله رفیق کامبخش " شمه ای از تاریخ ارتش ایران و مبارزات دموکراتیک درون آن " در مورد لاهوتی آمده است ( دنیا سال ششم ، شماره ۲ ، صفحات ۳۷-۳۷ ) عیناً نقل میکنم :

" مائور ( یاور ) لاهوتی نیز از شاخصی بود که ورود به ژاندارمری را امکانی برای نیل به هدفهای دموکراتیک خود میسرود • وی از شرکت کنندگان انقلاب مشروطیت بود • هنگامی

که عده ای از دموکراتها و آزادپخواهان راهه قم تعین کردند - که این مقدمه ای برای مهاجرت آنها شد - لاهوتی رئیس قسمت ژاندارمری قم بود ، از احکام دولت سرپیچی کرد ، عده خود را آماده قیام نمود ولی موقیقتی بدست نیاورد . در نتیجه غیاب محکوم با عده ام شد و به ترکیه فرار کرد . پس از آنکه کی اقامت در ترکیه به جنبش آزادپخواهان مهاجر پیوست و از آن طریق وارد مبارزه شد .

پس از پایان دوران مهاجرت و پس از کبودنای ۱۲۹۹ وی مجدداً وارد ژاندارمری شد و با درجه یاری مشغول خدمت گشت . ولی این بار نیز منظور او از ورود به خدمت نظام ، که در اثر اشنائی و وساطت مخبر السلطنه انجام گرفت ، تعقیب هد فهای پیشین بود . در آن زمان که محل خدمت لاهوتی بود باز زمینه برای اوج جنبش فراهم میگشت . عده ای از آزادپخواهان در تبریز دست به فعالیت زدند . لاهوتی و عده ای از افسران ژاندارمری تصمیم گرفتند با آزادپخواهان تبریز رابطه بگیرند و با همکاری نزدیک آنها دست به قیام بزنند . سروان سجادی برای رابطه به تبریز اعزام گشت و نظریه رهبرهای آن زمان دموکراتها را ، که عبارت بودند از فیوضات ، سرتیپ زاده ، آقا زاده و غیره ، جلب کرد . لاهوتی در این قیام قرار گرفت و تبریز را با عده خود تصرف کرد و به آزادپخواهان آنجا ملحق شد (آخر سال ۱۳۰۰) .

قیام لاهوتی و یارانش آغاز یک جنبش متشکل و با هدفی بود که میبایستی همه نیروهای دموکرات و ضد امپریالیست آن زمان را در خود متشکل سازد . در همان روزهای اول پس از تصرف تبریز عده زیادی از ملیون به آن پیوستند . برای رهبری قیام کمیته مسی تشکیل شد . کلیه ادارات دولتی به تصرف قیام کنندگان درآمد . ولی نبودن سازمان صحیح و آمادگی قبلی و دقیق موجب شد که قیام از همان روزهای نخستین در معرض شکست قرار گیرد . نیروهای اعزامی دولت از یکطرف و قزاقهایی که خود سرانہ بمنظور غارت وارد تبریز شده بودند از جانب دیگر نیروی آزادپخواهان را تحت فشار قرار دادند و مجبور به عقب نشینی کردند . لاهوتی توانست خود را به خاک شروی برساند و پناهنده شود .

بدینسان دوران زندگی لاهوتی در ایران خاتمه مییابد و لاهوتی از سن ۳۵ سالگی تا سن هفتاد سالگی یعنی در مدت نیمی از عمر خود را در وطن دوم خویش اتحاد شروی بسر میرد . پس از ورود به شروی لاهوتی از سال ۱۹۲۴ به عضویت حزب کمونیست اتحاد شروی درمی آید و در ایجاد فرهنگ سوسیالیستی جمهوری شروی تاجیکستان نقش مهمی ایفا میکند و به همین جهت جایی خاص در تاریخ جمهوری تاجیکستان و در تکامل ادبیات این جمهوری دارد . در دورانهای مختلف زندگی مردم شروی ، در دوران صنعتی کردن و جمع کردن کشاورزی ، در دوران جنگ بزرگ میهنی علیه ددان فاشیسم آلمانی در دوران پس از جنگ و احیاء اقتصاد زیان دیده و اعتلا درخشان جامعه سوسیالیستی شروی لاهوتی همیشه و همه جا نغمه نواز صدیق و پرهیجان کامیابیهای مردم شروی بود . وی در همین حال حتی یک آن ایران را از یاد نبرد و با سوز و صمیمیت خاص خود از وطن ، از جنبش مردم ایران و مبارزات انقلابی وی علیه امپریالیسم و ارتجاع از حزب ما ، حزب توده ایران سخن میگوید . بدینسان اشعار لاهوتی در این ایام مظهر کامل آمیختگی هماهنگ انترناسیونالیسم و میهن پرستی است .

لاهوری پیوسته از اعضا بسیار معروف جمعیت نویسندگان شروی بود و بارها آثارش به السنه مختلف مردم شروی با تیترهای بزرگ منتشر میگردد و به همین جهت لاهوتی در اتحاد شروی شهرتی

بمزاد ارد و بهمین جهت پس از درگذشت وی راد آرآگاه بزرگان و مشاهیر اتحاد شوروی دیو "نمود و بیخاک سپردند."

ابوالقاسم لاهوتی بارها بسبب خدمات بزرگ ادبی و فرهنگی مورد تشویق و تجلیل حکومت شوروی قرار گرفت و بدریافت مدالهای مختلف و از انجمله مهمترین مدال شوروی، مدال لنین مفتخر گردید. نقادی و تحلیل ادبی و هنری آثار متنوع لاهوتی کاری است از حوصله این مختصر بیرون. لاهوتی بیش از نیم قرن بشاعری مشغول بود و از اصناف رباعی و غزل و مسقط و قصیده و مثنوی و شعره‌جائی در متنوع ترین موضوعات مربوط به احساسات غنائی و هیجانات حماسی اجتماعی شعر سروده است و گاه آثار مظلوم بزرگی مانند "کاوه آهنگر" و "پری بخت" ایجاد نموده است. آنچه که ذکر آنرا در این مجله ضرور میدانیم عبارتست از یادآوری اشعار متعدد و پرشور و زیبائی است که لاهوتی بویژه از سال ۱۹۴۷ تا پایان زندگی خود بخاطر و بنام حزب توده ایران سروده است. برای حزب توده ایران این امر مایه شادمانی و سربلندی است که یکی از مواضع سرایش و آفرینش صمیمانه شاعر پیور بوده است. در آخرین دیوانی که در زمان زندگی لاهوتی به پاریس در اتحاد شوروی چاپ شده و نگارنده بر آن مقدمه ای نگاشته و "سرودهای صلح و آزادی" نام دارد قطعات متعددی کلا به حزب توده ایران و مبارزه مردم ایران در تحت رهبری این حزب اختصاص دارد و از انجمله است قطعات "ترانه امید"، "ترانه پیکار"، "جاودانده نرافتاب"، "می بینمت، می بینمت روی زندان میری"، "فتح باتست"، "پدر و فرزند ان"، "بشاهر نوجوان توده"، "اعلامیه هابموقع رسیدند"، "به مبارزان توده"، "اهرمین هریمین رو"، "توده مردم مبارز کامکاری میکند"، "به دلیران محبوس"، "ارتجاع دون"، "زیر پرچم رهبر عزیز"، و سرانجام "سرود توده" که کلمات آنرا لاهوتی و آهنگ راجمشید کشاورز ساخته است. ما برخی از این قطعات راد را این شماره می آوریم و خود کلمات صمیم، آهنگهای دل انگیز، احساسات از جان برخاسته اش بهترین معرف آنهاست. ابوالقاسم لاهوتی وظیفه خود را بعنوان یک انقلابی، یک میهن پرست و یک انترناسیونالیست بکمال افزار فسونگر شعر اجرا کرده است و وطن، حزب و جنبش نسبت به این فرزند وظیفه شناس حقنزار است. از انجمله حزب ما کاملاً بحق و بدون کمترین اغراق لاهوتی را شاعر خود میدانند و باو می‌بالد.

ط ۰۱

### ترانه امید

میهن افتاده ما باز جان خواهد گرفت،  
 در صف پیشین آزادی مکان خواهد گرفت.  
 صف کشد از هر طرف زبولای حزب خویش،  
 توده ما کیفر ازاد مکشان خواهد گرفت.  
 متحد باد دست دهقان، دست صنف کارگر  
 ارتجاع مست وحشی را عنان خواهد گرفت.  
 آنکه برضد وطن کوه در بیگانگان،  
 ضرب سخت از چکش آهنگران خواهد گرفت.  
 مزد اینسان پادوی بهر فروش مملکت،  
 سیلی از مردان ققائی از زنان خواهد گرفت.  
 متحد شو، مقتدر شو توده، چون ضحاک نو  
 تا تواند خون ز خلق ناتوان خواهد گرفت.

سنگ همدستی بدندانش بزن، کاین سگ یقین  
 گرکه مغزش رانکوبی استخوان خواهد گرفت.  
 مام میهن هرزمان فرمان دهد، لاهو تیش  
 خامه دردستی و دردستی عنان خواهد گرفت.

## ترانهٔ بیکار

ای تودهٔ نام آرایران، نهراسیم !  
 از حملهٔ اردوی شریران نهراسیم !  
 ای کارگرنامی و دهقان مبارز،  
 یکصاف بشتابیم بپیدان، نهراسیم !  
 مردن به شرف به بود از هستی ننگین،  
 از دارتوسیم وز زندان نهراسیم !  
 دزدان وطن را زده از خانه برانیم،  
 زین لکهٔ زنان برنک و نان نهراسیم !  
 پرقوه تراز شیر بود پنجهٔ وحدت،  
 همدست بتازیم و زرگران نهراسیم !  
 حق در طرف ما و ظفر در طرف ماست،  
 ای تودهٔ نام آرایران، نهراسیم !

## به شاعر نوجوان توده

روزهایی که ساحت میهن  
 ز اختر صبح نیم روشن بود،  
 جنبش توده درد دل دشمن  
 وحشت افزا و لرزه افکن بود،  
 بین سیاره های صاف دگر  
 جهش شعلهٔ تو را دیدم.  
 از طلوع تو شاد گردیدم.  
 لیکن افتاد روشنی به خطر.  
 روز ناهد چنانکه بایستی...  
 من در اندیشه کاندرا آن محشر،  
 در چنین دور زلت و پستی،  
 تو کجائی و در چه حالستی؟  
 زیر خاکستر ستم، به یقین،  
 اخگر نو ذخیره خواهی کرد.  
 میرسد وقت و چشم اهل زمین  
 ز آتش تازه ذخیره خواهی کرد.



غم نخور، دل مهاز و سست مشو،  
هر کجا هستی و به هر حالت  
گوش جان باز کن، در آن ظلمت  
بانگ شیور تود را بشنو!

## به مبارزان توده

ای مبارزان خلق کبیر،  
از تمام خلق به شما سلام!  
شاعر از نام توده دلیر،  
پرجوش به شما میدهد پیام:  
ای اسیر افتاده آزادگان،  
در اسارت هم دلیری کنید!  
ای شیور مردان کارگر و هقان،  
درون قفس هم شیوی کنید!  
بگذار بد انداز تجاع دون  
که چون حزب ما بود استوار!  
بگذار داند که نگرده زبون  
انسان بیدار بازنجیر و دار!  
ثابت نمائید که قدمردان  
از هیچ فشاری خم نمیشود،  
نشان دهید که شرف انسان  
در چنگ گرگان کم نمیشود.  
تا دلیری شمارا بینیم،  
چشم ما بسوی زندان باز است.  
تا در بزم فتح با هم نشینیم،  
دست ما بسوی شما دراز است!

## توده مردم و مبارزان کامکاری میکنند

دشمن ملت که خون از توده جاری میکند،  
درفشای هستی خود یا فشاری میکند.  
توده ایران که خون باشد بمیدان نبرد،  
کشته آزادی خود آبیاری میکند.  
از هجوم مردم شهید گرد پایمال  
هر که بدخواه وطن را دستگیری میکند.  
کی تواند بست دست رستغی توده را؟  
بی شعر دیو سپید اسفند یاری میکند.

پایه برخون کسان دارد اصول ارتجاع ،  
 این سرای ناکسی کی یاید اری میکند .  
 رزم کن ، ای خلق ایران ، چون در این دنیا فقط  
 تودۀ مرد و مبارز کاکماری میکند .  
 یادی از این بنده کن ، ای مپهن ، ای مادر ، که دل  
 بهرجانبازی به راهت بیقراری میکند .

## به دلیران محبوس

ای نشسته در حبس ارتجاع !  
 مبارزان تودۀ شجاع !  
 رو برویتان ظفر ایستاده است ،  
 به یاریتان زمان آماده است .  
 با همه خطر ، کارگرد هقان  
 در مردیتان شك نمیکنند ،  
 اعدام هم از دفتر زندگان  
 نام شمار احک نمیکنند .  
 بگذار مودی شما در زندان  
 بدیوارهای تیره نور باشد ،  
 تا فردا پیش عدل درخشان  
 بر ضد ظلم این نور شاهد باشد .  
 بگذار بنام نیاکان خویش  
 نسل آینده افتخار کند .  
 چون توده برزم پانهد به پیش ،  
 رفتار شطراشعار کند .  
 برآستی سوگند که دل میخواهد  
 باشمانمایم همزنجیری ،  
 تا یاد گیرم در این سن پیری  
 از شما جوانی و دلیری .  
 هردست بروی شما شد بلند ،  
 بی شبهه ، از پیکر خواهد افتاد ،  
 آنکه امروز در جستان افتاد  
 فردا خواهد افتاد بدست داد .

بمناسبت پنجاهمین

## سالگذشت انقلاب کبیر اکتبر

(جریان سمینار علمی سوم)

بد نبال دو سمینار علمی دیگر که شرح آن در شماره گذشته مجله "دنیای آمد" است سمینار علمی سوم حزب توده ایران بمناسبت پنجاهمین سال انقلاب کبیر موسیالیستی اکتبر در روزهای شنبه و یکشنبه ۲۲ و ۲۴ سپتامبر ۱۹۶۷ تشکیل گردید. ابتدا رفیق طبری در سخنرانی افتتاحی خویش گفت:

"باتشکیل جلسه حاضر سومین سمینار علمی حزب توده ایران بمناسبت پنجاهمین سالگذشت انقلاب کبیر موسیالیستی اکتبر کار خود را آغاز میکند. دو سمینار اول در ماه مه سال جاری برگزار گردید. این سمینارها بر حسب تصمیم بهیروی کمیته مرکزی در اثر شده است و موافق همین تصمیم میبایست سومین و آخرین سمینار علمی نیز در اثر شود که اکنون باین مقصد نیز جامعه عمل پوشانده میشود. مادر تنظیم سخنرانیهای اصلی سمینار حاضر بد آن توجه کرده ایم که مطالب گفته شده در سمینارهای گذشته تکرار نشود و در اطراف برخی مسائل کلی مربوط به انقلاب اکتبر که در سمینارهای گذشته طرح نشده بود تم هائی مطرح گردد. مجموعه تم هائی که در سه سمینار مطرح گردید و میگرد بررسی منطقی جامعهی از موضوع مورد بحث را بدست میدهد. ماهمه این گزارشها را در کتابجد آگانه ای بنام "انقلاب اکتبر و ایران" گرد خواهیم آورد. از هم اکنون میتوان گفت که حزب باتشکیل سمینارهای سگانه و انتشار گزارشها در مطبوعات و بصورت کتابجد آگانه کار مسودندی انجام داده است. فعالیت مادر این سمینار مانند دو سمینار گذشته يك امر تجریدی و یا تفنن آمیز نیست. تراز بندی انبوهی تجارب مثبت و منفی جنبش رهائی بخش کشور ما طی نیم سده اخیر برای ادامه مبارزه ضرور است. مانسلی که مدتی است در عرصه مبارزه به نحوی از انحا شرکت داریم باید پیش از آنکه این عرصه را بحکم تاریخ و زمان ترك گوئیم، تجارب خویش را در اختیار نسل رزمنده نوحیز بگذاریم. اینکاری است که نسل انقلابی پیش از ما بدان چنانکه باید موفق نشد و لذا ای چه بسا که خطاهای رخ داده مکرر گردید. چنانکه سخنرانیهای این سمینار و سپس کتاب "انقلاب اکتبر و ایران" نشان خواهد داد وطن ما ایران از جهت قبول تأثیرات جان بخش اکتبر يك کشور نمونه و راست و اقدام برای بررسی این تأثیر يك اقدام تبلیغاتی و تشریفاتی عادی نیست بلکه يك عمل پر مضمون و ضرور تاریخی است."

پس از سخنرانی افتتاحی رفیق طبری نوبت سخن به رفیق رضاراد منس صدر بهیروی کمیته مرکزی حزب رسید. موضوع سخنرانی رفیق راد منس عبارت بود از "اهمیت جهانی و تاریخی انقلاب اکتبر". رفیق راد منس گفت:

"انقلاب اکتبر ثمره مبارزه ایست که طی مدتی بسیار طولانی در روسیه علیه ستکری بسیار روحشیا نه و بد منشانه تزاریم جریان داشته است. افکار مرفقی در روسیه قریب نیقون در جستجوی يك تشوری انقلابی صحیح بود و بالاخره انراد رها ر کسیم یافت. تاریخ، بلشویسم - مارکسیم دوران امپریالیسم، بلشویسم و انقلاب اکتبر را بانام لنین بزرگ در امیخته است."

لنین در توضیح اهمیت بین المللی انقلاب اکتبر بیش از همه به "ناگزیری تاریخی تکرار" آنچه در

د رورسیه روی داده است تکیه میکند، زیرا انقلاب اکثر برای اولین بار در عمل صحت و قدرت مارکسیسم - لنینیسم را بهیمنی برانگیز بودن گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در یک ششم مسکون کره زمین به ثبوت رسانید.

انقلاب اکثر قبل از هر چیز انقلاب بین المللی در نظم جهانی است. ان نقطه تحول در تاریخ جهانی است که با ان بشریت سرخود را از جهان کهنه سرمایه داری به جهان نو، جهان سوسیالیستی آغاز نموده است. لنین میگوید که اکثر "در تاریخ جهان بمثابة تعویض و دوران وارد گردیده است". دوران جدیدی در تاریخ بشری آغاز گردید که مضمون عمده آن گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است. مادر انقلاب اکثر و در پیروزی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی نمونه برجسته ای برای کشورهای مختلف که در شرایط اجتماعی - اقتصادی متفاوتی بسر میبرند می یابیم و این خود یکی از جهات مهم دیگر اهمیت تاریخی و جهانی انقلاب اکثر است. نیروی نمونه و نفوذ دائم التزاید اندیشه های اکثر قدرت و موقعیت امپریالیسم را هم در متروپل و هم در مستعمرات ضعیف نمود. تقریباً تمام کشورهای مستعمره و در برخی از کشورهای نیمه مستعمره و وابسته احزاب کمونیستی - احزاب طراز نهمین طبقه کارگر از روی نمونه حزب کمونیست اتحاد شوروی تشکیل شد.

انقلاب اکثر بر سرمایه داری جهانی جراحت مرکباری وارد ساخت و سرمایه داری از ان "اراش"، از ان "اطمینان" و از ان "ثبات و تعادل و استواری" سابق که بدان می یالید دیگر هیچگاه برخوردار نگردد و نخواهد گردید.

نیم قرن تاریخ سیر مجموعه حوادث بین المللی نشان دهنده آنست که بر اهمیت جهانی و تاریخی انقلاب اکثر همواره افزوده شده است.

نوسازی انقلابی جهانی که با انقلاب اکثر شروع گردید و در پیروزی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی تجسم یافت با پیروزی انقلاب های سوسیالیستی در یک دهه از کشورهای اروپا و آسیا و امریکای لاتین ادامه یافت و به تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی منتهی گردید. تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی بزرگترین حادثه تاریخی پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکثر است.

طبقه کارگر جهان و مولود عمده آن یعنی سیستم جهانی سوسیالیستی در مرکز دوران معاصر قرار دارد. کشورهای سوسیالیستی که طبقه کارگرانها را رهبری میکند بین هژمونی پرولتاریاد رقیب جهانی است. پنجاه سال تجربه نشان داده است که سرچشمه لایزال کمونیسم در صحت مارکسیسم - لنینیسم و در انترناسیونالیسم پرولتری انست.

زندگی خط مشی عمومی و سبب جلسات مشاوره ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ به ثبوت رسانیده است. آن دستاورد احزابی که از خط مشی عمومی منزه پیروی کردند به پیروزیهای قابل توجهی نائل آمدند و بعکس احزابی که از اصول منزه انحراف جستند با ناکامیهای قابل تاسفی رو برو شدند.

یکی دیگر از جهات مهم اهمیت تاریخی و جهانی انقلاب اکثر نقش بسیار عظیمی است که این انقلاب در سر نوشت خلقهای مستعمره و وابسته داشته است.

با پیروزی انقلاب اکثر بحران سیستم مستعمراتی امپریالیسم آغاز میگردد. انقلاب اکثر و تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی موجب تغییر اساسی در خصوصیت و هدف های انقلابهای رهائی بخشی ملی گردیده است.

در گذشته در دوران رقابت آزاد سرمایه داری جنبش ملی بطور عمده منافع پرروازی را بیان مینمود. در دوران امپریالیسم وظایف مبارزه علیه نفوذ الیسم باقیای آن و عوامل دیگر که رشد و تکامل سرمایه - داری را سد میکنند فقط جزئی از مبارزه عمومی برای آزادی ملی است. در دوران اخیر جنبش های ملی بشکل مبارزه مابین خلقهای مستعمرات و امپریالیسم جهانی درمی آید. بهمین سبب برای موفقیت

جنبش رهائی بخش ملی شرایط بین المللی، رشد و تکامل آن، تناسب نیروهای انقلابی و ارتجاعی در صحنه جهانی اهمیت زیادی می یابد و در برخی موارد حتی نقش قاطع دارد. دوران معاصر، دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم که با انقلاب کبیر سوسیالیستی آکتر بازرگیده است تغییرات بمراتب بیشتری در خصوصیت و هدف های انقلابهای ملی صورت میگیرد. انقلابهای ملی بحر حله انقلابهای دموکراسی ملی ارتقا می یابند. انقلاب دموکراسی ملی علاوه بر هدف های سابق از انجائیکه پایه اقتصاد راه رشد غیر سرمایه داریست دارای جنبه ضد سرمایه داری نیز هست.

منظره اقتصادی جهان سرمایه داری بطور جدی تغییر یافته است. بجای کشورهای صاحب مستعمره و مستعمره و نیمه مستعمره های سابق در اقتصاد سرمایه داری دو گروه کشور بوجود آمده اند. گروه نخست د ولتهای امپریالیستی هستند که با همه وسائل سعی دارند مستعمرات سابق را کلاً در منطقه نفوذ سیاسی و اقتصادی خود حفظ کنند. گروه دوم کشورهای در حال رشدند که سعی دارند به استقلال سیاسی خود تحکیم بخشند و به استقلال اقتصادی از امپریالیسم نائل آیند. مناسبات این دو گروه دیگر بطوریکه دوران جهانشمول سرمایه داری جریان داشت نیست. در این امر بخودی خود بزرگترین خدمت تاریخی و جهانی انقلاب آکترینهفته است.

برود ده ای از کشورهای جدید در راه رشد غیر سرمایه داری شکل جدیدی از درهم آمیزی و تلاش اقتصاد جهان سرمایه داری است.

تغییراتی که در نیم قرن اخیر از برکت انقلاب کبیر سوسیالیستی آکتر در جهان صورت گرفت در تاریخ بی نظیر است. در تاریخ، هیچ حزبی مانند حزب کمونیست اتحاد شوروی و هیچ دولتی مانند اتحاد جماهیر شوروی چنین نقش عظیم و مترقیانه ای در زندگی بشری نداشته است. در قرن اخیر هیچ حادثه ای در روی رشد و تکامل سیاسی و معنوی میهن ما پیش از انقلاب سوسیالیستی آکتر تا شیرند داشته است.

زندگی و مبارزه زحمتکشان ایران در طول نیم قرن با آکتر بزرگ رابطه ناگسستی داشته است. حزب ما وارث سنن انقلابی خلق های میهن ما و مظهر بهترین اعمال و آرزوهای طبقه کارگر و تمام مردم زحمتکش و محافل مترقی جامعه ما، دوستی خلل ناپذیر بود ناگسستی خود را با حزب کمونیست اتحاد شوروی که بر پایه سنگ خارا مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتاری قرار دارد بخانه یکی از بهترین سنتهای انقلابی خود پیوسته حفظ کرده و در آینده حفظ خواهد نمود.

پس از پایان سخنرانی رفیق راد منس نسبت سخن به رفیق گندوه رسید. موضوع سخنرانی رفیق گندوه عبارت بود از "لنین و ایران". سخنران قبل از بیان مواردی که لنین در آثار خود از ایران یاد کرده است مقدمتاً چنین گفت:

"بطور کلی برخورد لنین با ایران نمونه ای روشن و کامل در اجرای یکی از اصول لنینی یعنی اهمیت جنبش های نجات بخش ملی و مبارزات ضد استعماری کشورهای مستعمره و نیم مستعمره در جنبش پرولتاریائی جهانی است. لنین در سومین کنفرانس کمترین در ماه ژوئیه ۱۹۲۱ میگوید: "در جریان نبرد های قاطع آیند جهانی علیه تیز جنبش اکثریت مردم که در آغاز هفتمین آزادی ملی بود - علیه سرمایه داری و امپریالیسم متوجه خواهد شد. لنین از چنین دیدگاهی بکشور ما برخورد میکند. رفیق محبوب گندوه سپس کلیه مواردی را که لنین در آثار خود از ایران یاد نموده تحت سه عنوان "لنین و انقلاب مشروطیت ایران - لنین و قرارداد ۱۹۰۷ - اقدامات لنین نسبت با ایران پس از انقلاب کبیر آکتر" ذکر کرد و از آنها چنین نتیجه گرفت: "پشتیبانی لنین از انقلاب مشروطیت، مبارزه پکیرو علیه ستم روسیه تزاری برخلاف ایران، دفاع او از استقلال و تمامیت ارضی ایران، آزاد کردن ایران از کلیه نفوذی که استعمار"

تزاری برد ست و پای ایران گذاشته بود و سپس پشتیبانی او از حقوق مردم ایران در مقابل استعمار انگلستان، حس حق شناسی و محبت و احترام عمیق مردم ایران را نسبت به لنین برانگیخت. سرانجام ناطق گفتار خود را با اشاره به روابط کنونی اتحاد شوروی و ایران چنین پایان داد:

"شالوده دوستی مردم ایران و کشورهایها و اساس مناسبات در کشور اتحاد شوروی و ایران را لنین کبیرگذاشته و اینک اتحاد شوروی در راه تحکیم این دوستی، حسن همجواری، کمکهای بی شائبه قسی و اقتصادی برای آزادی ایران از یوغ سرمایه های انحصاری و تضعیف مواضع امپریالیستهای ایران، از هر لحاظ کوشش میکند. باین دلیل پرولتاریای ایران و حزب آن حزب توده ایران همان ایمان و علاقه را که نسبت به لنین بزرگ داشت نسبت با اتحاد شوروی ادامه دهند راه و رسم لنین دارد، علاقه ای که در آن خللی راه نخواهد یافت: خلل پذیرد هر بنا که میبینی بجز بنای محبت که خالی از خلل است."

پس از پایان سخنرانی رفیق قدوسی صوت سخن به رفیق محمد پورهرمان رسید. رفیق پورهرمان در

اطراف "انقلاب اکثریت و تکامل انترناسیونالیسم پرولتری" سخن راند. رفیق پورهرمان گفت:

"انقلاب اکثریت ماهیت عمیقاً انترناسیونالیستی دارد. خصلت انترناسیونالیستی انقلاب اکثریت از خصلت عینی طبقه آفریننده این انقلاب نشا میگیرد. طبقه کارگر کشور بطور طبیعی و ذاتی انترناسیونالیست است. انترناسیونالیسم طبقه کارگر بنیاد عینی دارد و آن عبارتست از: شرایط تاریخی و اجتماعی پیدایش طبقه کارگر، وضع اقتصادی خاص آن، جایگاه آن در سیستم تولید اجتماعی، اشتراک منافع و هدفهای کارگران تمام کشورها، وجود دشمن بین المللی مشترک یعنی سرمایه بین المللی.

طبقه کارگر در تاریخ جامعه بشری نخستین طبقه واقعاً انترناسیونالیست است. پیش از پیدایش این طبقه هیچ طبقه ای چنین خصلتی نداشت و نمیتوانست داشته باشد.

تسلط سرمایه به حدود و ثغور یک کشور و یک ملت محدود نیست و در مقابل آن مبارزه طبقه کارگر نیز به حدود و ثغور یک کشور و یک ملت محدود نمیشود.

جهان بینی علمی طبقه کارگر یعنی مارکسیسم - لنینیسم نیز خصلت عمیقاً انترناسیونالیستی دارد. این تئوری در منشا خود "وارث بالاستحقاق بهترین اندیشه هائی است که جامعه بشری در قرن نوزدهم بصورت فلسفه آلمان، علم اقتصاد انگلستان و سوسیالیسم فرانسه پدید آمده است" (لنین). این تئوری را سپس لنین و حزب او بر بنیاد تکامل واقعیت روسیه و جهان تکمیل کردند. پس از لنین تکامل مارکسیسم - لنینیسم ادامه یافت و امروز بهترین اندیشه های سیاسی، اقتصادی و فلسفی متفکرین انقلابی کشورهای مختلف جهان در مارکسیسم - لنینیسم جمع است.

با توسعه جنبش جهانی انقلابی کارگری و بویژه با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر میان جنبش جهانی طبقه کارگر و جنبشهای آزاد یبخش ملل مستعمرات و کشورهای وابسته پیوند روز بروز محکمتر و مناسبات نوینی پدید آمد. وجود این پیوند به انترناسیونالیسم پرولتری محتوی تازه ای بخشید بدین معنی که مفهوم انترناسیونالیسم علاوه بر مناسبات و منافع اساسی واحد های مختلف طبقه کارگر مناسبات و منافع اساسی مجموع جنبش جهانی کارگری و جنبشهای آزاد یبخش ملی را نیز در بر گرفت. انترناسیونالیسم پرولتری همین منافع طبقه کارگر جهانی و زحماتشان و تمام مبارزان میهن پرست راه آزادی و استقلال علیه استعمار و نظام سرمایه داری در تمام کشورها گردید."

سپس سخنران ضمن تشریح نمودارهای مشخص انترناسیونالیسم پرولتری شرح مفصّل در باره پروسه تکاملی انترناسیونالیسم پرولتری را از زمان پیدایش "مانیفست کمونیستی" تا پیروزی انقلاب اکثریت و از آن هنگام تا دوران مابین داشت و به برخی از نمودارهای مشخص انترناسیونالیسم پرولتری در جنبش آزاد یبخش ایران و تا شیوع عظیم انقلاب اکثریت در این جنبش نیز اشاره کرد و با نتیجه گیری از آن خاطر

نشان ساخت که در شرایط کنونی همستگی زحمتکشان و نیروهای مترقی و دموکراتیک تمام کشورها و بهیچ وجه صغوف احزاب پیشاهنگ طبقه کارگر چه در قیاس ملی و چه در قیاس بین المللی شرط لازم و عدد کما میایی هرگونه مبارزه علیه امپریالیسم و در راه استقلال ملی، صلح، دموکراسی و سوسیالیسم است.  
پایه عینی وحدت احزاب مارکسیست - لنینیست اشتراک منافع و هدفهای پرولتاریا و زحمتکشان جهان و اشتراک ایدئولوژی آنهاست.

سخنران سپس - درباره کسانی که چه از راست و چه از چپ به انترناسیونالیسم حزب توده ایران میتازند شرح مبسوطی بیان داشت و ضمن آن یادگرنه های مشخص شیوه هایی را که امپریالیسم، آنتی کمونیسم و ارتجاع داخلی در مبارزه علیه انترناسیونالیسم احزاب مارکسیست - لنینیست بکار میبرند افشا کرد.

انترناسیونالیسم پرولتری و استقلال احزاب برادر از مسائلی بود که در این سخنرانی به تفصیل درباره آن بحث شد و خاطر نشان کرد بد که استقلال احزاب مارکسیست - لنینیست تمایل ذهنی احزاب و اعضای آنها نیست بلکه از واقعیت عینی ناشی میگردد. برای تشخیص منافع واقعی جنبش تحلیل شرایط مشخص و مسائل بفرنج اجتماعی - اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و غیره یک کشور، تعیین هدفهای جنبش و اتخاذ سیاست صحیح برای حزب مارکسیست - لنینیست یک کشور هیچکس مالحتراز خود آن حزب نیست و هیچکس نمیتواند برای مسائلی که در برابر جنبش و حزب مطرح است راه حلهایی بهتر از خود آن حزب پیدا کند.

ولی میان استقلال احزاب مارکسیست - لنینیست و انترناسیونالیسم آنان برخلاف کلیه احزاب بورژوازی و خرد و بورژوازی رابطه و تناسب معین وجود دارد که از دیاکتیک عامل ملی و بین المللی ناشی میگردد. حزب مارکسیست - لنینیست بین منافع و هدفهای طبقه کارگر و زحمتکشان کشور خویش است ولی طبقه کارگر یک کشور با طبقه کارگر تمام کشورهای دیگر نیز اشتراک منافع و هدف دارد.  
نیروی جنبش کمونیستی حاصل جمع ساده و مکانیکی نیروهای جداگانه و پراکنده احزاب مجزانیست بلکه نتیجه این نیروهاست که بر بنیاد همستگی و وحدت عمل آنها استوار است.

سخنران سپس به ذکر رابطه میان انترناسیونالیسم پرولتری و میهن پرستی عناصر انقلابی پرداخت و خاطر نشان ساخت که در دوران ما میهن پرستی واقعی جنبه عمیقاً انترناسیونالیستی دارد و انترناسیونالیسم نیز عمیقاً میهن پرستانه است. میهن پرستی مفهوم مجرد نیست و محتوی آن مثل هر پدیده اجتماعی دیگری بر حسب عوامل مشخص تاریخی تغییر و تکامل می پذیرد. دوران تاریخی مشخص از میهن پرستی واقعی انجام وظائف مشخصی را خواستار است که با محتوی مترقی آن دوران مطابقت دارد.

سخنران از این بحث از جمله چنین نتیجه گرفت که در دوران ما میهن پرستی ایرانی و هر رجل واقعا ملی و میهن پرست، اعم از اینکه در هر بخش از جنبش جای داشته باشد، چنانچه در میهن پرستی خود با توجه به ارتباط نزدیک آن با محتوی مشخص دوران ما پیگیری باشد - چه بخواد و چه نخواهد - انترناسیونالیست است و سیرتاکتیک مبارزه در راه استقلال سیاسی و اقتصادی میهن، او را - - - راه انترناسیونالیسم سوق خواهد داد.

در پایان خاطر نشان شد که در فعالیت سیاسی حزب مارکسیست - لنینیست باید میان انترناسیونالیسم و میهن پرستی هماهنگی معقول برقرار باشد. بالغه در اهمیت خصوصیات ملی و بایر عکس فراموش کردن وظائف و خصوصیات ملی هر دو جنبش زیان فاحش خواهد رساند. حزبی که وظائف ملی خود را در زمینه جنبش انجام ندهد و وظائف انترناسیونالیستی خود را نیز نمیتواند بد رستی انجام دهد و بالعکس اگر حزبی به وظائف انترناسیونالیستی خود عمل نکند موجبات انزواران افراد خود و جنبش رادیکالانوارده احزاب برادر فراهم میسازد.

"تکیه بر نیروی خود" اگر به مفهوم تکیه عمد و جنبش بر مردم آن کشور و بر سازمانهای انقلابی خود آن کشور باشد البته صحیح و معقول است. ولی اگر به مفهوم نفی همبستگی انترناسیونالیستی و نفی وحدت عمل نیروهای انقلابی جهانی باشد معنائی جز ناسیونالیسم محدود و کورته بین نخواهد داشت.

پس از پایان سخنرانی رفیق پورهرمان نوبت سخن به رفیق ایرج اسکندری عضو بھروی کمیته مرکزی رسید. موضوع سخنرانی رفیق اسکندری عبارت بود از "لنینیسم پرچم اندیشه ای انقلاب اکثریت" رفیق اسکندری گفت:

"یکی از خصوصیات اساسی انقلاب اکثریت و یکی از وجوه تمایز آن با انقلابهای دیگری در جریان تاریخ گذشته روی داده اینست که این انقلاب نه تنها بر مبنای جهان بینی علماتوجیه شده ای استوار است بلکه انقلابی است که از لحاظ فکری، خواه از نظر هدفهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و خواه از جهت مبنای تئوری سازمانی، با دقت تمام تدارک و با آگاهی کامل رهبری شده است. از لحاظ اندیشه ای انقلاب اکثریت تحت لوای مارکسیسم نشو و نمایافت، ز پرچم لنینیسم تدارک شد و بالاخره تحت لوای مارکسیسم - لنینیسم به پیروزی رسید. لنینیسم عبارت از ادامه و گسترش تعلیمات مارکس و فردریش انگلس بنیاد گزاران سوسیالیسم علمی در شرایط تاریخی است که سرمایه داری وارد مرحله امپریالیستی میگردد و با نتیجه وظایف و مسائل جدیدی در برابر جنبش بین المللی طبقه کارگر برای پیروز ساختن انقلاب مطرح میسازد. بنابراین لنینیسم عبارت از مارکسیسم دوران امپریالیسم و انقلابات پهلوتری، مارکسیسم دوران گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم، مارکسیسم دوران فرو ریختن سیستم مستعمراتی امپریالیسم و انقلابهای نجات بخش ملی، مارکسیسم دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در سراسر گیتی است."

تاریخ مرحله لنینی تکامل و بسط خلاق تئوری مارکسیسم. یعنی تاریخ لنینیسم رابطه عمد و میتوان بسه دوره مشخص تقسیم نمود:

- الف) دوره ای که از آغاز فعالیت لنین شروع میشود و اولین انقلاب روسیه پایان مییابد ۱۸۸۸-۱۹۱۷  
 ب) دوره ای که از سال ۱۹۰۸ آغاز میگردد و انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثریت پایان مییابد  
 ج) دوره پس از انقلاب اکثریت که خود و مرحله رادر بر میگردد: مرحله ای که از ۱۹۱۷ آغاز میشود و با مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ خاتمه مییابد و مرحله ای که دوران پس از مرگ لنین رادر بر میگردد.

بدین طریق مرحله لنینی گسترش و تکامل مارکسیسم با مرگ لنین پایان نمی یابد همچنانکه تکامل و گسترش مارکسیسم با وفات مارکس و انگلس خاتمه نیافت.

خصوصیت لنینیسم این نیست که گویا بمثابة نظریه و عقیده مستقلی در مقابل مارکسیسم قرار گرفته است بلکه ویژگی لنینیسم در اینست که با توجه و با مطالعه شرایط تاریخی جدید جهان نظریات مارکس و انگلس را بسط داده و از قید تعبد هائی که رهبران بین الملل و م برای احکام آن قائل شده بودند آزاد ساخته و آنها را بشرایط جدید مبارزه طبقاتی تطبیق داده است. همین خصوصیت آفرینندگی و خلاقیت و درهم شکستن دکم است که علمای بورژوازی و برخی از کورته نظران نهضت کارگری را بر آن داشته است که لنینیسم را بمثابة نوعی تجدید نظر در احکام مارکسیستی تلقی کرده و آنرا در مقابل مارکسیسم قرار دهند. اینان نمیدانند یا نمیخواهند درک کنند که مارکسیسم مذهب نیست، نظریه فکری و جادای که احکام آن یکبار برای همیشه تنظیم شده باشد و مانند آیات آسمانی بیلتغییر باقی بماند نیست.

سوسیالیسم علمی از آنجهت که مارا برپدید و های تاریخی مسلط میسازد و مانند هر علم دیگر متضمن توضیح قسمتی از واقعیت است که عملاً بر روی و تائید گردیده، دارای هسته ای از حقیقت مطلق است که



د اعداد رجال افزایش و تکامل است. ولی این افزایش و تکامل بوسیله الحاق مکانیکی انجام نمیگیرد بلکه در هر دوران و مرحله مشخص بوسیله يك تحول ارگانیک تحقق می یابد. در غیر اینصورت مارکسیسم از حالت علمی خارج میشود و بصورت احکام مذهبی و نظریات دکماتیک و متافیزیک در می آید.

لنین بر اساس فلسفه مارکسیستی و دستاوردهای علمی آخردسه نوزدهم و اوائل قرن بیستم ماتریالیسم دیاکتیک را بطور خلاق بسط داد، تئوری معرفتی ماتریالیسم دیاکتیک را بنیادهای تئوری انعکاس واقعیت معینی دینای خارج عینی نمود تحلیل و بررسی قرارداد و با تحقیقات دایمانه در باره اعمال تئوری ماتریالیسم دیاکتیک در مورد رشته های مختلف دانش و در فعالیت سیاسی و اجتماعی، اسلوب دیاکتیک را بدارج فالتر علمی رساند. لنین با مطالعات و تحقیقات علمی خود ماتریالیسم تاریخی را که اساس تئوریک کلیه علوم اجتماعی است تکامل بخشید.

لنین در تحقیقات خود قانونندی مرحله امپریالیستی سرمایه داری را نشان داد، مشخصات مرحله جدید و ماهیت اقتصادی و سیاسی امپریالیسم را کشف کرد، قانون ناموزونی تکامل سرمایه داری را در دوران امپریالیسم تبیین نمود، راه ایجاد اقتصاد سوسیالیستی و گذار تدریجی آن به کمونیسم را تحقیق کرد و بیان اصول اساسی اقتصاد سوسیالیستی علم اقتصاد سوسیالیستی را بر بنیادهای محکم استوار ساخت.

لنین تزهایی عهد قانون اساسی اقتصاد سرمایه داری را بیان میکند و نشان میدهد چگونه در کادر امپریالیسم، انحصارهای سرمایه داری قانون اضافه ارزش و سود متوسط را بنفع خویش مورد استفاده قرار میدهند و سودهای کلان انحصاری برای خویش تا مین مینمایند. لنین بر اساس تحلیل خصوصیات سرمایه داری در دوران امپریالیسم باین نتیجه میرسند که در مرحله امپریالیسم سیستم سرمایه داری اقتصاد جهانی بطور کامل سازمان داده میشود باین معنی که کشورهای امپریالیستی در نتیجه بهره کشی روز افزون و در اکثر گسترش مناطق نفوذ و تصرفات استعماری، ملت های کشورهای مستعمره و وابسته را تحت تسلط خویش در می آورند و بین خود و این قبیل کشورها مناسبات وابستگی، سیادت و تابعیت برقرار میسازند و بدین طریق اقتصاد کشورهای مختلفه تبدیل به حلقه های زنجیر واحدی میشوند که اقتصاد جهانی نام دارد. استثمار شدید مستعمراتی موجب آن میشود که تضاد های سیستم سرمایه داری در مجموع خویش عمیقتر میگردد و تشدید بهره کشی مستعمراتی و جبر و ستمی که به همراه دارد ضرورت مقاومت توده های وسیع مردم این کشورها را بر میانگیزد. جنبش آزادی بخش کشورهای مستعمره و وابسته اکثریت عظیم مردم جهان را به پیکار علیه امپریالیسم میکشاند و از اینرو با مبارزه طبقة کارگر علیه سرمایه داری پیوند می یابد.

لنین ضمن تحقیقات دایمانه خود به این نکته مهم نیز توجه میکند که در مرحله امپریالیسم دولت بورژوازی که نماینده دیکتاتور ییگیارشی مالی است تمام فعالیت خود را متوجه حفظ منافع انحصارها میکند و بدینجه که تضاد های امپریالیسم تشدید میشود انحصارها بیش از پیش دستگاه دولتی را قبضه میکنند و تسلط خویش را هرچه بیشتر در آن دستگاه تا مین مینمایند. بزرگترین سرمایه داران انحصار گرفته رفته اهرمهای فرمان دولتی را بدست میگیرند و بدین طریق در ریجا سرمایه داری انحصاری تبدیل بسرمایه داری انحصاری دولتی میگردد.

بر بنیادهای این پایه که در روزگار ما آشکارا در اکثر کشورهای بزرگ سرمایه داری مشاهده میشود، برخی از اقتصاد دانان بورژوا ادعا میکنند که گویا سرمایه داری انحصاری دولتی ماهیت رژیم سرمایه داری را تغییر داده و خود نوعی از سوسیالیسم است. سخنران این ادعا را ضمن توضیحات استدلالاتی قوی خود رد میکند و چنین نتیجه میگیرد که: در کشورهایی که انحصارهای سرمایه داری حکومت دارند جامعه همواره در مرحله امپریالیسم است ولی در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی جامعه بورژوازی وارد دوره جدیدی از تحول امپریالیستی خود میگردد. این دوره تحولی در عین حفظ کلیه خواص مرحله

امپریالیسم مشخصات ویژه ای دارد که انزبادی و پدیده‌ی سرمایه‌داری انحصاری متفاوت میسازد. «  
 سپس رفیق اسکندری قانون تکامل ناموزون کشورهای سرمایه‌داری در مرحله امپریالیسم که یکی از  
 مهمترین کشفیات لنین در زمینه اقتصادی و اجتماعی است مطرح کرد و گفت: «بر اساس همین قانون است  
 که لنین تئوری بزرگ تاریخی خود را در مورد امکان پیروزی انقلاب پرولتری نخست در چند کشور و یا حتی در  
 یک کشور استوار میکند. لنین با این حکم نه تنها تئوری کامل انقلاب سوسیالیستی را بدست داد و مارکسیسم  
 را بطور خلاق غنی ساخت بلکه در برابر طبقه کارگر همه کشورهای ورنمای انقلابی تازه و میدان ابتکار را ت  
 جدیدی برای مبارزه علیه بهره‌روزی گشود و ایمان و اعتماد انهارا به پیروزی انقلاب پرولتری استحکام بخشید  
 برپایه این است لال که تشکیل سیستم سرمایه‌داری اقتصاد جهانی در مرحله امپریالیسم با نجام  
 میرسد و کشورهای مختلف جهانی بصورت حلقه‌های یک زنجیر واحد درمی‌آیند لنین از حکم اساسی خود در  
 باره امکان وقوع انقلاب سوسیالیستی حتی در یک کشور جداگانه با این نتیجه میرسد که حتما لازم نیست  
 انقلاب سوسیالیستی پدیده کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به پیروزی برسد بلکه این انقلاب ابتدا در  
 کشورهای امکان پذیر است که سمت ترین حلقه زنجیر امپریالیسم جهانی هستند زیرا شرایط عینی انقلاب  
 سوسیالیستی در مجموع سیستم اقتصاد سرمایه‌داری جهانی فراهم است و بنابراین عدم رشد یا عقب ماندگی  
 این یا آن کشور مشخص نمیتواند مانع پیروزی انقلاب گردد. برای پیروزی انقلاب در یک کشور و در شرط  
 اساسی وجود دارد: نخست آنکه در این کشور یک پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگ انقلابی وجود داشته  
 باشد که در حزب سیاسی طبقه کارگر مجتمع شده باشند. دوم آنکه در این کشور هقانان اتحاد محکمی با  
 پرولتاریا تشکیل دهند و بخواهند از طبقه کارگر در مبارزه قطعیش علیه امپریالیسم پیروی کرده او را جدا  
 یاری نمایند»

ناطق پس از آنکه نشان میدهد چگونه حوادث مهم انقلابی که طی پنجاه سال اخیر در جهان  
 گذشته است درستی‌راهی‌را که لنین بزرگ نشان داد ثابت نموده است به نکته مهم دیگری توجه کرد و  
 گفت: «این واقعیت که انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر و اکثر انقلابهای دیگری که طی حوادث تاریخی نیم  
 قرن اخیر وقوع پیوسته در جریان با در نبال یک جنگ جهانی رخ داده است این تصور نادرست را در  
 ذهن برخی از کوتاه نظران و کسانیکه مارکسیسم را بنامه‌های این دو دم تلقی میکنند پیش آورده که گویند  
 دوران امپریالیسم انقلابهای سوسیالیستی ضرورتا با جنگهای جهانی توأم است و از سوی دیگر چون اکثر  
 انقلابهای معاصر با مبارزه مسلح و جنگ داخلی توأم بود، است در نزد آنان چنین پندار باطلی بوجود  
 آمده که گویا انقلاب سوسیالیستی در هر حال و قطع نظر از هر شرایط با مبارزه مسلح و جنگهای انقلابی  
 ملازمه منطقی دارد. سخنران با اکتفا به نوشته‌های لنین و حوادث مشخصی که در سالهای اخیر در  
 جهان گذشته و نیز برپایه شرایط سیاسی‌ای که در نتیجه ایجاد اردوگاه سوسیالیستی و تغییر تناسب  
 نیروها در صحنه بین المللی بوجود آمده است این نظریات نادرست را رد میکند و چنین نتیجه میگیرد: «اولا  
 در حالیکه جنگهای جهانی بدون انقلابات ممکن نیست، انقلابها خود بدون جنگ امکان پذیرند و احتیاج  
 به بروز آن ندارند. ثانیا اشکال و وسائل تمخیر قدرت حاکمه بر حسب شرایط عمومی دوران، وضع مشخص  
 هر کشور و خصوصیات ملی و اجتماعی آن، بر حسب شدت و ضعف وضع انقلابی و تناسب نیروهای طبقاتی  
 در مقیاس داخلی و بین المللی و درجه سازماندهی طبقه کارگر و متحدینش از یکسو و دشمنان از سوی  
 دیگر تفاوت پیدا میکنند. بنابراین ادعای اینکه وسائل و اشکال انتقال قدرت حاکمه و صرف قدرت در  
 همه جاودر همه شرایط یکسان است بکلی باین مارکسیسم - لنینیسم است و جز الگوسازی کوتاه نظرانه  
 و چپ روانه‌ای بیش نیست. مسئله تشخیص راه انقلاب (اعم از قهرآمیز یا مسالمت آمیز) علاوه بر شرایط  
 عینی داخلی و وضع بین المللی و شرایط مبارزه عمومی با امپریالیسم در صحنه جهانی بستگی تام به وضع  
 خصم و روش او در برابر نیروهای انقلابی دارد. بنابراین سخن بر سر این نیست که آیا مارکسیست‌ها

و انقلابیون مایلند انقلاب را بشکل قهرامیز یا مسالمت آمیز با انجام برسانند بلکه سخن پسر سراسیمه است که شرایط عینی داخلی و بین المللی و روشن خصم اتخاذ کدام طریقه را برای انقلابیون پیش میآورد.

سپهر رفیق اسکندری تحقیق دیکرنهین را در باره اینکه " تاریخ بطور عموم و بویژه تاریخ انقلابها همواره دارای محتوی غنی تر، متنوع تر، مختلف الشکل تر، زنده تر، با " فراتر تر " از آنست که بهترین احزاب، آگاهترین پیشاهنگان، پیشروترین طبقات میاند بشند " مطرح کرد و گفت: لنین از این تحقیق دو نتیجه مهم برای عمل انقلابی انتزاع میکند: نخست آنکه طبقه انقلابی برای اینکه بتواند وظایف خود را بخوبی انجام دهد " باید بدون استثنا تمام جهات فعالیت اجتماعی را ملکه خود کند " و دوم آنکه " باید خود را آماده آن سازد که سریعاً و بطور ناگهانی شکلی (از هزاره) را جانشین شکل دیکر نماید " .

این نتایج بویژه از آنجهت اهمیت فراوان دارد که راه انقلاب برخلاف آنچه چپ روان و دکماتیک فکر میکنند هموار نیست و ناگزیر حزب پیشاهنگ باید از جریانهای مختلف اجتماعی و مبارزات متنوع توده ها بهره مند و ناراضی برای کشاندن جنبش های مطالباتی براه انقلابی استفاده کند. حزب انقلابی مارکسیستی ناگزیر است این نکات را دقیقاً در نظر گیرد زیرا توده های وسیع زحمتکش فقط با تجربیات روزا خویش میتوانند براه سوسیالیسم و انقلاب جلب شوند. آن کوه نظراتی که در روزگار ما برای انقلاب الگوسازی میکنند و نسخه های آماده برای همه کشورهای تجویز مینمایند در واقع این تعالیم گرانبهای لنین را زیر پا میگذرانند و بعمل روزانه انقلابی و بوظیفه راهنمایی بردارنده توده های زحمتکش بدیده تحقیر مینگرند.

در خاتمه سخنرانی رفیق اسکندری تئوری لنینی حزب طبقه کارگر و نقش آن در مبارزه طبقاتی و انقلابی مورد بررسی قرار گرفته و اصول لنینی تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر و شرایط و وظایف آن بحثاً عالیترین سازمان طبقاتی پرولتاریا شرح گردید.

پس از پایان سخنرانی رفیق ایرج اسکندری نوبت سخن به رفیق کهنای لوری رسید. موضوع سخنرانی رفیق کیانوری عبارت بود از " انقلاب اکثر و جنبشهای بخش ملل اسیر " . رفیق کیانوری گفت:

" انقلاب اکثر مهمل بزرگترین تحول تاریخ جامعه بشری است و یک پروسه تاریخی است که با نبرد های پیروزند اکثر ۱۹۱۷ وارد مرحله نوینی از تکامل خود کردید و طی پنجاه سال اخیر موفقیت های عظیم در جهت تحول سوسیالیستی جامعه بشری بدست آوردید.

انقلاب اکثر مرحله نوینی در پروسه تکاملی جنبش های رهایی بخش ملل است. این انقلاب در جنبشهای بخش ملل یک تحول کیفی ایجاد کرد و عصر آزادی نهائی قطعی ملل محروم را پدید آورد. جنبشهای آزادی بخش ملل در دوران قبل از اکثر از جهت محتوی جزئی از انقلاب پرولتاریا در مومکراتیک جهانی بودند و از جهت سرنوشت با وجود پیروزیهای موقت در برخی موارد، اکثر با شکست نهائی مستقیم یا غیر مستقیم روبرو میشدند. انقلاب کبیر اکثر و پروسه تحکیم انقلاب سوسیالیستی در تغییر شرایط مساعد برای تحولات انقلابی و در آرایش نیروها در جهان موثر بوده است.

تقویت جنبشهای رهایی بخش ملل در تحت تا " شیر انقلاب اکثر از راه (الف) بیداری خلقها در نمونه های درخشان پیروزیهها، (ب) ککهای مستقیم و غیر مستقیم اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، نظامی، (ج) تا " شیر سازمانی واید تولوژیک احزاب طراز نوین بعمل آمد.

همسپیروزی در راه تحکیم سوسیالیسم و یاهر پیروزی در نبردهای آزادی بخش ملل تناسب نیروها را در مقیاس جهانی و در مقیاس کشورهای منفعت نیروهای مترقی و تحول طلب تغییر داده و میدهند. جنبشهای نجات بخش ملل در دوران بین دو جنگ اول و دوم جهانی و محاصره سرمایه داری تنها کشورهای سوسیالیستی جهان در مرحله معنی بود. پس از شکست فاشسیم و درهم شکسته شدن محاصره

امپریالیستی و تحکیم و تقویت روزافزون اردکاه سوسیالیستی، این جنبشها وارد مرحله اعتلا و پیروزیهای جدیدی شد.

در این دوران از طرفی مسئله آزادی ملل محروم و از سوی دیگر مسئله حفظ صلح جهانی مطرح است. همزیستی مسالمت آمیز بشابه اجتناب از جنگ جهانی با مبارزات ضد امپریالیستی دارای وحدت و یکلیکی است. این همزیستی شرایط مساعدی برای پیشرفت جنبشهای نجات بخش ملی بوجود میآورد و توسعه جنبشهای نجات بخش ملی بنحویه خود ممانی همزیستی مسالمت آمیز را تحکیم میکند.

همزیستی مسالمت آمیز مبارزه فعال در راه خنثی کردن تلاشهای مذبحانۀ ارتجاعیترین محافل امپریالیستی است که تصور میکنند با ایجاد یک جنگ جهانی هسته ای میتوانند از پروسۀ نابودی سیستم امپریالیسم جلوگیری کنند و هرچه تاریخ را به عقب برگردانند. پیروزی در مبارزه برای همزیستی مسالمت آمیز منافع همه خلقهای جهان و بزرگترین ضربت به امپریالیستهاست. این بدان معنا نیست که خلقهای کشورهای محروم باید دست بر روی دست بگذارند و در انتظار معجزات همزیستی مسالمت آمیز باشند. مبارزه هرچه بیشتر فعال خلقهای محروم، با استفاده از کلیه امکانات واقعی برای بسط جنبش ضد امپریالیستی، جز لاینجزای همزیستی مسالمت آمیز است.

سیستم های نوین استعماری (نشوونگیا لیسم) برای آن پدید شده اند که در شرایط اوج نهضت رهایی بخش ملی و پیدایش کشورهای نواستقلال تقسیم کار بین المللی بسود امپریالیستها حفظ شود و استعمار بشکل مستور و آرایش شده ای و بوسیله اهرمهای اقتصادی ادامه یابد.

عامل اصلی موفقیت جنبشهای نجات بخش ملی در شرایط کنونی مبارزه خلقهای این کشورهاست، زیرا انقلاب یک کالای صادراتی نیست ولی وجود و تداوم شیروک کتک مستقیم و غیر مستقیم اردکاه سوسیالیستی عامل هدایت بین المللی برای این موفقیت است. البته در شرایط مشخص عوامل فرعی کفکی دیگری نیز میتواند مؤثر گردد. کوشش مائوئیست ها که میکوشند بین این دو عامل فاصله ایجاد کنند و در جنبشهای رهایی بخش ملی روح ناسیونالیسم را تحت عنوان "تکیه بخود" تقویت کنند و خلقهارا از حمایت سوسیالیسم و نیرومندترین سنگر و پایگاه قدرت آن اتحاد شوروی جدا سازند، کوششی است بطور عینی بضرر این جنبشها. وظایف بخش پیشاهنگ جنبشهای نجات بخش ملی عبارتست از تشخیص موقعیت و تجهیز نیروها و استفاده همه جانبه از امکانات داخلی و بین المللی. با آنکه امپریالیسم مواضع خود را از دست میدهد، ولی هرروز متجاوزتر میشود، تجاوزی که خود علامت ضعف روزافزون امپریالیسم است. ولی امپریالیسم حیله گر هنوز نیرومند است و امکانات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک زیادی دارد و میکوشد تا از پیروزی جنبشها جلوگیری کند و جنبشهای پیروز شده را بمواضع قبلی بازگرداند. لذا نباید غفلت کرد و بخواب رفت. تجربه برزیل، غنا، یونان، اندونزی، و چند کشور آفریقائی این مطلب را نشان میدهد. ویت نام ماچهره جتایتکار امپریالیسم ابرارمی العین می بینیم.

چگونه میتوان از نتایج انقلاب اکثر برای گسترش جنبش ضد امپریالیستی بحد اعلی استفاده نمود؟ در این زمینه نسخه سخرآمیز والگوی ازیبش آماده ای وجود ندارد. مطالعه دقیق خصوصیات جامعه و قوانین عمومی و جهانشمول مارکسیسم - لنینیسم و انطباق خلاق آن بر شرایط کنکرت شرط اصلی است. باید همه نیروهای مترقی را تجهیز کرد و ارتجاعیترین جناح دشمنان داخلی و خارجی خلق را منقرض نمود. از همه امکانات مساعد برای آماده ساختن انقلابی مردم باید استفاده کرد و همه انواع شیوه های مبارزه را برحسب شرایط و امکانات کنکرت عنداللزوم بکار برد.

ناسیونالیست ها و حتی قسمتی از قشرهای انقلابی آن تحت تاسیر تبلیغات آنتی کمونیستی در بسیاری از کشورها به اهمیت حیاتی اتحاد نیروهای نجات بخش وارد نگاه سوسیالیستی و در مرکز آنها اتحاد شوروی و لزوم توسعه همه جانبه این اتحاد بی نبرده اند و از این راه موجب تضعیف پایگاههای

جنبش میشوند و زمینه را برای شکستهای تازه فراهم میسازند. باید از این انحراف ناسیونالیستی با تمام قوا احتراز کرد."

پس از پایان سخنرانی رفیق کیانوری نهم سخن به رفیق ملکه محمدی رسید. موضوع صحبت رفیق ملکه محمدی عبارت بود از "حزب توده ایران پرچمدار مارکسیسم - لنینیسم". رفیق ملکه محمدی در سخنرانی خود گفت:

"با پیروزی انقلاب اکثر، سرعت رسوخ اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم در میان توده های مردم کشورهای جهان روز افزون شد. نمونه اکثر، به زحمتکشان سراسر گیتی نشان میداد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش، بدون وجود پشاهانک، بدون وجود حزب کارگری نمیتوانند به آرمانهای اساسی خود جامعه عمل بپوشانند و به تحول بنیادی جامعه توفیق یابند. نمونه حزب طراز نوین طبقه کارگر در روسیه، که در نتیجه مبارزات درون حزبی سوسیالدموکراتهای روس، به رهبری لنین پدید آمد و انقلاب اکثر را به پیروزی رساند، رهنمون طبقه کارگر بسیاری از کشورهای جهان شد و به آنان آموخت تا احزاب کارگری بر اساس مبانی جدید سیاسی و سازمانی بوجود آورند."

در همین ماه، نخستین کوشش در این زمینه، تشکیل حزب کمونیست ایران بود که بععل معین فعلاً آن در دایره تنگی محدود ماند و قبل از آنکه واجد تمام خصیصه های لازم یک حزب طراز نوین کارگری شود، متلاشی گردید. تشکیل حزب توده ایران را باید در واقع کوشش مجدد برای ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر مجرب به جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم دانست که ضرورت های رشد جامعه ایران و بویژه رشد طبقه کارگر آنرا ایجاب مینمود.

تأشکیل حزب توده ایران، ایده های فلسفی و اقتصادی مارکسیسم - لنینیسم بطور محدود، در بین عده ای قلیل رواج داشت. حزب توده ایران پس از تشکیل توانست بتدریج از طریق انبوه روزنامه ها، مجلات و رسالات، کتابها، حوزه ها و جلسات به اشاعه اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم در میان توده ها کمک کند. البته این بدان معنا نیست که حزب و اعضا آن از نخستین روز تشکیل حزب به دانش مارکسیسم - لنینیسم تسلط کامل داشته و میتوانستند آنرا بر شرایط ایران بطور خلاق انطباق دهند. چگونگی سیر رشد و تکامل حزب توده ایران را میتوان از مقایسه نخستین برنامه حزب مصوب نخستین کنگره حزبی (سال ۱۳۲۳) با طرح برنامه حزب مصوب کنفرانس وحدت (سال ۱۳۳۹) و نیز تحلیل های بعدی در اسناد و مطبوعات حزبی دریافت. این مقایسه سیر تکامل اتم شناخت علمی حزب را در زمینه های اجتماعی و اقتصادی و آیدولوژیک و طرح ریزی بالنسبه دقیقتر مسائل استراتژی و تاکتیک و غیره را نشان میدهد.

حزب توده ایران بعنوان تنها سازمان سیاسی طبقه کارگر، گروه پیشرو و متشکل این طبقه و عالیترین شکل سازمانی این طبقه، اصل مرکزیت دموکراتیک را رهنمون تشکیلاتی خود قرار داد. بدون رعایت این اصل مهم، حزب خصلت یک حزب طراز نوین را فاقد بود. با این وجود از آنجا که حزب از همان نخستین دهه حیات خود مجبور به فعالیت غیرعقلی شد، عامل "غیرعقلی" جز در موارد استثنائی بسود سانترالیسم در حزب عمل کرده و تناسب ضروری میان اصل مرکزیت و اصل دموکراسی را برهم زده است.

حزب توده ایران بخشابه حزب پرچمدار مارکسیسم لنینیسم در ایران کوشید تا اصول این جهان بینی را بر شرایط مشخص ایران انطباق دهد. حزب به تحلیل علمی و واقعیت اجتماعی و اقتصادی کشور، تشریح ماهیت طبقات مختلفه مناسبات متقابل، نقاط اشتراک و افتراق این طبقات، روشن ساختن خصلت انقلاب و مراحل آن، تعیین تاکتیک و استراتژی انقلاب، نقش طبقه کارگر در پیکار انقلابی، موضع وی نسبت بسایر طبقات و ترویج ایده های دموکراتیک در بین کارگران و سایر طبقات زحمتکش پرداخت و

توانست طبقه کارگر و متحدین وی را به عرصه پیکار اجتماعی بکشاند.

برخورد حزب به مسائل مهمی چون انترناسیونالیسم پرولتری، مسئله ملی، لزوم وحدت رهبری و سازمانی طبقه کارگر، ضرورت جبهه واحد ضد امپریالیستی و غیره، برخورد اصولی و منطبق با احکام مارکسیسم - لنینیسم بوده است.

حزب در طول حیات خود، برای منزه نگاه داشتن آموزش انقلابی مارکسیسم - لنینیسم از انحرافات و ناستواریها، پیوسته مجدانه مبارزه نموده است. این مبارزه هم در درون حزب و هم خارج از آن انجام گرفته زیرا حزب توده ایران که به آرمانهای مترقی توده‌های زحمتکش خلق خود وفادار است، وفاداری به جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم و تحکیم صفوف جنبش جهانی کمونیستی را وثیقه مطمئنی برای تسریع تحقق آرمانهای خلقهای ایران میدانند.»

پس از پایان سخنرانی رفیق ملکه محمدی نهمت سخن به رقیق محمد الصمد کامبخش عضو بروی کمیته مرکزی حزب رسید. رفیق کامبخش در اطراف "انقلاب اکثریت جنبش رهایی بخش مردم ایران" سخنرانی کرد. رفیق کامبخش در آغاز صحبت خود متذکر شد که هدف از سخنرانی وی آنست که "ضمن شرح اجمالی حوادث مربوط به جنبش رهایی بخش مردم ایران ارتباط مستقیم و مشخص این حوادث را با انقلاب اکثریت روشن کند، نشان دهد که چگونه نوسانهای مختلف در میدان مبارزه انقلابی روسیه مستقیماً جنبش رهایی بخش ما را زیر تأثیر گرفته و جزوید هائی در آن بوجود آورده است" و افزود: "این به آن معنی نیست که (چنانکه برخی می‌انگارند) گویا ما معتقدیم که اگر انقلاب کبیر موسیالیستی اکثریت جنبشی در ایران نمی‌بود، ولی قد مسلم آنست که نه تنها استقلال سیاسی ایران بدنبال استقلال اقتصادی از بین میرفت بلکه احتمالاً تعامیت ارضی نیز برای ایران باقی نمی‌ماند. در صورت پیروزی موئلفین (روسیه) تزاری، بریتانیا، فرانسه) ایران کشوری بود تقسیم شده (باتمام عواقب متصوره از چنین تقسیمی) و در صورت پیروزی متفقین (آلمان، عثمانی) - یک مستعمره کامل در دست امپریالیسم کرسنه آلمان".

رفیق کامبخش پس از تشریح اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران و جنبش های مردم ایران در آستانه انقلاب فوری ۱۹۱۷ و انقلاب اکثریت ۱۹۱۷ نتیجه گرفت که "مبارزه بلشویکها از هنگامی که هنوز انقلاب اکثریت پیروز نشده بود به جنبش رهایی بخش مردم ایران الهام می‌بخشید. ولی فرق ماهوی این انقلاب با انقلاب فوری برای ایرانیان تنها پس از اقدامات اولیه حکومت نهضت شوروی روشن شد. آزاد و پخواهان اطمینان یافتند که سیاست استعماری از این پس دیگر هیچگاه ایران را از شمال تهدید نخواهد کرد."

رفیق کامبخش گفت: "جزوید جنبش رهایی بخش مردم ایران بستگی کامل با نوساناتی دارد که حکومت شوروی در مبارزه خود با نیروهای متجاوز کرده است. از این نظر جنبش انقلابی ایران را پس از انقلاب اکثریت به سه مرحله تقسیم کرد:"

۱) از انقلاب اکثریت تا تخلیه کامل ایران از نیروهای روس و اشغال آن از جانب انگلیسها. در این مرحله با اعتماد به بی نظری و حتی پشتیبانی حکومت نو بنیاد شوروی مبارزه مردم ایران با تمام نیروی خود متوجه امپریالیسم انگلیس است که میخواهد از موقع استفاده کند و تسلط همه جانبه خود را در ایران برقرار سازد. اهمیتی که مبارزه این مرحله دارد جنبه همگانی آنست که حتی عدای از نفوذ الها و روسهای مسای عشایر در آن شرکت فعال دارند. مهمترین واقعه این مرحله شکست انگلیسها در شمال ایرانست.

۲) این دوران (از اواخر سال ۱۹۱۸ تا سال ۱۹۲۰) مصادف است با عقب نشینی موقت انقلاب روسیه و محاصره روسیه شوروی از جانب مداخله گران خارجی و حملات ارتشهای گوناگون سفید بمنظور احیای رژیم سرمایه داری. تا تیر این عقب نشینی در ایران این بود که عملیات اشغالگران ارتش عثمانی در

از رایجان توسعه یافت. نواحی دیگری از ایران از طرف نیروهای انگلیس اشغال شد و انگلیسها تا آخر سال ۱۹۱۸، یعنی پس از خروج عثمانیها، تمام کشور را زیر تسلط خود درآوردند. حکومت وثوق الدوله روی کار آمد، قرارداد ۱۹۱۹ منعقد شد و ازاد یخواهان و دموکراتها تحت تعقیب و ترور قرار گرفتند.

۳) سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۰: احاق مقاومتی که در ایران در شرف خاموش شدن بود بسا پیروزیهایی ارتش سرخ دهماره شعله ورگردید. پیشرفتهای ارتش سرخ، عقب نشینی نیروهای ضد انقلاب هزیمت نیروهای انگلیس تکان نیرومندی به جنبش رهایی بخش مردم ایران، بدو در اندر رایجان و گیلان، و سپس در نقاط دیگر ایران داد و مرحله نوبتی در مبارزه مردم ایران آغاز شد. مبارزه مردم ایران در این مرحله صرف نظر از زیاده رویها و چپ رویهای زیان آفرنده فواحدی داشت که عبارت بود از اخراج امپریالیستهای انگلیس از ایران، برانداختن کابینه وثوق الدوله و الغا قرارداد ۱۹۱۹. اکتون جنبش رهایی بخش نه تنها از پشت جبهه خود مطمئن بود بلکه به کمک و پشتیبانی از انوسونیز اعتماد ۳۴ رفیق کامبخش سپس به تشریح جنبش از رایجان (خیابانی)، جنبش گیلان، جنبش خراسان (قیام خد اوردی، قیام کنل محمد تقی خان پسیان، قیام لهاک خان باوند) و جنبشهای دیگر در

از رایجان (قیام لاهوتی، قیام پادگان سلماں) پرداخت و مجموعه آنها را چنین ارزیابی کرد:

"گرچه جنبش به هدف خود که حد اقل برقراری یک حکومت ملی بود نرسید ولی با اینحال کامیابی های انرانمی توان از نظر برداشت: ایران که در واقع بدل به مستعمره ای (بدو بدست و امپریالیسم تزاری و انگلیس و سپس بدست امپریالیسم انگلیس) شده بود توانست استقلال سیاسی خود را حفظ کند و از زبواشغال ارتش انگلیس آزاد شود. انگلیسها در اثر اوج جنبش و فشار مستقیم از جانب حکومت شوروی مجبور شدند نیروهای خود را از ایران خارج سازند و پلیس جنوب را منحل کنند. امکان آن بوجود آمد که ایران خود را از زیر بار قرارداد های نامتساوی و بویژه از زیر بار کاپیتولاسیون آزاد نماید، قرارداد اسارت بار ۱۹۱۹ که ایران را بدل به مستعمره رسمی انگلیس می نمود ملغی شد. و اما ملل عدله عموموی شکست جنبش: مهمترین اثر نباید عدم هماهنگی وحدت در مجموعه جنبش دانست. در مواردی هم که قیام درد نقطه همزمان بوقوع می پیوست کوشش برای همکاری بعمل نیامد. بواسطه ضعف طبقه جوان کارگر رهبری همه این قیامها در دست طبقات متزلزل بورژوازی و خرده بورژوازی قرار گرفت که نه برندگی از خود داشتند و نه قائل به ایجاد جبهه واحد با اشتراک کلیه طبقات انقلابی روز بودند. ارتجاع ایران در همه مواردی که برای سرکوب جنبش اقدام میکرد مستقیم و غیر مستقیم از امپریالیسم انگلیس مسد میگرفت و از تجارب ان استفاده میکرد."

رفیق کامبخش در پایان سخن باتکیه به تجربیات تاریخی جنبش رهایی بخش مردم ایران تاگید کرد که "وجود اتحاد شوروی عاملی است که همواره الهام بخش مبارزه مردم ایران در راه پیروزی نهایی بر امپریالیسم و ارتجاع داخلی بود و خواهد بود."

پس از پایان سخنرانی رفیق کامبخش نوبت سخن به رفیق منوچهر بهزادی رسید. رفیق منوچهر بهزادی در اطراف "دوستی ایران و شوروی، هواداران و مخالفان ان" سخن راند. رفیق منوچهر بهزادی در سخنرانی خود گفت:

"انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر برای نخستین بار در همسایگی شمالی ایران بجای دولت بزرگ روسیه تزاری، که سیاست امپریالیستی و راهزنانه ای رانسبت به ملت و دولت ایران تعقیب میکرد، دولت بزرگ سوسیالیستی شوروی را بنیاد گذارد، که سیاست خود را پشتیبانی معنوی از جنبش استقلال طلبانه و ترقیخواهانه ملت ایران و استقرار مناسبات دستانه و متساوی الحقوق بادولت ایران، بر پایه سیاست لنینی همزیستی مساومت امیز رژیم های اجتماعی گوناگون، اعلام کرد. این پدیده در روابط

خارجی ایران بویژه بایک دولت بزرگ از نظر ماهیت و کیفیت بکلی تازه بود و در آن نوبت را آغاز کرد.  
در حالیکه مردم ایران و سازمانهای ملی و مکرراتیک و مترقی در وجود اتحاد شوروی ضامن بمرای  
استقلال سیاسی و اقتصادی ایران و کفکی جدی و اساسی به آزادی و پیشرفت اجتماعی مردم ایران میدیدند  
و بهمین جهت هوادار ایجاد و بسط بهترین مناسبات و دستاورد اتحاد شوروی و استفاده هر چه وسیعتر  
از این منبع بمنفعه آرمانهای سیاسی و اجتماعی مردم ایران بودند، محافل امپریالیستی و ارتجاعی وجود اتحاد  
شوروی و نفوذ آنرا در ایران "خطر"ی برای سلطه شوم و سیاست غارتگرانه خود تلقی کردند و برای اتخاذ  
یک سیاست خصمانه بر ضد اتحاد شوروی دست بکار شدند. بدینسان از همان آغاز تا سپس دولت  
سوسیالیستی شوروی بپن نیروهای مترقی و نیروهای ارتجاعی در ایران بر مناسبات ایران و شوروی  
مبارزه ای شروع شد که هنوز هم ادامه دارد.

محافل امپریالیستی و ارتجاعی برای پیش بردن سیاست ضد شوروی خود میکوشند: اولاً با تبلیغات  
دروغین و بهتان آمیز ماهیت سوسیالیستی اتحاد شوروی را از نظر مردم ایران بپوشانند و یا آنرا در گرو  
جلوه گر سازند تا بتوانند سیاست ضد شوروی خود را توجیه کنند. ثانیاً مانع هرگونه بسط مناسبات بین  
ایران و اتحاد شوروی شوند و یا اثر ایجاد اقل ممکن تقلیل دهند تا بتوانند بدینوسیله از تأثیر مثبت مادی و  
معنوی استقرار و بسط مناسبات با اتحاد شوروی در تکامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران بکاهند.  
ثالثاً برای مقابله با اصطلاح خطر شوروی به امپریالیستها تکیه کنند. برای مقابله با این سیاست ضد  
شوروی که عمیقاً بر ضد مصالح عالی ملت ایران است نیروهای ملی و مترقی ایران میکوشند: اولاً ماهیت  
سوسیالیستی اتحاد شوروی را که هوادار صادق و پیگیر صلح جهانی، استقلال و آزادی ملتها و پیشرفت  
ورقاء همه مردم جهانست بمردم ایران بشناسانند. ثانیاً علیه هرگونه تحریک و اخلال در استقرار و بسط  
مناسبات و دستاورد بین ایران و شوروی مبارزه کنند. ثالثاً دولتهای ایران را وادارند که از امکانات  
وسیع مادی و معنوی موجود در مناسبات ایران و شوروی برای بسط و تعمیق هرچه بیشتر این روابط و در  
راه کسب استقلال سیاسی و اقتصادی ایران در برابر تسلط امپریالیسم استفاده شود.

سیاست استوار و پیگیر اتحاد شوروی، مبارزه نیروهای ملی و مترقی، تحولات بین المللی و تجربه  
توده های سیاست ضد شوروی محافل امپریالیستی و ارتجاعی ضربه جدی وارد ساخته است بطوریکه گروهی  
از محافل حاکمه ایران تحت فشار مبارزات طولانی و پیگیر مردم ایران و نیروهای مترقی، ضرورتهای سیاسی و  
اقتصادی درد اخل ایران و تغییر تناسب نیروهای رصحنه جهان بسود نیروهای صلح و سوسیالیسم، در  
قبال ابتکارات و پیشنهادهای دائمی و گوناگون اتحاد شوروی یعنی بر بهبود و بسط مناسبات میان دکنش و  
در مسالهای اخیر گامهای معینی برداشته اند. این پیروزی مردم ایران و نیروهای ملی و مترقی در داخل  
کشور و نیروهای صلح و سوسیالیسم در صحنه جهانی است.

هم اکنون نخستین نتایج مثبت بهبود و بسط مناسبات ایران و شوروی در میهن ما آشکار شده  
است: ساختن نخستین کارخانه ذوب آهن یعنی تحقق یک آرمان بزرگ ملی پس از ۴۵ سال اخلال  
و اشکال تراشی امپریالیستها، احداث مؤسسات متعدد تولیدی، خرید گاز نفت، بسط روابط بازرگانی،  
که همه بمعنی کمک واقعی به صنعتی کردن ایران و در نتیجه وارد آوردن ضربه به وابستگی اقتصادی ایران  
به امپریالیسم است. خرید اسلحه بمعنی وارد کردن ساختن نخستین ضربه به بلوک بند پهانی نظامی  
امپریالیستی در ایران و در نتیجه کمک به تضعیف پایگاه سیاسی و نظامی امپریالیسم در ایران است.  
در همانحال این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که از یکسو آن محافل ارتجاعی که از تاریخ درین  
نمیگیرند و به سیاست کفر ضد شوروی خود ادامه میدهند از تحریک و اخلال در مناسبات ایران و شوروی  
بازنشمسته اند. از سوی دیگر دولت ایران هنوز از تمام امکانات مساعد موجود برای بسط و تعمیق یا ز  
هم بیشتر مناسبات ایران و شوروی بسود مردم ایران استفاده نمیکند. بهمین جهت مردم ایران و نیروها



ملی و مرفعی نیز باید با مبارزه خود از یکطرف اخلال و تحریک محافل امپریالیستی و گروههای افراطی ارتجاعی را در مناسبات ایران و شوروی عقیم گذارند و از طرف دیگر دولت ایران را به ترک سیاست ناپیکو خود و استفاده هر چه بیشتر از امکانات موجود برای بسط و تعمیق روابط ایران و شوروی وادارند.

اگر زمانی به بهبود مناسبات ایران و شوروی از راست انتقاد میشد و سیاست ضد شوروی چهره آشکارا ارتجاعی و ضد کمونیستی داشت در دوران اخیر بهبود مناسبات ایران و شوروی از "چپ" نیز مورد انتقاد و حمله قرار گرفته است. این انتقاد از "چپ" اکنون به شکل عده مبدل شده است.

در جنبه "انتقاد کنندگان از" "چپ" دو گروه شرکت دارند: نخست "چپ روها" که هم تحت تاثر سیاست چپ روانه و ماجراجویانه گروه مائوتسه دون قرار گرفته اند و هم خود از موضع ناسیونالیسم بورژوازی و انقلابی مابین خرد و بورژوازی به مسئله مناسبات ایران و شوروی برخورد میکنند. دوم "چپ نماها" که در باطن ضد کمونیست و ضد شوروی اند ولی بهرکت هر شکستگی روز افزون سیاست ضد کمونیستی بعنوان سلاح امپریالیسم، قدرت حمله از رهرو ندارند و اینک با سوء استفاده از محیط چپ روانه و ناسیونالیستی وجود اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی خود را زیر شعارهای چپ روانه و ناسیونالیستی پنهان کرده اند. ولی این هردو گروه عملاً زیر شعار واحد ضد توده ای و ضد شوروی متحد شده اند.

استدلال انتقاد کنندگان از "چپ" مبنی بر اینکه گویا بهبود بسط مناسبات ایران و شوروی "کک" به تحکیم و تقویت رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک ایران و در نتیجه بزبان مردم ایران و جنبش ملی و ضد امپریالیستی ملت ایران است، مسطه ای بیش نیست. در زمانی که در ایران وضع انقلابی وجود ندارد، ورود اتحاد شوروی یعنی عامل سوسیالیستی به صحنه سیاست و اقتصاد ایران فقط بمعنی سم است کردن پیوند های سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران با امپریالیسم و در نتیجه کک به مبارزه مردم ایران بر ضد امپریالیسم و در راه کسب استقلال سیاسی و اقتصادی و کک به پیشرفت و رفاه آنهاست. خالی گذاشتن این صحنه برای تسلط مطلق امپریالیسم همان چیزی است که محافل امپریالیستی و ارتجاعی میخواهند. بهمین جهت سیاست انتقاد از "چپ" در ماهیت خود با سیاست انتقاد از راست فرقی ندارد و سیاستی است ارتجاعی و ضد انقلابی.

حزب توده ایران میتواند بخود ببالد که با درک عمیق مصالح عالی ملت ایران و جنبش جهانی کمونیستی، با احساس مسئولیت کامل در برابر ملت ایران و بشریت مرفعی و در اجرای وظائف ملی و انترناسیونالیستی خود همواره دفاع از بهبود و بسط مناسبات ایران و شوروی را یکی از ارکان سیاست خود قرار داده و در این راه بر ضد انواع تحریکات و اخلال ها و خصومت ها، چه در جامعه راست و چه در لباس "چپ"، و با تحمل انواع ناسزاها و بهتان ها و دشمنی ها، در پیشاپیش همه نیروهای ملی و مرفعی با استواری و پیکری مبارزه کرده است. حزب توده ایران در آینده نیز این سیاست درست ملی و انقلابی خود را ادامه خواهد داد و تردیدی ندارد که این سیاست سرانجام به پیروزی خواهد رسید.

پس از پایان سخنرانیهای اصلی عده ای از رفق در بحث شرکت جستند و از آنجمله رفقا ابوالحسن رحمانی، ارد شیراوانسیان، حمید صفری در اطراف مسائل مطروحه سخن گفتند.

در پایان بحث رفیق طبری در پایان سخن خویش چنین گفت:

"جمع بست آنها همه مطالب جالب و سودمند و صحیح مختلفه که در این سمینار و سمینارهای قبل گفته شده است کارساده ای نیست. ولی اگر بخواهیم بشکل بسیار فشرده و ملخص این تراز بندی را انجام دهیم، میتوان انرا در سه نکته خلاصه کرد:

اول: انقلاب اکثر سرفصل دوران نهم در تاریخ جهان، در تاریخ سراسر بشر است. حوادث پنجاه سال گذشته دلایل کهنه فراوانی دائر به صحت تحلیل های مارکسیستی - لنینیستی تاریخ

معاصر بدست داده است. تاریخ دران سمت میرود که مارکس، انگلس و لنین پیش بینی کرده اند. در صحت علمی و عملی تعمیمات نظری پیشوایان بزرگ پرولتاریا در زمینه های فلسفی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و معنوی تردید نیست. میتوان بااطمینان گفت که نیم قرن آینده شاهد پیروزیهای جهانشمول آید که اکثر خواهد بود و بشریت در پیروی چراغ اکثر راه خود را بسوی آینده ای بهروز خواهد گشود. لذا تنها مضمون صحیح زندگی و تنها برنامه واقعی برای یک انسان شرافتمند و یک فرد زحمتکش آگاه تلاش در جهت سمت اساسی تاریخ، در سمت پیروزی ساختن سوسیالیسم است.

**دوم:** پس از پیروزی انقلاب اکثر و پیدایش حکومت شوروی، وطن ما در وجود این حکومت و جامعه نو بنیاد شوروی بزرگترین دست و پشیمان صدیق و بی غرض خویش را یافته است. حقایق متعدد تاریخی طی نیم قرن گذشته ثابت کرد که دوستی ایران و شوروی یکی از بنیاد های اساسی پیشرفت سالم وطن ما است. ما میتوانیم با ایقان علمی و اطمینان تجربی بگوئیم: مہین پرستی ایرانی ضد شوروی وجود ندارد. تحکیم دوستی ایران و شوروی، تحکیم پیوند دوستی بین جنبش رهایی بخش خلق های وطن ما با حزب لنین از فرایض انقلابیون ایران است. اگر کسانی دعوی مہین پرستی و انقلابی بودن دارند ولی میخواهند انرا با انتی سوسیالیسم همراه کنند. یادراین دعوی صادق نیستند یاد چارگمراهی شده اند.

**سوم:** تا شیر انقلاب اکثر در ایران موجب تحول در چهارم اجتماع ایران و تحول کیفی در جنبش رهایی بخش کشور ما و پیدایش حزب طراز نوین طبقه کارگر شد. مبارزات این حزب طراز نوین خواه در راون حزب کمونیست ایران و خواه در درون حزب توده ایران در تحول جامعه معاصر تا شیر بسیار داشته است. کمونیست های ایرانی مظهر خد مات معتبری بجامعه و وطن خود هستند و حق دارند به تاریخ پرافتخار خود بیالند.

تجارب ۵۰ سال نهضت رهایی بخش و انقلابی کشور ما نشان داده است که تنها و تنها (۱) پیگیری اصولی در اجرا، موازین مارکسیستی - لنینیستی، (۲) احتراز از انحرافات چپ روانه و ماجراجویانه از طرفی و انحرافات راست روانه و اپورتونیستی از طرف دیگر، (۳) احتراز انحرافات ناسوسیالیستی و مراعات اکید موازین انترناسیونالیسم پرولتاری در مقامی درون کشور (یعنی کوشش در راه تأمین حقوق حقه و اتحاد خلق های ایران) و نیز در مقامی س جهانی (یعنی اتحاد با خلقهای انقلابی همه جهان و پیشاهنگان انقلابی آنها در وجود احزاب مارکسیست - لنینیست و در مرکز آنها حزب کمونیست اتحاد شوروی علیه امپریالیسم و سرمایه داری، (۴) مراعات وحدت اصولی صفوف مبارزان حزب طراز نوین و مجاهدان جبهه ضد استعماری و ضد ارتجاعی، (۵) مراعات اکید موازین لنینی سازمانی و رهبری علمی حزب و جنبش - شرایط اولیه و حتی هر نوع پیکار کامیابانه است. بررسی گذشته نشان میدهد که حزب طبقه کارگر ایران و جنبش رهایی بخش ایران در کنار دستاوردهای خود در اجرا این اصول گاه دچار اشتباهات و مستحق هائی بوده اند. بهمین جهت بارها با ناکامیهای سنگین روبرو شده است.

لذا راه پیروزی مبارتست از عبرت اندوزی از تجارب گذشته، انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط مشخص، اجرا، پیگیری اصول در عمل. تا چه حد حزب طبقه کارگر ایران در شرایط فوق العاده بخرنج و دشوار کنونی قادر خواهد بود توانائی خویش را برای حرکت موفقیت آمیز در جاده پیروزی طبقه شرایط یاد شده نشان دهد، امریست که آینده قضاوت خواهد کرد. دریک نکته تردید نیست: تاریخ قوای راکه بد آنها برای جنبش خود بجلو نیاز دارد ضرورتاً موجود می آرد. ما باید بکوشیم که از سپاهیان لایق مقتضیات تکامل تاریخی باشیم و از آن عقب نمانیم و نقش پیشاهنگ خود را بمطابق سازمان محفوظ بداریم. چنین است برخی نتیجه گیریها.

سمینار بکار خود در فضای شهر و علاقه سیاسی خاتمه داد.



## ارنستو چ. گوارا

سی و نه سالگی برای پایان يك زندگي زود است. حتی عطشان ترين جانها برای افتخارات ، ميتوانست پس از جانبازی در " سیرا ماسترا " ديگر بکار شريف ساختمان سوسپاليسم در کوبا بسند ه کند ولي گوارا نه حسابگر بود نه بخيل . او ميخواست جرعه خود را بيد ريخ برخاک رزمگاه بپاشد . اين آنستينج جانفشانی است که در دسترس کسی نيست . اين يك زمانتيسم لوزانند ه قهرمانان است که کمتر همانند د ارد .

\*

قهرمانها تاريخ را نمي سازند ، خود ساخته تاريخند . ولي قهرمانها راه می گشايند . درست مانند " دانکو " قهرمان يك داستان گرگی که با گرفتن قلب خونين و نورپاش خود بر سرد ست گمشدگان بيشتۀ تاريخ را بسوی نور ره نمود . او فرود افتاد ولي شب ماندگان به نجات دست يافتند . و نيز کسانی يافت شدند که از غيض و حسد پای بر قلب طپند ه دانکو که در آنجا افتاده بود نهادند . آنها ديگر با و نياز نداشتند و دانکو مود ه بود . ممکن است فرومايگانی باشند که پای بر قلب طپند ه گوارا بگذارند ، ولي بهر روزی اين قهرمانان در انست که به ابد يت و عظمت افسانه آميز دست می يابند و پس از مرگ بيشتراز دوران زندگي شکست ناپذير ميشوند . هميشه اين کلام آن انقلابی که در پای دار گرفت در گوشم طنين انداز است : " سکوت مرگ من فصيح تر از آن سخنی است که اکنون خفه اش می کنند . "

\*

در آن ايام که هنوز شايعۀ قتل ارنستو چ . گوارا مسلم نشده بود یکی از دشمنان او ، سردبیر " نيويورک هرالد تريبون " سولتن پيرگر در شماره ۹ اکتبر ۱۹۶۷ روزنامه خود چنين نوشت :

" شخص نمی تواند از تحسین شهامت و پيگيري گوارا ، اين معروفترين انقلابی ارژانتين پس از خوزه د ويسان مارتين خود داری کند . او دشمن ماست ولي خواه در گری

خفته یا بره‌ی دور دست رفته باشد در خود احترام و تجلیل است.

این جراح نیرومند بود لیر که می‌توانست در شهر زاد و بومی خود برای خویش زندگی مرفه بسازد و وجدان بشری خود را از راه خدمات پزشکی خود تصکین دهد، گام بنام "رامون" گاه بنام "فرناندو"، گاه در کواتمالا، گاه بلیوی، گاه کوبا بدنبال درد های جامعه رفت. قلبی که در او می‌طپید برای آرزوهای کوچک نبود. روح او بطرف افتخارات بزرگ پرمیگشاد. همه جا تلاش او بشعرنشت و لی او مرد پشت میزهای خاموش نبود. او می‌خواست بردگان همه عالم را رها سازد و آنچه که در سرود های خوانند به واقعیت بدل کند.

\*

آیا گوارا می‌توانست نبرد چریک‌ها را در سراسر قاره بهم پیوند دهد؟ آیا شورهای او در باره انقلاب چریکی همگانی حق است؟ آیا رئود پره پیرو مکتب او حق دارد که این تئوری را "انقلاب در انقلاب" بخواند؟ همه اینها مطالبی است قابل بحث. ولی یک نکته غیر قابل بحث است و آن شخصیت انسانی گوارا و صفای بلورین روانش، جبروت صخره مانند اراده اش، سرمشق و انگیزه انسان‌سازی او، احترام انگیز بودن سیما ی تاریخی او است. اینها غیر قابل بحث است. تاریخ ثابت کرده است که این نوع قهرمانان همانند های خود را بسیاری پرورند. کلام مجاهد شهید ماسورا سرافیل در باره همه آنها صادق است؛ از هر قطره خون گوارا در هوا و صد هاقهرمان تازه برخواید خاست. پرچم او افتاده نخواهد ماند. مشعل او دست بدست خواهد شد.

\*

امروز دیگر مسلم است که یک دست جنایتکار گوارا را پس از زخمی و اسیر شدن کشت و دولت بلیوی و امپریالیسم امریکا و همه دشمنان انقلاب و همه شکاکان و همه مست‌عصران و همه کسانی که از نصرت اهریمن پنحوی از انحاء خرسند میشوند از این حادثه شادی کردند. ولی آخر ارنستو ج. گوارا جز یک پزشک تفنگ‌بدوش ساده در کهنسار بلیوی کس دیگری نبود. چرا اینهمه پایتخت‌های طلائی و اینهمه قصور پرزرق و برق از مرگ یک تن تا این اندازه خوشحالند. عظمت او در چیست؟ قدرت او در چیست؟ هر کس پاسخ این سخن را بیابد راز عصر ما را دریافته است. پاسخ در این است که هر انسان تنها که برای امر میلیونها تن نبرد کند میلیونهاست. پاسخ در این است که هر اراده‌ای که تراکم اراده خلق شود باند اراده تمام خلق هراس آور است. پاسخ در این است که قهرمانان عصر ما تنها و تنها کسانی می‌توانند باشند که بخواهند از مرز شب بگذرند، باور نکنند که تسلط خرافه، سيطرة پول، استثمار انسان از انسان، استعمار خلق از خلق ابدی است. باور نکنند که آدم میزاد نمی‌تواند شرایط آدمی وار برک هستی خویش بیافریند، به مرتجعین باور نکنند، به شکاکان باور نکنند، به پیمان شکنان باور نکنند، صد ها بار بکوشند و بار دیگر بکوشند تا سرانجام حق را درک کنند و سرانجام آنرا بکرسی بنشانند. ممکن است شهر آنها را کسانی جنون بخوانند ولی همین "جنون قهرمانان" است که بگفته گرگی در منظومه "شاهین" خرد زندگی است.

\*

نبرد پیگیر و جان‌نازانه در راه خلق و در راه حق - اینست محتوی زندگی گوارا. اساس در پد یرش این محتوی است و الا اشکال این نبرد می‌تواند با تقاضای زمان و مکان، وضع و شخص گوناگون باشد. اساس آنست که د شواری نبرد، طولانی بودن راه، مساوت دشمن، مست پیمانی یاران نیمه راه، سفقظه شکاکان شمارا نترسانند. اساس آنست که عجب پیشوایی، ادعای همه دانی، پنداره‌های جن گیرانه، اگوئیسیم کورکننده شمارا بگمراه نبرد. ساده، روشن بین، دلیر، افتاده و فروتن، عنود، منطقی، حقیقت پرست، عادل، خد متکاز مردم - چنین باید بود. واه که چه نایاب است. و ارنستو ج. گوارا از این

\*

گوئی شبح گوارا و همه قهرمانان دیگر عصر ما فوجیک ها، روزه ها، بلویانیس ها، کارسیاها آنجا ایستاده اند و می گویند : ما ترجیح میدهیم کمتر ستوده شویم و بیشتر سرمشق قرار گیریم. اری بهترین شیوه ستودن يك قهرمان رفتن براه اوست : هرکس در بالاترین تاب روانی خود، هرکس در چارچوب حیاتی خویش ولی کاملاً صادقانه، کاملاً بی گیر، کاملاً پرشور، کاملاً محجوب .

\*

مردی بنا م با هفت گلوله در بدن درگوری گنم در "واله گراند ه" فروخت. او به خلق بهمین چیزی راداد که میتواند عطا کند یعنی جان شیرین خود را و خلق به او بهمین چیزی را خواهد داد که قادر است عطا نماید یعنی جاودانی بودن را .  
زندگی طی شد ، حماسه باقی است .

میتوان با استفاده از يك بیت زیبای فرانسوا ویلن شاعر غنائی فرانسه در قرن پانزدهم گفت :

" او فرزند خرد مند خلق بود

و چون درختی نیرومند

در باد پائیزی فرود افتاد "

# ایلیا ارنبرگ

(۱۸۹۱-۱۹۶۷)



یکی از حوادث تأسیف آورنده‌های اخیر درگذشت  
نویسنده و شاعر و روزنامه‌نگار و رجل اجتماعی برجسته  
شوروی و مبارز معروف راه صلح جهانی ایلیا ارنبرگ - وویچ  
ارنبرگ بوده است که مردم ایران ویراپه‌ویژه از سال‌های  
جنگ دوم جهانی می‌شناختند. ارنبرگ در خانواده‌ی یک  
کارمند یهودی در کیف متولد شد. در سال‌های ۱۹۰۹-۱۹۰۷  
در سازمان پنهانی بلشویک‌ها و در جنبش انقلابی شرکت  
جست. در ۱۹۰۸ زندانی شد و پس از رهائی از زندان  
در همان سال به فرانسه مهاجرت کرد. از همان ایام مجله

اشعار خود را نشر داد و آثار شعری فرانسه را ترجمه کرد. در مارن ۱۹۱۷ به میهن بازگشت. از سال  
۱۹۲۱ تا ۱۹۳۰ بارد یک‌معنویان خبرنگار مطبوعات شوروی در فرانسه بسر برد. از آغاز سال ۱۹۳۰ بطور  
دام در اتحاد شوروی اقامت یافت. راه تکامل ادبی و هنری ارنبرگ جالب و پرفراز و نشیب بود. ما بین  
او و محیط ادبی پیوسته تناقضاتی در درک نقش ادبیات و حتی رابطه بین واقعیت انقلابی و مختصات  
انسانی پدید می‌شد. ولی آنچه که بلا تغییر بود علاقه ارنبرگ به سوسیالیسم و نفرت او از سرمایه داری بود.  
ارنبرگ در نخستین کنفرانس نویسندگان شوروی (۱۹۳۴) و کنفرانس بین‌المللی نویسندگان دفاع از فرهنگ  
(۱۹۳۵) از تزیین ناکسستی هنر و خلق و نقش فعال ادبیات در تحول و اصلاح جامعه دفاع کرد.  
در دوران نبرد قهرمانانه مردم اسپانیا علیه فاشیسم ارنبرگ به اسپانیا رفت (۱۹۳۶-۱۹۳۷) و در  
دوران جنگ دوم جهانی ارنبرگ که پیوسته بعنوان خبرنگار نظامی در جبهه‌ها بود، در افشای هیتلر یسم  
سه هزار مقاله، پسرشونگاشت که بوسیله مطبوعات و رادیو پخش می‌شد و در جهان انعکاس می‌یافت.  
برخی از این مقالات و از جمله رمان "سقوط پاریس" که در همین ایام نوشته شده به فارسی ترجمه شد.  
رمان "سقوط پاریس" شهرت جهانی یافت و به ۲۶ زبان ترجمه آن منتشر گردید. ارنبرگ در این رمان  
سیر حوادث اجتماعی و سیاسی که فرانسه را به تسلیم در مقابل فاشیسم واداشت بدرستی نشان داده  
است. بعد هارمان‌های "طوفان" (۱۹۴۷) و "موج‌نهم" (۱۹۵۱-۵۲) ارنبرگ که حوادث دوران  
جنگ و پس از جنگ را در بر می‌گیرد شهرت یافت.

در دوران پس از جنگ ارنبرگ بعنوان معاون ریاست شورای جهانی صلح خدمات بزرگی به تحکیم  
صلح و افشای ماسک‌های جنگ افزیزان کرد. رمان ارنبرگ بنام "برف‌گداز" (۱۹۵۵) که متضمن انتقاد  
پوشیده‌ای از دوران کیش شخصیت استالین است و سپس یادداشت‌های زندگی او که در مجلات  
ادبی شوروی نشر یافت و بعد جداگانه منتشر گردید، بارد یک‌معنویان و نظریات ویژه ارنبرگ را در  
محافل هنری و اجتماعی مطرح ساخت.

زندگی ارنبرگ زندگی یک هنرمند جسور، خلاق، انسان دوست و انقلابی است. او را بحق می‌توان  
از بزرگان عصر ما شمرد.



